



ویژه نامه

روز جهانی کارگر

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر به مناسبت

روز جهانی کارگر

نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم

لشکر بیکاران در سرمایه‌داری معاصر

سرود انترناسیونال

لزوم سندیکا برای هنرمندان به مثابه کارگران

۱۲ اردیبهشت، روز معلم گرامی باد

بازخوانی دو اعتصاب معلمان

در باره اعتصاب معلمان در مکزیک

هنرستان‌های کار و دانش و بازتولید نیروی کار

برای آنان که در زندان‌اند



اردیبهشت ۱۳۹۳

کانون مدافعان حقوق کارگر

ویژه نامه روز جهانی کارگر
۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۳

کانون مدافعان حقوق کارگر

فهرست مطالب

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر به مناسبت روز جهانی کارگر / ص ۲

نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم / علی رضا ثقفی / ص ۴

لشکر بیکاران در سرمایه‌داری معاصر / رضا اسدآبادی / ص ۱۰

سرود انترناسیونال ، ترجمه احمد شاملو / ص ۱۸

داستان کوتاه / روز کارگر / مسعود حسینی / ص ۱۹

لزوم سندیکا برای هنرمندان به مثابه کارگران / محسن ثقفی / ص ۲۰

۱۲ اردیبهشت ، روز معلم گرمی باد / ص ۲۳

بازخوانی دو اعتصاب معلمان / دهه‌ی ۴۰ و ۸۰ شمسی / هاله صفرزاده / ص ۲۴

در باره اعتصاب معلمان در مکزیک / بهرام قدیمی / ص ۲۹

مصاحبه با فرناندو سوبرانس و ریگوبرتو بائوتیستا / ص ۳۲

مصاحبه با میگل ایدالگو کاسترو / ص ۴۰

دارم زنید / علی یزدانی / ص ۴۵

هنرستان‌های کار و دانش و بازتولید نیروی کار / جعفر ابراهیمی / ص ۴۶

برای آنان که در زندان‌اند / ص ۴۸

<http://kanoonmodafean1.blogspot.com>

Email: kanoon.m.h.kargar@gmail.com

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر به مناسبت روز جهانی کارگر

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

هر روز که بر عمر نظام سرمایه‌داری افزوده می‌شود، به تناسب آن زندگی برای کارگران و زحمتکشان طاقت فرساتر می‌شود. هر چه سرمایه و سود بیشتری تولید می‌شود و پیشرفت‌های تکنولوژی چشم‌گیرتر می‌شود، اما به جای آنکه رفاه بیشتری برای زندگی مردم ایجاد شود، بیکاری و فقر افزایش می‌یابد.

به رغم ادعای کور مدعیان سرمایه‌داری نه تنها فاصله‌ی طبقاتی دارا و ندار کم‌تر نشده است، بلکه هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

کارگران و زحمتکشان در تکیه برای زنده ماندن در اقصی نقاط دنیا تن به هر کار پر مشقتی می‌دهند. اما کمتر می‌توانند شکم خود و خانواده‌هایشان را سیر کنند. حتا در کشورهای اروپایی و امریکایی که کارگران نسبت به کشورهای آسیایی و آفریقایی در وضعیت معیشتی بهتری قرار دارند، سرمایه‌داری به صورت کاملا سیستماتیک و حساب‌شده‌تری کارگران را استثمار می‌کند و اگر در گذشته بخشی از سود حاصله از کار کارگران سایر نقاط دنیا را صرف معیشت کارگران خود می‌کرد، امروزه دیگر بیکاری و فقر را بی‌پروا بر کارگران همان کشورها نیز تحمیل می‌کند. وضعیت کارگران ایران پس از گذشت ۳۰ سال از سرنگونی حکومت پهلوی نه تنها رو به بهبودی نگذاشته بلکه تمامی قرائن دال بر این است که هر ساله بر تعداد کارگران بیکار افزوده شده و حقوق و مزایای کارگران هر ساله بدتر از سال قبل بوده است.

چرا ما کارگران که خالق دریایی از ثروت و کالاهای ریز و درشت و گوناگون هستیم، خود از تصاحب حداقلی از این ثروت‌ها و کالاها و داشتن یک زندگی شرافتمندانه و انسانی محروم هستیم، اما در صف مقابل بر ثروت معدود سرمایه‌داران ثانیه به ثانیه افزوده می‌شود.

امروز در روز جهانی کارگر ما کارگران رساتر از سال‌های قبل مطالبات خود را به گوش جهانیان می‌رسانیم و بر تحقق آنها پای می‌فشاریم و با مبارزات جمعی و متحد خود این مطالبات را دنبال می‌کنیم:

۱- ما قویا و مصرانه خواهان آزادی برپایی تشکل‌های مستقل کارگری هستیم و معتقدیم برای آنکه کارگران بتوانند از حقوق خود کاملا دفاع کنند نیاز به تشکل‌ها و اتحادیه‌های مستقل از دولت و کارفرما می‌باشند و برای تحقق دائمی چنین تشکل‌هایی باید آزادی بی‌قید و شرط اعتصاب، اعتراض، راهپیمایی، تجمع، آزادی احزاب، آزادی بیان و مطبوعات به طور کامل وجود داشته باشد و این خواسته‌ها باید ضمن برچیده شدن کلیه نهادهای دست‌ساز دولتی از قبیل خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار در محیط‌های کار و زندگی به عنوان حقوق خدشه‌ناپذیر اجتماعی کارگران و عموم مردم ایران به رسمیت شناخته شوند.

۲- ما جامعه‌ای که اقلیتی صاحب ثروت و سرمایه‌های کلان باشند و اکثریتی هم به نان شب محتاج را نمی‌پذیریم. از نظر ما کارگران افزایش ۲۵ درصدی دستمزدها، به ویژه هم‌زمان با قطع یارانه‌ها و آزادسازی قیمت‌ها و افزایش سرسام آور هزینه‌های زندگی، با توجه به اعلام نرخ تورم ۴۲ درصدی را توهین به منزلت انسانی خانواده‌های کارگری و تحمیل مرگ تدریجی را بر طبقه‌ی کارگر ایران می‌دانیم.

ما شیوه‌ی کنونی تعیین دستمزد را در یک جمع سه گانه کارفرما، دولت و نمایندگان دولت خواسته‌ی کارگران رد می‌کنیم که در آن اکثریت آرا به نفع کارفرما و دولت آنان است و اعلام می‌کنیم که تعیین دستمزدها باید توسط نمایندگان واقعی کارگران بر اساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز صورت گیرد.

۳- ما خواهان محو قراردادهای موقت و سفید امضا و برچیده شدن شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قراردادهای مستقیم و دسته‌جمعی و همچنین خواهان امنیت شغلی کارگران و رعایت بالاترین استانداردهای بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار و زندگی هستیم.

۴- دستمزدهای معوقه‌ی کارگران باید بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای پرداخت شود. این یک دزدی آشکار است. عدم پرداخت آن باید به مثابه یک جرم قابل تعقیب قضایی تلقی گردد و خسارات ناشی از آن به کارگران پرداخت شود.

۵- بیکار سازی و اخراج کارگران به هر بهانه‌ای باید متوقف شود و تمامی کسانی که موقتا بیکار شده و تمامی کسانی که به سن اشتغال

۱۱- ما بخشی از کارگران جهان هستیم و اخراج و تحمیل هر گونه تبعیض بر کارگران مهاجر افغان و سایر ملیت‌ها را به هر بهانه‌ای محکوم می‌کنیم.

۱۲- ما ضمن اعلام حمایت از تمامی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه همچون جنبش دانشجویی، جنبش زنان تاکید می‌کنیم که از مطالبات سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر همچون معلمان و پرستاران دفاع کرده و برای تحقق فوری مطالبات آنان به صورت متحد و متشکل مبارزه‌ی خود را پیگیرانه دنبال می‌کنیم.

۱۳- ما ضمن قدردانی از تمامی حمایت‌های بین‌المللی کارگری و مردمی از مبارزات کارگران در ایران و حمایت قاطعانه از اعتراضات و خواسته‌های کارگران در سراسر جهان خود را متحد آنان دانسته و بیش از هر زمان دیگری بر همبستگی بین‌المللی کارگران برای رهایی از مشقات نظام سرمایه‌داری تاکید می‌کنیم.

۱۴- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم در این روز ملغی گردد.

گرامی باد خاطره‌ی مبارزات کارگران شیکاگو

در اول ماه می ۱۸۸۶

زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگران

کانون مدافعان حقوق کارگر

اردیبهشت ۱۳۹۳ برابر با اول ماه مه ۲۰۱۴



رسیده‌اند باید تا زمان اشتغال به کار از بیمه‌ی بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند.

۶- سازمان تامین اجتماعی با دسترنج و پول ما کارگران به نهادی دارای ثروت نجومی تبدیل شده که طمع بسیاری از سرمایه‌داران، آقازادگان و صاحبان قدرت را برای دست‌اندازی به آن برانگیخته است و مدام بحث خصوصی‌سازی آن طرح می‌شود و در این راستا نیز متأسفانه مدیران این سازمان با قرار گرفتن در چرخه‌ی سود و سودآوری سرمایه، دائماً به فکر کاهش ارائه خدمات درمانی و متقابلاً افزایش بیشتر فرانشیز از کارگران بیمار است. ما بیمه‌های تامین اجتماعی را حق مسلم تمامی آحاد جامعه می‌دانیم و خواهان اداره‌ی این نهاد به دست نمایندگان واقعی و منتخب کارگران هستیم تا به این وسیله دست چپاول‌گران از غارت و بذل و بخشش دسترنج ما کارگران کوتاه شده و متجاوزین در محاکم قضایی به سزای اعمال خود رسیده و اموال به غارت رفته به سازمان تامین اجتماعی برگشت داده شوند.

۷- ما ضمن محکوم کردن هر گونه تعرض به اعتراضات مردمی و کارگری، خواهان فوری لغو مجازات اعدام بوده و آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه‌ی کارگران زندانی و دیگر فعالان جنبش‌های اجتماعی و زندانیان سیاسی از جمله شاهرخ زمانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیم‌زاده، رضا شهبانی، سروش ثابت، یاشار دارالشفاء، رسول بوداگی، محمد قنبری، مهدی شان‌دیز و ... بوده و خواهان برچیده شدن قضای امنیت موجود می‌باشیم.

۸- ما خواهان برخورداری تمام بازنشستگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی بوده و رفع هر گونه تبعیض در پرداخت مستمری بازنشستگان و بهره‌مندی آنان از تامین اجتماعی و خدمات درمانی می‌باشیم.

۹- ما خواهان لغو کلیه‌ی قوانین تبعیض‌آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی‌قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی هستیم.

۱۰- کار کودکان باید ملغی شود. برخورداری کودکان و والدین آنها از تامین اجتماعی گسترده و کامل، امکانات آموزشی و رفاهی و بهداشتی یکسان و رایگان، جدا از موقعیت اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی‌شان مثل جنسیت، وابستگی‌های ملی و نژادی و مذهبی، می‌باید به رسمیت شناخته شود.

نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم

علی رضا ثقفی

به مناسبت روز جهانی کارگر ۱۳۹۳

همانند و همراه کرد. در حالی که نظام سرمایه‌داری یک شکل‌بندی اقتصادی و اجتماعی است که در آن اصل بر وجود نیروی کار آزاد برای فروش و مالکیت خصوصی بر سرمایه و ابزار کار است که نیروی کار را به جهت ایجاد ارزش اضافی به کار می‌گیرد و امپریالیسم یک سلطه‌طلبی سیاسی است که بازتاب این نظام در روابط کشورهای برتر سرمایه‌داری با کشورهای عقب مانده‌تر است. به زبانی دیگر امپریالیسم وجه خارجی نظام سرمایه‌داری است. بدین مفهوم که نظام سرمایه‌داری به خصوص در دوره‌ی انحصار دیگر آن وجه لیبرالی خود را در برابر حاکمیت اشراف به طور کلی از دست می‌دهد و برای گسترش بازارها و ایجاد قلمروهای جدید تنها مجبور است که وجه سلطه‌طلبی و کشورگشایی خود را توسعه دهد. و این امر بازتاب وجه واقعی نظام مبتنی بر سودمحوری و کار مزدی است.

سرمایه‌داری از آنجا که دوران رقابت آزادش به سرعت به انحصار تبدیل می‌شود و انحصار جز با سلطه‌گری و تحمیل حاکمیت اقلیت بر اکثریت قاطع جامعه انسانی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد، به ضرورت سیاست‌های امپریالیستی و سلطه‌گری جزء جدائی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری در دوره انحصار قرار می‌گیرد. انحصار سرمایه‌داری بر مبنای آن چه که به صورت تاریخی صورت گرفته است، از بحران سرریز تولید، یعنی از آن دوره از بحران‌هایی آغاز می‌شود که در ابتدای ظهور و گسترش نظام سرمایه‌داری بر این نظام حاکم می‌شد. مانند بحران‌های ادواری اوائل قرن بیستم که منجر به جنگ‌های جهانی برای تقسیم مجدد بازارهای جهان و تعیین اقلیم انحصارات شد. در هر یک از این بحران‌ها، انبوه تولیدات سرمایه‌داری آن چنان گسترش می‌یافت که در بازارهای محدود آن زمان برای فروش کالاهای تولیدی خود ظرفیت لازم را نمی‌دید و به طور ضروری در هر یک از این بحران‌ها بخشی از بنگاه‌های اقتصادی کوچک از رده خارج شده و بخشی از باقی‌مانده‌ها بزرگ و بزرگ‌تر شده و در بحران بعدی برای گسترش قلمرو خود رو در روی یکدیگر قرا می‌گرفتند. همین گسترش‌ها و رقابت‌ها در سطح یک کشور به انحصارات ملی انجامید که در انتها، این انحصارات ملی و کشوری در دو جنگ جهانی برای گسترش قلمرو خود، در سطح مستعمرات و بازار جهانی به جان یکدیگر افتاده و میلیون‌ها انسان را فدای گسترش بازارهای خود و به چنگ آوردن قلمروها و سرزمین‌های جدیدتر کردند که بحث آن در نوشته‌های دیگر آمده و در این مقال نمی‌گنجد.

برای شناخت وضعیت کنونی نظام سرمایه‌داری و راه‌های مقابله با آن و یا به طور مشخص کشف و بررسی راه‌های دگرگونی این نظام سودمحور مطالب تحقیقی و تحلیلی عمیقی لازم است. این نوشته در حد خودش تلاش می‌کند تا ابعاد مختلف این بحث را در این دوره از نظام سرمایه‌داری روشن کند. تا بتواند نیروهای چپ و کارگری را از ترفندهای جدید این نظام برای بقاء و دوام خود آگاه گرداند. در مقاله‌ی "جنگ‌های هفتاد ساله" که به مناسبت جنگ در سوریه نوشته شده بود، ترفندهای نظام سرمایه‌داری برای فرار از بن‌بست‌های این نظام را، به خصوص در هفتاد سال گذشته در منطقه خاورمیانه، توضیح دادم که خواننده را به مرور دوباره آن دعوت می‌کنم. در این جا لازم می‌بینم که قبل از ورود به بحث اصلی، این مطلب روشن شود که تفاوت بین امپریالیسم و سرمایه‌داری چیست؟

نخستین بار در نوشته‌های کلاسیک اوائل قرن بیستم (ج. آ. هوبسن اقتصاد دان انگلیسی در ۱۹۰۲ اولین بار کتابی به نام امپریالیسم نوشت و در سال ۱۹۱۰ هلفردینگ کتابی را تحت عنوان سرمایه مالی نوشت) کائوتسکی و لنین از بحث امپریالیسم به عنوان مرحله‌ای از سرمایه‌داری صحبت کردند که در آن بحث‌ها که پس از جنگ‌های اوائل قرن بیستم در آمریکای لاتین و ظهور استعمار آمریکائی به جای اسپانیا از مرحله‌ای جدید در سرمایه‌داری صحبت می‌شد. این بحث‌ها گاه این توهم را به وجود می‌آورد که امپریالیسم همان روابط اقتصادی سرمایه‌داری است. در حالی که امپریالیسم مربوط به وجه سیاسی و سلطه‌طلبی سرمایه‌داری انحصاری بود نه آن که دقیقاً خود سرمایه‌داری باشد. با دقت در بحث‌های آن دوره این امر به خوبی روشن می‌شود که با تمرکز بنگاه‌های اقتصادی و گسترش انحصارات سرمایه‌داری و شرکت‌های بزرگ وجه سلطه‌طلبی نظام سرمایه‌داری برای دستیابی به بازارهای بیشتر هر روز آشکارتر می‌شود. به خصوص هنگامی که این ظهور سرمایه‌داری انحصاری با تسلط استعمارگری آمریکا به جای اسپانیا همراه بود این توهم به وجود آمد که یک "این همانی" میان سرمایه‌ی انحصاری و سلطه‌طلبی آمریکایی وجود دارد، امپریالیسم را با نام آمریکا

سوریه با راحت‌طلبی خاص روشنفکران واراده از یک جناح یا از یک بخش سرمایه‌داری در برابر بخش دیگر به حمایت برمی‌خیزند. همین تفکرات روزی از دولت احمدی‌نژاد و ژست‌های ضدامپریالیستی او حمایت می‌کند و روز دیگر از دولت روحانی و سازش او با سرمایه‌داری اروپا. هرچند که این دارودسته در مایت از یک جناح سرمایه‌داری و مخالفت با جناح دیگر، به صورت ظاهری با یکدیگر متفاوت‌اند. اما دراصل با قرارگرفتن در کنار یک جناح از سرمایه‌داری و پشتیبانی از سیاست‌های بخشی از شرکت‌های بزرگ به صورت عملی از خواسته‌ها و منافع مردم فاصله می‌گیرند و در حقیقت در یکی از جناح‌های سرمایه‌داری قرار دارند.

در همین زمینه می‌توان در درجه اول به حامیان جناح به اصطلاح نئولیبرال داخلی کشور خودمان پرداخت.

آیا دولت فعلی در ایران سرانجام خوشی را برای کارگران در نظر گرفته است؟

آیا با تداوم دولت جدید و به تبع آن برداشته شدن تحریم‌ها و ورود سرمایه‌گذاران خارجی، مشکلات اقتصادی کارگران مرتفع خواهد شد؟

آیا ورود سرمایه‌گذاران خارجی باعث بالا رفتن رفاه در میان کارگران شده و مشکلات معیشتی کارگران را مرتفع می‌سازد؟

آیا... دولت قبلی اوکراین نماینده منافع مردم اکراین بود و یا دولت فعلی چیزی جز دست‌نشانده شرکت‌های بزرگ آمریکائی و اروپائی است؟

بسیاری از تحلیل‌گران جناح راست حکومتی و چپ‌های سبز و بنفش، بر این عقیده‌اند که دولت فعلی می‌تواند با برقراری رابطه مسالمت‌آمیز با جهان غرب، مشکلات طبقه کارگر را کاهش داده و روزگار بهتری را برای آنها رقم زند. آنها بر این نظر پافشاری می‌کنند که به قدرت رسیدن دولت جدید امنیت سرمایه‌گذاری خارجی را در ایران افزایش داده و باعث ورود سرمایه‌گذاران خارجی شده و ورود سرمایه به ایران باعث افزایش رشد اقتصادی و کاهش بیکاری و بهبود وضعیت معیشتی کارگران می‌گردد.

پا پس کشیدن در مقابل ادعاهای چندین ساله اتمی در ژنو و ورود نمایندگان اقتصادی کشورهای آلمان و فرانسه و... موید این نظریه است. بر طبق برخی گزارش‌های هیات‌های مذاکره‌کننده در ژنو گاه یکدیگر

اما نظام سرمایه‌داری پس از این دو جنگ به توافقی دست یافت که بازارهای جهانی را میان خود با هزینه‌ای کمتر تقسیم کند و این امر به برکت ظهور شرکت‌های بزرگ چندملیتی حاصل از حذف و محدود شدن رقبای کوچکتر، امکان‌پذیر گشت. (۱) سرمایه‌های انحصاری در بسیاری از زمینه‌ها در یکدیگر ادغام شد. این سرمایه‌های غول‌پیکر و موسسات بزرگ اقتصادی با ادغام هرچه بیشتر به آن چنان سرمایه‌های عظیمی دست یافتند که برای تسخیر بازارها، نیازی به جنگ‌های جهانی نبود بلکه با جنگ‌های منطقه‌ای و دخالت مستقیم در امور اقتصادی و اجتماعی کشورهای دیگر، به خصوص مناطق آزاد شده در دوره استعمار، این امکان فراهم بود که با کودتاها یا راه انداختن انتخابات هدایت شده و به قول خودشان مهندسی شده و دخالت‌های پنهان و آشکار، هر بازاری را برای خود بگشایند، سرمایه‌ها مرزها را درنوردند یا با به راه انداختن جنگ‌های منطقه‌ای از طریق عوامل خودشان با صرف میلیاردها دلار آن چنان کشورها را به افلاس بکشاند که تا سال‌های سال مجبور به نوشتن دیکته‌های سرمایه جهانی شوند. (نمونه‌های آن جنگ‌های ایران و عراق یا جنگ‌های خلیج فارس و جنگ‌های هفتاد ساله منطقه خاورمیانه است میان اعراب و اسرائیل.)

اکنون نظام سرمایه‌داری دیگر تنها به سلطه‌طلبی امریکا خلاصه نمی‌شود بلکه این نظام در ظهور منافع مشترک شبکه بهم پیوسته‌ای از شرکت‌های بزرگ است که همراه با بازارهای مالی و بورس و شبکه بانکی اقتصاد جهان را در دست دارد. در کنار خود نیروی کار عظیمی همانند چین و هند و جنوب شرقی آسیا و روسیه را به بند کشیده است که همراه است با خورده سرمایه‌داران وسیع کشورهای نفتی خاورمیانه که مجموعه‌ی سرمایه‌هایشان برای جا به جایی و یا دست به دست شدن شرکت‌های بزرگ کفایت می‌کند.

با این مقدمه اکنون می‌توان به مطالبی پرداخت که امروزه در میان بسیاری از نوشته‌های برخی چپ‌های قدیمی و در حقیقت گسسته از چپ مشاهده می‌شود که هنوز سرمایه‌داری را با امپریالیسم، آن هم فقط در صورت امریکایی آن مخلوط می‌کنند. آن‌ها نظام سرمایه‌داری را با همه ابعاد جهانی شده خود نمی‌بینند یا نمی‌خواهند ببینند و رقابت‌های درونی این نظام را برای تقسیم و بازهم تقسیم بازارها یا نادیده می‌گیرند یا با بزرگ‌نمایی این اختلافات برسر تقسیم بازارها و نفوذ خود، آن را به امری سرنوشت‌ساز ارتقا می‌دهند. مثلاً در جنگ‌هایی مانند اکراین یا

را با اسم کوچک صدا می‌زنند که نشان دهنده صمیمیت آنان است (گزارش خبرگزاری‌ها از قول یکی از مذاکره‌کنندگان در ۱۳۹۳/۱/۲۷)

اما نیروهای واقعی چپ کاملاً مخالف این نظریه هستند. ما معتقدیم بنا به دلایل زیر دولت جدید و هر دولتی که به تضاد کار و سرمایه اعتقاد نداشته باشد و مدافع مالکیت خصوصی باشد (می‌خواهد این دولت، دولت مشت آهنین قبلی باشد یا دولت به غایت راست بنفش) نمی‌تواند گره‌ای از هزاران گره کور کارگران این مرز و بوم باز کند:

۱- تاریخ نشان داده است ورود سرمایه به کشورهای حاشیه‌ای چون شیلی، اندونزی، مالزی، ... نه تنها مشکل طبقه‌ی کارگر و مردم تحت ستم را حل نکرده، بلکه سرمایه‌داری توانسته است با تثبیت جایگاه خود در این کشورها، جلوی رشد و ساماندهی طبقه کارگر را با قدرت هرچه تمام‌تر بگیرد. یکی از معدود مثال‌هایی که طرفداران اقتصاد آزاد بر آن انگشت می‌گذارند، کشور کره جنوبی است که ادعا دارند ورود سرمایه به این کشور و پیوستن این ناحیه به اقتصاد آزاد، توانسته باعث رشد و شکوفایی اقتصادی طبقات مختلف در این جامعه گردد. باید در نظر داشت کشور کره جنوبی به علت هم‌مرزی با کره شمالی، نقطه حساسی برای دنیای سرمایه‌داری بوده و با توجه به اینکه مردم ساکن در کره جنوبی در ابتدای جدایی از نیمه شمالی، حس سمپاتی قوی نسبت به کمونیسم پیدا کرده بودند، تمام هم‌وغم دنیای سرمایه‌داری، رشد اقتصادی کره جنوبی بوده است. با همه این تلاش‌ها می‌توان به روشنی مشاهده کرد که به رغم بوق و کرنای طرفداران اقتصاد آزاد، وضعیت کارگران کره جنوبی و مشکلات بیکاری و فقر در آن کشور تفاوت چندانی با دیگرکشورها ندارد و در این زمینه می‌توان به مبارزات کارگران این کشور در سال‌های گذشته و در همین چند ماه پیش اشاره کرد که صدها هزار نفر از کارگران در اعتراض به خصوصی‌سازی‌هایی نظیر حمل و نقل عمومی به خیابان‌ها ریختند یا به بحران اقتصادی ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ پرداخت که در آن صدها هزار کارگر بیکار شده و سپس مجبور شدند که با دستمزدهای پائین تر به کار بپردازند. بحران‌های بورس و بحران‌های اقتصادی در این کشور کمتر از سایر کشورها نبوده است.

۲- ترکیب دولت فعلی خود گویای نوع نگرش ایشان به طبقه کارگر و زحمتکشان می‌باشد. وقتی رئیس چند ساله اتاق بازرگانی، رئیس دفتر رئیس‌جمهور می‌شود (محرّم اسرار اقتصادی) و از وزیر اطلاعات گرفته تا مشاورین رئیس‌جمهور، همه و همه در این چند ماهه به طور مشخص از نظم نظام سرمایه دارانه دفاع کرده‌اند و بر طبل خصوصی‌سازی‌ها کوبیده‌اند و در مقابل بر مخالفان سرمایه‌داری تاخته‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که این کابینه و این تیم اقتصادی کمربندهای خود را برای دفاع از طبقه بورژوازی سفت کرده‌اند. در ترکیب کابینه می‌توان چهره‌هایی چون زنگنه، علوی، سیف، ... را

مشاهده نمود که همه و همه از مدافعان سرسخت اقتصاد آزاد هستند، لذا نمی‌توان از چنین کابینه‌ای انتظار حمایت از طبقه کارگران را داشت.

۳- بودجه سال جاری به گونه‌ای تنظیم شده است که ارتش و سپاه با افزایش ۵۰ درصد و ۳۰ درصد بودجه روبرو شده‌اند. این مساله نشان از تقویت نهادهای سرکوب می‌باشد. سیستماتیک شدن سرکوب یکی از مهم‌ترین نیازهای جامعه سرمایه‌داری می‌باشد که در این بودجه‌ی تنظیم شده به عینه می‌توان آنرا مشاهده کرد.

۴- متاسفانه دولت فعلی و مدافعان پرو و پا قرص آن تا کنون نتوانسته‌اند به صورت کاملاً عینی و آمار و ارقام دقیق نشان دهند که چگونه می‌خواهند مشکل کارگران را برطرف سازند. تنها سخنانی که از این کابینه شنیده شده است تهدید فعالان کارگری و خط و نشان کشیدن برای کارگران بوده است. گزاردن یک فرد کاملاً امنیتی (ربیعی) بر راس وزارت کار مصداق این نظر می‌باشد.

اگر بخواهیم وضعیت اقتصادی کنونی را مورد بررسی قرار دهیم می‌توان چنین گفت که در شرایط حاضر هیچ‌گونه کمبودی در کالاها و جود ندارد. آمارها نشان می‌دهد که در شرایط عادی با فروش روزانه سه میلیون بشکه نفت از ذخائر زیر زمینی و با احتساب متوسط قیمت تقریباً ثابت مانده در دو سال گذشته، سالیانه بیش از یکصد میلیارد دلار در آمد نفتی ایران خواهد بود و با اضافه کردن صادرات مواد فرآورده‌های نفت و گاز و همچنین بهره‌برداری از فازهای متعدد پارس جنوبی این میزان صادرات به بیش از یکصد و پنجاه میلیارد دلار بالغ خواهد شد. در حالی که با توجه به آمار کل واردات کالاها و خدمات مختلف در سال‌های اخیر نزدیک به شصت میلیارد دلار بوده است. یعنی می‌توان در یک شرایط نرمال سالیانه بیش از نود میلیارد دلار ذخیره ارزی و مازاد موازنه‌ی بازرگانی داشت. اکنون اگر میزان ارز بلوکه شده را که بر طبق برخی منابع تا یکصد میلیارد دلار تخمین زده می‌شود را در نظر بگیریم و کل نقدینگی بازار را که حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان بر آن تقسیم کنیم، در همین شرایط بهای دلار با توجه به ذخیره ارزی یک‌ساله و بدون محاسبه هرگونه درآمد ارزی دیگر در بازار آزاد حدود هزار و پانصد تومان یعنی نصف قیمت فعلی خواهد بود. یعنی در همین شرایط و بدون محاسبه هرگونه تولید دیگری در برابر هر هزار و پانصد تومان پول موجود در بازار یک دلار ارز داریم. حال ننگ داشتن قیمت ارزها به دو برابر ارزش آن چه سودهایی را برای دولت‌مردان به ارمغان می‌آورد که حاضر نیستند قیمت آن را به صورت واقعی همان اقتصاد بازار خودشان در آورند.

نگاهی ساده به بودجه سال جاری نشان می‌دهد که دولت مردان و صاحبان قدرت و سرمایه دار اساس تمام تلاش خود را برای خالی کردن

بمباران می‌کند و اگر دولت قبلی کهریزک‌ها را به راه می‌اندازد و در قتل‌عام‌های دهه شصت هزاران مخالف را به چوبه‌ی دار می‌سپارد، چون که در برابر آمریکا ایستاده پس لایق حمایت است؛ آنها به سیستم و نظام اقتصادی حاکم که در هر دو وجه سرمایه‌داری حفظ می‌شود توجهی ندارند. هریک از این دو وجه نظام سرمایه‌داری، حافظ و جاده صاف کن وجه دیگر است. زیرا که هر گاه وجهی از نظام سرمایه‌سالر به بن بست می‌رسد که راه فرار غیرممکن است، صحنه را به جناحی دیگر واگذار می‌کند تا آنکه مدتی درازتر کارگران و زحمتکش‌ها و توده‌های مردم را سرگرم کند. تاکید اصلی ما می‌تواند بر آن باشد که این نوع نگرش‌ها را دعوت به مطالعه تاریخ دوپست سال گذشته‌ی سرمایه‌داری کنیم. زیرا به خوبی می‌دانیم که بنیان نظام سرمایه‌داری بر سودمحوری و تجمع سرمایه در دستان عده‌ای خاص و مسلط بر جامعه قرار دارد. حفظ این سیستم جز با حفظ تسلط سرمایه بر نیروی کار از ابتدای ظهور نظام سرمایه‌داری امکان نداشته است. آن مکانیزمی که سرمایه‌داران را وادار کند از سودهای افسانه‌ای و امکانات فوق‌العاده تفریحی و زندگی‌های عجیب و غریب خود بگذرند و حقوق دیگران را رعایت کنند کدام است؟

این مکانیزم چیزی جز آن نیست که نیروی کار با تشکل سراسری خود بتواند سرمایه‌داری را که با همه و جود و با تمام جناح‌هایش چپیدن آخرین رمق‌های کارگران و زحمتکش‌ها را در دستور قرار داده وادار به عقب‌نشینی کند. اکنون همه‌ی تحلیل‌گران و مجیزگو یان این نظام اذعان دارند که برای مشکلات به وجود آمده برای جوامع سرمایه‌داری هیچ راهی موثری ندارند و بسیاری از آنان که کمی واقع‌بین‌ترند از بن‌بست‌های این نظام سخن به میان می‌آورند. دولت نئولیبرال ایران که نوید رفع تحریم‌ها و گشایش زندگی مردم را می‌داد، با مستقر شدن خود و به اصطلاحی اجرای مرحله دوم هدفمندی یارانه‌ها، چپیدن مردم شدیدتر از دولت قبلی آغاز کرده است. و این روندی گریزناپذیر برای نظم سرمایه‌دارانه است که تنها می‌تواند با کنار رفتن این تفکر سودمحور و جایگزینی نظام انسان‌محور تغییر کند. (در این زمینه مراجعه شود به مقاله جهانی‌سازی و بحران جنوب شرق آسیا)

این تجربه‌ها می‌تواند عبرت برای کسانی باشد که گمان می‌کنند با آمدن سرمایه‌های خارجی و درهای باز مشکلات کارگران و زحمتکش‌ها حل خواهد شد. در بخشی از این مقاله که مربوط به بحران اقتصادی کره جنوبی و آرژانتین است که نمونه موفق سیاست‌های جدید ادغام در بازار جهانی در ابتدای قرن بیست و یکم بوده اند، در این بخش چنین آمده است:

سفره مردم زحمتکش و کارگران و مزدبگیران به کار برده‌اند و در مقابل بودجه شرکت‌های دولتی را به سه چهارم بودجه افزایش داده اند (پایگاه اطلاع‌رسانی دولت. لایحه بودجه ۱۳۹۳) در این بودجه به وضوح شاهد هستیم که نزدیک به ۶۰۰ هزار میلیارد تومان از کل بودجه در دست بانک‌ها و موسسات انتفاعی است که به نوعی وابسته به دولت‌اند و به صورت عمده بخش‌های انرژی و خدمات عمومی را کنترل می‌کنند. این شرکت‌ها و بانک‌ها که وظیفه‌شان سودآوری است، به جان مردم افتاده و با دریافت دلارهای نفتی هم اکنون و در ابتدای سال قیمت انرژی و خدمات را از ۲۵ تا صد درصد افزایش داده‌اند. (در مورد تعرفه برق و تعرفه معاملات اتومبیل این افزایش بیش از همه بوده است، به طوری که تعرفه انشعاب برق به ۵ برابر افزایش یافته است) و این امر هیچ پیامی به جز فلاکت‌بارتر شدن و وضعیت نیروی کار ندارد. سرمایه‌های بین‌المللی اگر توان حل مشکل بیکاری را داشتند در همان کشورهای آمریکا و اروپا این کار را می‌کردند. مگر کشوری مانند یونان یا اسپانیا و پرتغال و... مانعی بر سر سرمایه‌گذاری‌ها ایجاد کرده‌اند که بیکاری و فقر و فلاکت تمام آنها را فرا گرفته است؟ این که ۴۵ درصد مردم آمریکا، بر طبق آمار رسمی دولت آن کشور در زیر خط فقر هستند، به علت تحریم‌ها بوده و کشور آمریکا مانع سرمایه‌گذاران بوده است؟ آیا اعتراضات هر روزه‌ی کارگری در چین به علت کمبود سرمایه‌گذاری در این کشور است.

در اینجا بد نیست به گفته یکی از مسئولان سابق نظام اشاره کنیم که گفته بود "اگر طلا هم از آسمان بیارد مشکلات حل نخواهد شد" (جواد منصوران در مصاحبه با تلویزیون فروردین ۱۳۹۳) چرا چنین حرفی زده می‌شود؟ این مطلب نشان از آن دارد که بخشی از خود حکومت‌گران می‌دانند که ریشه‌ی اصلی مشکلات در کجا است اما هیچکدام آن‌ها اراده‌ی لازم را برای تغییرات اساسی ندارند.

در انتها بار دیگر به آن دسته از تفکراتی می‌پردازم که هنوز گمان می‌کنند که نظام سرمایه‌داری همان امپریالیسم آمریکا در قرن گذشته است. این دسته هنوز روسیه را همان شوروی سابق می‌دانند و سیستم حکومت‌هایی همانند سوریه و لیبی سابق را راه رشد غیر سرمایه‌داری تلقی می‌کنند. در این میان در سطح جهانی نیز چپ‌ها و روشنفکرانی بودند که دولت قبلی در ایران را از آن جهت مورد تایید قرار می‌دادند چرا که در برابر آمریکا ایستاده است و متحدانی همانند ونزوئلا و کوبا و کره شمالی دارد.

وجه مشترک این گروه با دسته اولی که از نئولیبرالیسم دفاع می‌کنند در آن است که در این میان، توده‌های مردم و زحمتکش‌ها و مزدبگیران جایگاهی در نظرات آنان ندارد. اگر رژیم اسد مردم خودش و شهرها را

ادغام جهانی و درهم آمیختگی اقتصادی: کره جنوبی و آرژانتین

گسترش صنعتی شدن به کمک دولت از میانه دهه ۱۹۵۰ در کره جنوبی باعث ظهور این کشور در دهه ۱۹۷۰ به عنوان یکی از قدرتمندترین «کشورهای جدیداً صنعتی شده» جهان شد. در دهه ۱۹۸۰ کشور اندونزی به عنوان نیروی مهم الکترونیک، فولاد، اتومبیل و صنایع کشتی سازی جهان شناخته شد. در این مرحله حکومت امریکا کره را مجبور کرد بازاریهایش به روی کالاها و سرمایه‌های خارجی باز کند. در ۱۹۸۳ رئیس‌جمهور رونالد ریگان از کره دیدار کرد و به آن کشور در این زمینه اولتیماتوم داد. پس از آن ایالات متحده مبادرت به اجرای قانون تجارت «سوپر ۳۰۱»

(این قانون به ایالات متحده اجازه می‌دهد که طرف تجاری نامناسب خود را تنبیه کند) برای به زانو درآوردن اقتصاد کره کرد. این تهاجم خیلی موثر بود. آنقدر که کره را وادار کرد تا واردات کالاهای کشاورزی را آن چنان بالا ببرد که از مبلغ ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ به ۵ میلیارد دلار در انتهای سال ۱۹۹۱ برساند. در حقیقت کره اکنون بزرگترین خریدار تولیدات کشاورزی امریکا است. از طریق بازارهای باز کره،

سرمایه‌گذاران و سفته‌بازان بین‌المللی سرازیر شدند و سایر کشورهای آسیای شرقی همانند تایلند، اندونزی، مالزی و فیلیپین را به خوبی نشان گرفتند. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ سرمایه‌های خارجی به این ۵ کشور خارجی دست یافتند و از مبلغ بیست میلیارد به ۹۵ میلیارد دلار افزایش یافتند. اما به خاطر وجود بازارهای نامنظم، نفوذ سرمایه سفته‌باز تمام فرصت‌های واقعی بهره‌وری را از کار می‌اندازد. به زودی مشخص شد که سرمایه خارجی شروع به فرار از منطقه کرده است. مشکلات اقتصادی در تایلند به صورت ناگهانی با فرار سرمایه‌ها ظاهر شد. گسترش سرمایه‌گذاری خارجی در ۵ کشور وضعیت غم‌انگیزی پیدا کرد. از میزان ۱۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ ناگهان به شدت سقوط کرد. (که از یک سرمایه‌گذاری ۲۰ میلیارد دلاری شروع شده بود.)

به یک‌باره افتخار منطقه، کره جنوبی نتولیرالیزه شده، خود را در حالت عدم تعادل احساس کرد. این عدم تعادل در اثر ضربه‌ای بود که از بازارهای آزاد خورده بود. در اوج بحران، روزانه ۱۰۰۰۰۰ کارگر اخراج می‌شدند. و ۳۰۰۰۰۰ نفر هر ماه کار خود را از دست می‌دادند.

تحت تاثیر ضربه‌های این بحران بسیاری از شرکت‌های کره‌ای با به حراج گذاردن، خود را منحل کردند. به تازگی جنرال موتورز کارخانه اتومبیل‌سازی دوو را خریده است. معامله پس از آن انجام شد که شرکت

امریکایی موافقت دوو را برای اخراج یک سوم از ۲۲۰۰۰ پرسنل خود جلب کرد. چنین است پاداش پیروی از مسیر نتولیرالی. اما اگر کشور که همراه شده و مدل جهانی‌سازی را پذیرفته، باید تنبیه شود، آن کشور آرژانتین است. کره باید مورد ضرب قرار می‌گرفت تا کاملاً مطیع می‌شد ولی آرژانتین نیازی به آن نداشت بلکه حاکمان آن کشور از ابتدا سیاست‌های نتولیرالی را همانند باورهای مذهبی در دهه ۱۹۹۰ پذیرفتند. با اعتقاد قلبی به مساله بازار آزاد، حکومت آرژانتین تبدیل به متحد وفادار واشنگتن در امریکای لاتین شد. در سال ۱۹۹۱ هیچ کشور دیگری در این ناحیه حاضر نشد که دسته‌های نظامی خود را به جنگ با عراق بفرستد به‌جز آرژانتین. تنها آرژانتین در میان کشورهای امریکای لاتین، شریک جرم بین‌المللی امریکا بود. همین احساسات سیاسی امریکایی دوستی حکومت بود که وزیر خارجه آرژانتین ارتباط کشورش با امریکا را از نوع «ارتباط عاشقانه» دانست.

در جبهه اقتصادی این کشور به دنبال اجرای سیاست‌های نتولیرالی بود. خصوصی کردن، باز کردن بازار، قطع ناگهانی خدمات اجتماعی و در راس همه این موارد، حکومت با دلاریزه کردن اقتصاد موافقت کرد. یعنی با شیوه‌هایی که پول جاری (پزو) را وابسته به دلار می‌کند. در نتیجه هر وقت که دلار امریکا بالا برود، پزو آرژانتین نیز بالا می‌رود و در این صورت کالاهای آرژانتینی در بازار جهانی گران تمام می‌شود و با بالا رفتن قیمت کالاهای آرژانتینی، صادرات این کشور سقوط می‌کند و تجارت جاری با کسری مواجه می‌شود. این مساله حکومت را مجبور به روی آوردن به قرضه‌های خارجی می‌کند. بدین ترتیب در نتیجه ضرورت سیاست دلاریزه کردن اقتصاد که به وسیله واشنگتن، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تحمیل شد، قرضه‌های خارجی آرژانتین آن چنان بالا رفت که به میزان ۱۴۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ رسید. در حالی که کشور عمیقاً در زیر بار وام‌ها قرار می‌گرفت، مردم تحت فشارهای خصوصی شدن سردر گم بودند. خدمات اجتماعی قطع می‌شد و اخراج‌های دسته‌جمعی صورت می‌گرفت. وال استریت ژورنال تخمین می‌زد که در طول یک سال چهار میلیون نفر از مردم به زیر خط فقر سقوط کنند، یعنی حدود ده درصد جمعیت. در مجموع ۱۸ درصد از مردم آرژانتین به طور رسمی بیکار شدند. که یکی از بالاترین نرخ‌های بیکاری کشورهای صنعتی در جهان است (شمار واقعی بیکاران مطمئناً بیشتر است). در عین حال صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کارهایی انجام دادند که مشکلات موجود بسیار شدیدتر شد.

با اینکه بحران شدیدتر می‌شد، یک یادداشت تکنیکی تفاهم (Technical Memorandum of understanding) بین حکومت و صندوق بین‌المللی پول در سپتامبر ۲۰۰۰ به امضا رسید. در شرایطی که آرژانتین نیاز به یک بودجه ۱.۲ میلیارد دلاری داشت تا بتواند کسری سال ۲۰۰۱ را

سرمایه‌داری است. هرچند سر مایه‌داران ترفند های خود را دارند اما بر فعالان کارگری و کارگران فعال است که این ترفندها را بشناسند.

جبران کند. در آن موقع مشخص بود که آرژانتین به سمت بحران پیش می‌رود. در یک بخش خاص با نام « بهبود شرایط فقرا » آرژانتین مستقیماً ۴۰ دلار کمک ماهانه ای که به مستمری بگیران بیکار شده از برنامه‌های دولت پرداخت می‌شد، قطع کرد. بدین ترتیب صدها هزار نفر فقیرتر شدند.

سقوط اقتصادی مشخص بود و تولیدات صنعتی ۲۵ درصد سقوط کرده بود. در همان حال رئیس بانک جهانی به شکل اغراق آمیزی ادعا می‌کرد که کشور سه میلیارد دلار از مخارج حکومت و هزینه نیروی کار کم کرده است. در حالی که سقوط اقتصادی، افزایش فقر عمومی و بیکاری فزاینده را نادیده می‌گرفتند. جمیز ولف سان (James Wolfensohn) رئیس بانک جهانی با حرارت از «بازار قابل انعطاف نیروی کار» تمجید می‌کرد. (درحقیقت بازار قابل انعطاف نیروی کار به معنی پایین بودن دستمزدها بود). نرخ فقر رسمی به ۴۴ درصد جمعیت رسیده بود که دو برابر نرخ ده سال قبل بود. در حالی که اوضاع در حال تغییر بود و فقر و ناامیدی هم چون سیل عظیمی جامعه را در بر می‌گرفت و شورش برای نابودی پایه‌های حکومت ادامه داشت، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از پذیرفتن رسوایی که خودشان بوجود آورده بودند، سرباز می‌زدند. امروز آرژانتین یک کشور ورشکسته است. اقتصاد آن درهم ریخته و مردم غارت شده اند. این وضعیت به خاطر یک دهه بردگی در برابر شیوه نئولیبرالی امریکا است. علاوه بر آن این مساله در کارنامه نتایج مدل جهانی‌سازی وجود دارد که عبارت از هماهنگی کامل با بازار جهانی، در کنار آن خصوصی‌سازی و قطع گسترده هر نوع کمک دولتی است. این مسائل باعث می‌شود که اقتصادهای کوچکتر به صورت باورنکردنی آسیب ببینند و به سقوط اقتصادی دچار شوند که قطعاً مخالف آن چیزی است که طرفداران جهانی‌سازی اظهار می‌دارند.

(منبع: جهان دیگری ممکن است فصل سوم/ دیوید مک نالی از کتاب جهانی‌سازی و ایران. مجموعه مقاله، علیرضا تقفی)

زیرنویس

* بسیار شنیده شده که در محافل اصلاح‌طلبان فعلی و سینه‌چاکان دیروزین سرمایه‌داری گفته‌شده «ما بلدیم زیر تابوت فعالان کارگری سینه بزنیم» آن‌ها که به‌اصطلاح خود، می‌خواهند با هزینه کارگران و زحمت‌کشان قدرت چانه‌زنی در بالا را بیابند و از کارگران و جنبش کارگری نردبانی برای رسیدن به خواسته‌های خود بسازند، باید بدانند که این مسائل، کهنه و قدیمی شده و برای سوارشدن بر دوش کارگران کمی دیر شده و در همراهی با کارگران اولین گام، تجدیدنظر در دفاع از



لشکر بیکاران در سرمایه‌داری معاصر

رضا اسدآبادی

الف) بیکاری از منظر اندیشه‌های اقتصاد متعارف:

اکنون که این مطلب نوشته می‌شود (به تعبیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، نرخ بیکاری در کشورهای جنوب اروپا، خاورمیانه، آمریکای شمالی و ... به طور متوسط به رقم ۲۰ درصد نزدیک می‌شود.

نرخ بیکاری در اسپانیا و یونان ۲۴ درصد و ۲۶ درصد، ایران و سوریه نزدیک به ۲۰ درصد، ایالات متحده حدود ۱۰ درصد و آرژانتین و شیلی حدود ۱۶ درصد.

با این توصیف، به چه دلیل می‌توان بیکاری را پدیده‌ای ویژه و ذاتی نظام سرمایه‌داری دانست؟ پاسخ مناسب به این سوال را می‌توان از این رهگذر به دست آورد: «صرفاً در این شیوه‌ی تولید و سازماندهی اقتصادی است که صاحب وسائل تولید تنها در شرایطی نیروی کار را باید به کار ببرد که تولید کردن برای او، حداکثر سود را در یک بازار رقابتی ایجاد کند. در غیر این صورت بنگاه سرمایه‌داری به مرور از دور رقابت‌های بازاری خارج می‌شود». به همین جهت تنها در این فرم اقتصادی و اجتماعی است که این سطح از بیکاری می‌تواند وجود داشته باشد. برخی مانند اقتصاد دانان نهادگرا^۱، بیکاری‌سازی‌های گسترده‌ی نیروی کار سرمایه‌داری معاصر را در عواملی چون: «گذار به سمت اقتصاد اطلاعاتی، کاهش هزینه‌های مبادله‌ی تجاری، کاهش هزینه‌های جاری بنگاه‌های بزرگ، پیچیده شدن وسائل تولید، نیاز کمتر تکنولوژی معاصر به مصرف نیروی کار در پروسه‌ی تولید و نهایتاً در پدیده‌ای که "انقلاب دانی" می‌خوانند جستجو کردند.

این مساله موجب شده است که بخش زیادی از نیروی کار فعال جهان بلا استفاده بماند و از چرخه‌ی بازار کار خارج شود. از نقطه نظر آنان، صنعت‌زدایی و کاهش تولید فیزیکی (و گرایش شرکت‌ها به فروش لیسانس‌ها و امتیازات و فناوری و اطلاعات خود) و جدایی بخش مادی اقتصاد از بخش پولی و مالی و اعتباری آن موجب شده است که نیروی کار فعال در کشورهای توسعه یافته به نیروی کار پیشرفته‌ی فن سالار و غیر بدنی تبدیل شود. به عبارتی ما دیگر با مفهوم طبقه‌ی کارگر (به معنای کلاسیک کلمه) مواجه نیستیم.^۱

سخنگویان داخلی این نظریات نهاد گرایانه (که در ایران و در بین اصلاح طلبان هم طرفدارانی دارند) حتی اعتراضاتی مانند جنبش وال استریت را هم تا حدی ناشی از همین پدیده می‌دانند. ولی بسط نیافتن این اعتراضات به کشورهای شرقی و عقب‌افتاده تر را چگونه می‌توان بر اساس همین منطق تبیین نمود؟ در شرایطی که در آن کشورها به دلیل شرایط تقسیم کار جهانی و سود ده بودن تولید و پایین بودن دستمزد نیروی کار و غیر متشکل بودن تشکلات کارگری، هنوز تولید در نقطه‌ی ایده‌آل خود قرار دارد و به عبارت دیگر، ویژگی‌های اساسی نظام سرمایه‌داری - بر خلاف تصور نهادگرایان جدید- دگرگونی خاصی نکرده و در این میان تنها شدت استثمار نیروی کار انتقالی جغرافیایی داشته است. امروز ارزش اضافه‌ای که در قرن نوزدهم نیروی کار انگلیسی و آمریکایی با ۱۴ ساعت کار تقدیم سرمایه‌دار می‌کرد را کارگران چینی و آسیای شرقی با ۱۲ ساعت کار و با جمعیت نزدیک به سه میلیاردی خود در اختیار صاحبان سرمایه قرار می‌دهند.^۲

از سوی دیگر اقتصاد دانان مدافع نظام بازار، دخالت دولت‌ها را عامل افزایش بیکاری معرفی می‌کنند! سخنگویان ایرانی لیبرالیسم مدعی‌اند که وجود قوانینی مثل «قوانین کار (مثلاً در ایران) و همین حداقل‌های تامین اجتماعی کارگران در ایران و جهان و ممنوعیت‌های حقوقی کارفرمایان برای اخراج نیروی کار و ... موجب شده است که استخدام نیروی کار جدید در بنگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی کاهش یابد. از دیدگاه آنان، اگر دولت‌ها برای جذب آرای مردم اقدام به دخالت در بازار کار به نفع مردم نکنند، شرایط اشتغال در بلندمدت! بهبود خواهد یافت. (البته جان مینارد کینز به خوبی پوچی این نظریه را تشخیص داده و خطاب به این افراد گفته بود: "در بلند مدت همه‌ی ما مرده ایم!")

ولی این دسته اقتصاد دانان به ما جواب نمی‌دهند که این چه «نظام طبیعی» و «نظم خود انگیخته»‌ای است که دولت‌ها برای جذب حداقل آرا و کسب رضایت اکثریت، همواره باید بر خلاف قواعدش عمل کنند؟!

ب) عدم صحت چند تئوری به ظاهر جهان شمول:

در سال‌های میانی قرن بیستم یکی از پیروان کینز^{**} به نام فیلیپس، برای توجیه ضرورت اجرای سیاست‌های اقتصادی مورد نظر جان مینارد کینز (مانند انتشار پول و افزایش مخارج و بدهی‌های جاری دولت و تحریک تقاضا و ثابت نگه داشتن بازار کار در شرایط رکود اقتصادی)،

نسخه‌های مقررات زدایی بانک جهانی دارد. حتی اگر پرچم آن دولت منقش به شعار «مرگ بر لیبرالیسم!» باشد، باز فرقی به حال جهان واقع نخواهد کرد و واقعیت، همان واقعیت تلخ روزمره‌ی سرمایه‌داری است.^۶

اغلب نخله‌های چپ‌گرای اقتصادی، قائل به این هستند که تداوم حیات سرمایه‌داری و جوهره‌ی آن با گونه‌ای از تجمیع نیروی کار فعال فاقد شغل گره خورده است. بطور مثال، مارکس -در بحثی پیرامون رفتار شناسی سرمایه- به تفصیل به این مساله پرداخته است:

سرمایه اینجا به مثابه استعاره‌ای از عملکرد تعیین یافته‌ی صاحب آن - زمانی که به قصد حداکثر کردن سود و انباشت و بازتولید سرمایه وارد بازار می‌شود- مطرح است. در این حالت سرمایه بر سر میزان دستمزد با نیروی مزد بگیر چانه‌زنی می‌کند. این چانه‌زنی -که لیبرال‌ها آن را نادیده می‌گیرند- برای حداقل کردن دستمزد نیروی کار انجام می‌گیرد و بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی واقعی است که بر خلاف ادعای اقتصاد دانی مانند محمد طیبیان***، دوره‌ی آن تمام نشده است! چرا که سرمایه‌داری به گروگان‌گیری کار و نتیجتاً ایجاد «ارتش ذخیره‌ی کار» نیاز دارد.

مارکس در دست نوشته‌های خودش، قوت و توانایی مانور سرمایه و طبقه‌ی صاحب سرمایه و دولت سرمایه‌داری را در تحلیل نهایی با این می‌سنجد که نسبت ارزش اضافی استخراج شده از نیروی کار به ارزش تولیدات و از سوی دیگر نسبت سرمایه‌ی ثابت (قیمت وسائل تولید) به سرمایه متغییر (دستمزدها) چگونه باشد. این نسبت یا "ترکیب ارگانیک سرمایه" در نهایت ترکیب ارگانیک قوای حافظ سرمایه و توان تهاجم آن را نیز تا حدی بیان می‌کند. اما چرا این اتفاق می‌افتد؟

کارل مارکس پاسخ این مساله را در بحث «از خود بیگانگی نیروی کار» در دست نوشته‌های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴ به تفصیل می‌آورد. برای تقریب به ذهن، فرض کنید شما در یک جامعه‌ی بت پرست زندگی می‌کنید. بعد از مدتی متوجه می‌شوید که این خود مردم هستند که با کرنش‌های خود، بت‌ها و اربابان بت پرستی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک آن بنای اجتماعی را تقویت و بازتولید می‌کنند. مارکس نیز در این دست نوشته‌ها نسبت نیروی کار مزدبگیر به سرمایه را به همین شکل تفسیر می‌کند. یعنی سرمایه در جایگاهی به عنوان سوژه قرار می‌گیرد که - با آنکه خود دست ساخته‌ی نیروی کار

بحثی پیرامون «نسبت عکس تورم و بیکاری» را در اقتصاد مطرح کرد. منحنی فیلیپس توضیح می‌داد که سیاست‌های دولت رفاه‌گیزی -که ایجاد تورم می‌کند- دیگر اسباب واهمه نیست. چون در برابر رشد تورم و سطح قیمت‌ها، نرخ بیکاری کاهش خواهد یافت و «اشتغال کامل» سرمایه و نیروی کار - که مورد ادعای علم اقتصاد لیبرال بود- تازه در آن شرایط برقرار می‌شود. به همین سبب از دیدگاه او می‌توان پس از رفع بیکاری، دوباره به سیاست ضد تورمی و رشد محور برگشت. اما اقتصاد دان نئولیبرالی مانند میلتون فریدمن، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ آمارهای تجربی ثابت نمود که این نظریه دارای اشکالات اساسی است و این نسبت عکس تورم و بیکاری، صرفاً در چند حالت خاص گرفته شده و منطقی معینی ندارد. جداول آماری او که اتفاقاً درست هم بودند ثابت می‌کرد که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، لزوماً تورم‌ها، اشتغال‌زایی و رفع بیکاری را در جوامع به همراه نیاورده‌اند و گاهی همزمان با بیکاری، تورم نیز وجود داشته است. ضمن اینکه کمیت منطقی علیتی این تئوری نیز لنگ می‌زند.^۷

ولی پیش فرض‌های اقتصادی نئوکلاسیک و نئولیبرال نیز از حیث منطقی علمی، دست کمی از رقیب کینزی خود نداشت. چرا که آنان مدعی بودند: «وجود تعداد مشخصی از بیکاران در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری طبیعی است!» نظریه‌ای که فریدمن از آن به عنوان «بیکاری طبیعی در بازار کار» یاد می‌کند، بیان می‌کند که: «در صورت عدم دخالت در بازار آزاد سرمایه، این بیکاری طبیعی به حداقل خود می‌رسد». البته حتی نسخه‌های تعدیل ساختاری - که الهام گرفته از نظریات فریدمن بود- در کشورهای در حال توسعه نیز نتایج مناسبی در بر نداشت و حتی بیکاری را افزایش داد.^۸

میلتون فریدمن علاوه بر ضروری دانستن سطحی از بیکاری در اقتصاد به منظور ورود نیروی کار ایده آل به بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصادی (و تأیید تلویحی ادعای مارکسیست‌ها پیرامون موضع نظام سرمایه‌داری در قبال بیکاری)، از شکستن مقاومت اتحادیه‌های کارگری برای کامیابی صاحبان سرمایه دفاع کرد.^۹

امروز نیز هر دولتی که نسبت اش با تشکیلات صنفی کارگری و نیروهای مخالف کالایی کردن جامعه نسبت جن و بسم‌الله باشد، بی شک، رفتار اقتصادی‌اش نیز نسبت وثیقی با تزه‌های فریدمن یا

است، به شکلی بیگانه از او در برابرش بیشتر قد علم می‌کند و حاکمیتش را مستحکم‌تر می‌کند.^۷

به همین جهت سرمایه‌داری در کشورهای در حال توسعه‌ی شرقی، پویاتر و در عین حال سرکوب‌گرت‌تر و ضد کارگری‌تر می‌باشد. سرمایه‌داران (یا به قول لیبرال‌های وطنی و دوستان اصلاح‌طلب و برادران عدالت‌خواه مکتبی: کار آفرینان!) نمی‌توانند با ماشین آلات و مواد خام و پلیس و حراست کارخانه و اجاره‌دهنده‌ی زمین بر سر میزان هزینه‌های خود چانه‌زنی کنند، اما در عوض - به لطف روابط نظام سرمایه‌داری - می‌توانند با طبقه‌ی کارگر و نیروی کار تحت استخدام خود بر سر دستمزد چانه‌زنی کنند. بخش عمده‌ی این چانه زنی پنهان عبارت است از پروژه‌ی به وحشت انداختن طبقه‌ی کارگر از انداخته شدن از چاله‌ی حداقل دستمزد بخور و نمیر و استثمار، به ورطه‌ی خطرناک بیکاری و فقر و فلاکت مطلق ...

ج) ارتش ذخیره‌ی کار در ایران

صاحبان سرمایه به نسبت میزان انباشت جمعیت بیکار جامعه، می‌توانند میزان دستمزدها را هم پایین آورند. هرچه توده‌ی عظیم بیکاران جامعه رشد یابد، صاحبان وسائل تولید می‌توانند به عبارتی خودمانی (بیشتر توی سر مال بکوبند) و کارگران را با ارائه‌ی این ذهنیت که: «هم اکنون صدها هزار دکتر و مهندس بیکار پشت درب هر بنگاه سرمایه‌داری برای استخدام ایستاده اند!» از اعتراض‌شان به میزان دستمزدها و نیز از اعتراض به عدم امنیت شغلی منصرف سازند.

همه‌ی این‌ها به این پشتوانه رخ می‌دهد که بحث امنیت شغلی روزانه در اصلاحیه‌ها و تبصره‌های قانون کار بیش از پیش تضعیف می‌شود. برای یک سیستم سرمایه‌داری به هیچ وجه مهم نیست که جمعیت بیکار در لباس گردان‌های توزیع تبلیغات دانشگاه پیام نور، دست‌فروشان مترو، دلالان بلیط‌های استادیوم‌ها و خریداران شر و دزدان و اوباش محلات حاشیه‌نشین در بیابند. اینان مجسمه‌های متحرک و ترسناکی هستند از آینده‌ی نیروی کاری که تمکین به منویات صاحب سرمایه و رضایت به مزد پرداخت شده، نداشته است. لولوهایی که هر روز در برابرشان رژه

می‌روند. گویا همین جمعیت هستند که موجب می‌شوند توده‌ی محروم جامعه، با دیدن‌شان اصطلاحاً یک نان بخورند و هزار بار شکر به جای آورند! البته این قشر در تاریخ جوامع شرقی و مخصوصاً در تاریخ بلاد اسلامی همواره در قید حیات بوده‌اند و با آنچه روشنفکران ما «لمپن پرولتاریا» می‌خوانند تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد.

«این جوامع همواره دارای ترکیبی از اقشار حاشیه‌ای بوده است. حملان، گدایان، پادوهای بازاریان، چاکران روزمزد و ... همواره قشر بزرگی از ضعفای جامعه‌ی شهری را تشکیل می‌دادند»^۸. جامعه‌ی ایرانی بنا بر تاریخ‌اش و با توجه به وضعیت امروزش، می‌تواند برای بیکاران خود بی شمار شغل کاذب، دون‌مایه، کاملاً موقت و با درآمد اندک ایجاد کند.

این ویژگی برای جامعه‌ی متعارف و یا جامعه‌ی غربی مدرن آن چنان تعریف شده نیست. بیکاران در آن جوامع اگر زیر فشار اقتصادی قرار گیرند، یا از دولت مدرن مطالبه بیمه‌ی بیکاری یا مطالبه‌ی ایجاد شغل با کمک دولت می‌کنند و در غیر آن صورت نیز اقدام به ایجاد تشکلهای صنفی و فعالیت‌های مدنی می‌نمایند. اما از آنجا که در کشورهای کمتر توسعه یافته‌ی خاورمیانه امکان سیاسی ایجاد چنین تشکیلاتی به لحاظ حقوقی - سیاسی وجود ندارد و از آنجایی که جامعه می‌تواند از طریق ته‌مانده‌ی دلارهای نفتی امکان خوشه چینی^۹ را به طرد شده‌گان اجتماعی بدهد، طبیعتاً آن واکنش متعارف نیز در این مناطق شکل نمی‌گیرد.

ورود نفت به اقتصاد ایران و امکان واردات کالاهای مصرفی بدون تکیه به درآمد مبتنی بر کار مولد، این امر را تشدید نمود و با این ثروت اصطلاحاً «رانتی» و باد آورده، جامعه‌ی ایرانی این قابلیت را یافت که صدها دور مبادله‌ی غیر ضروری را در درون خود شکل دهد و هزینه‌ی مبادله را به شکل تصاعدی رشد دهد تا عده‌ای روزی‌شان قطع نگردد. عده‌ای نیز مانند کارمندان و میانه حالان رانت‌خواران دولتی فعال در بازار، مستقیم به شیر نفت وصل بودند و از سوی دیگر عده‌ای می‌توانستند این افراد متصل به شیر نفت را بیش از پیش در جریان مبادلات و خرید و فروش کالا، سر کیسه کنند.

مجمعی مدّور از طراران که هر کس از کنار دستی خود می‌دزد تا زنده بماند و در عین حال همگی از توده‌های مردم عادی وسط دایره نسق‌کشی می‌کنند! یک کالا در این شرایط می‌تواند توسط ده‌ها نفر

ج) تلاش برای مبارزه با اندیشه‌هایی که میانه‌ی خوبی با فرهنگ و ارزش‌های مورد علاقه‌ی مالکان خصوصی ندارند و فرهنگ سازی از سوی نهادهای مدنی برای دور ریختن افکار منتقد منطبق سرمایه

د) تلاش برای کاهش مالیات‌های بخش خصوصی (حتی بیشتر از شرکت‌های دولتی)

اما نتیجه‌ی کار متفاوت به نظر می‌رسد. گویا به همان میزانی که دولت و جامعه‌ی مدنی قدم در راه اجرای این پیشنهادات می‌گذارند، وضعیت رشد اقتصادی بدتر و بنگاه‌های خصوصی کارگران بیشتری را اخراج و هر ماه تعدیل نیروی بیشتری را در دستور کار قرار می‌دهند. به طوری که دولت دیگر نرخ بیکاری را از تریبون مرکز آمار ایران منتشر نمی‌کند! اما ریشه‌ی عدم استخدام نیروی کار در عین بارآوری کار چیست؟

نویسنده‌ی این سطور معتقد است که بخشی از پاسخ این معما را باید در مقوله‌ی «تقسیم کار جهانی» جستجو کرد. گویا کشورهای صنعتی متروپل با وجود صدور سرمایه، همچنان انحصار خود را در برخی از شاخه‌های استراتژیک تولید کالا و خدمات و امتیازات و منابع حفظ می‌کنند و به کشورهای وابسته‌ی پیرامون یا کشورهای حاشیه‌ای غیر وابسته اجازه نمی‌دهند که وارد آن شاخه‌ها شوند و آن‌ها را با ابزار سیاسی - نظامی مجبور می‌کنند که این ساختار تقسیم کار را رعایت کنند.

تقسیم کاری که آنان را مجبور می‌کند، نیروی انسانی نخبه و یا صرفاً مواد خام خود را عرضه کنند و از ایجاد ارزش افزوده‌ی بیشتر در تولیدات اجتناب کنند. بطور مثال می‌توان پیش‌بینی نمود: اگر چین متوجه گردد که ایران بر انبوه عظیم منسوجات صادراتی اش به این کشور، تعرفه‌های معقول گمرکی بسته است و راه‌های ورود اجناس قاچاق را سد نموده و برای رشد تولید ملی سرمایه‌گذاری کرده و قانون نانوشته‌ی ایران و چین - یعنی فروش نفت خام در مقابل خرید کالاهای بنجل و درجه‌ی سوم این کشور - را نادیده گرفته است، آنگاه ممکن است در نزاع‌های بین‌المللی سیاسی پشت ایران را خالی کرده و اجازه‌ی دور زدن تحریم‌ها را ندهد یا حتی خودش اقدام به تحریم ایران کند. لذا تولید ملی در این شرایط تحمیلی نا برابر مبادله و در شرایط حاد بین‌المللی، رو به نزول خواهد گذاشت و دقیقاً همان سرمایه‌داران و کار آفرینان داخلی از رقابت نا عادلانه‌ی قیمتی استفاده نموده و به بهانه‌ی عدم بارآوری کار و سود

چرخش یابد و این همه در حالی صورت می‌گیرد که ثروت ناشی از مبادله نمی‌تواند شغل جدید ایجاد کند. درآمدهای نفتی به این صورت شکلی غیر مولد و ماهیتی ضد اشتغال به خود می‌گیرند و به جای آنکه در سرمایه‌گذاری‌های کلان به جریان بیافتند، عامل افت سرمایه‌گذاری مولد می‌شوند.^{۱۰}

در ایران نیز از سال ۶۸ به این سو، دلیل عدم بهره‌وری در برنامه‌های توسعه‌ی دولت‌ها بیشتر «مازاد نیروی کار موجود» تلقی شد. چرا که آنان بر اساس تئوری لیبرالی بهره‌وری در اقتصاد خرد، نسبت بین ارزش افزوده‌ی ناشی از کار و تعداد نیروی کار استخدامی را در محاسبه‌ی بهره‌وری و بارآوری تولید به کار می‌بردند که نتیجه‌ی این فرمول بندی ریاضیاتی نا مرتبط با واقعیت، این بود که به اسم «تعدیل نیرو» بخش عمده‌ای از کارگران اخراج می‌شدند. این در حالی بود که طبقه‌ی کارگر صنعتی در طول جنگ تحمیلی با شدیدترین خطرات از جمله گرسنگی و بمباران زیربناها و کارخانه‌های ایران مواجه بودند. نکته‌ی قابل اشاره این بود که خود دولت به کارگرانی که خود از اشتغال انصراف می‌دادند (جایزه!) تعیین کرد و از کارگران داوطلب به بیکاری تقدیر می‌کرد!

د) تضادهای کار آفرینی با منافع کارآفرینان! (نگاهی به نظریه‌ی تقسیم کار جهانی)

یکی از بخش‌های پروژه‌ی مشروعیت بخشی به منطق سرمایه و گسترش نوع منطبق سرمایه‌داری در ایران، تبلیغات تریبون‌های پر تعداد مدافعان این پروسه پیرامون نقش سرمایه‌داران ایرانی در ایجاد اشتغال و رفع بیکاری است. آن‌ها با طرح بحث «انگیزه‌های اقتصادی و لزوم تقویت این انگیزه‌ها» به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که در شرایط تحریم و بحران‌های سیاسی (که همواره گریبان گیر نظام سیاسی ایران بوده است) شرایط طبیعی برای رشد سرمایه‌گذاری و رونق کسب و کار وجود ندارد. لذا دولت و جامعه‌ی مدنی به منظور انگیزه سازی برای کارآفرین و افزایش تولید ملی، باید الطاف زیر را مبذول دارند:

الف) مقررات‌زدایی و تضعیف قوانین مربوط به فعالیت نهادها و شرکت‌های خصوصی

ب) اصلاح قانون کار به نفع صاحبان سرمایه و ریاضت اقتصادی بر مبنای کاهش پوشش‌های دولتی

این نزاع در لبنان، سوریه، عراق و مصر و در نهایت سیاست‌های غرب ستیزانه‌ی ایران معرفی کند. راه حل اولیه‌ی آنها نیز جز رها کردن بلوک شرق جدید و ادغام در بلوک غرب جدید (و به تعبیر خودشان ترکیه شدن) نیست. از نظر آنان چین و روسیه و ... نیروی شَر حاکم اند و نیروی دیگری هم در جامعه‌ی جهانی وجود دارد که گریز از آن نمایانگر بسط استبداد در یک کشور است.^{۱۱} گویا صرفاً به این بهانه که اجناس شرقی هنوز بنجل هستند و تجارت نا برابر با کشورهای اردوگاه غرب جدید با کلاس تر است، می‌توان مشکلات را با سیاست «نگاه به غرب» حل کرد.

افسانه‌پردازی سیاسی لیبرال‌ها ناشی از این است که روابط واقعی سیاسی را بازتاب روابط واقعی اقتصادی و امنیتی (البته امنیت سرمایه و نه امنیت کار) میان کشورها نمی‌دانند. فروش نفت ارزان ایران به شرق و تهدید امنیتی اسرائیل توسط قدرت ایران، آمریکا را به وحشت می‌اندازد. آمریکا نمی‌تواند (به دلیل اهمیت اقتصادی-امنیتی کشورهای چینی و سوریه برای اردوگاه شرق جدید) مانند عراق و لیبی به آنها تعرض نظامی کند. مخصوصاً در شرایطی که دیگر مجمع دیوانگان حزب جمهوری خواه بر آمریکا حاکم نیست، احتمال وقوع تحرکاتی از این دست پایین‌تر است. لذا هردو اردوگاه سرمایه‌داری به دنبال اجرای «سیاست تضعیف» هستند. سیاست تضعیف در وهله‌ی اول هزینه‌های امنیتی - اقتصادی کشورهای وابسته را زیاد می‌کند. مثلاً همانطور که ایران و روسیه و چین در بحرین و عربستان هیچ آمیدی به پیروزی شیعیان ندارند و تنها به آنان به مثابه ابزار تضعیف و تهدید رژیم‌های رقیب نگاه می‌کنند، آمریکا و اتحادیه اروپا و قطر و عربستان نیز صرفاً در برابر سوریه تاکتیک تضعیف را پی می‌گیرند. تضعیف به این معنی که نیروهای اپوزیسیون را پشتیبانی و رژیم سوریه را تحریم و یا صرفاً به جنگ تهدید کنند و مهم نیست که اپوزیسیون سوریه قتل عام شود. صرفاً مهم این است که رژیم اسد کمتر جفتک بیندازد! کاری که با ایران پس از انقلاب ۵۷ نیز انجام دادند.

در تحلیل نهایی، سیاست تضعیف در نزاع‌های بین دول سرمایه‌داری منجر به این می‌شود که وابستگی اقتصادی کشورهای پیرامونی افزایش یابد. از باب نمونه در سال گذشته سوریه یک قرارداد تسلیحاتی ۸ میلیارد دلاری را با جمهوری فدراتیو روسیه می‌بندد و زرادخانه‌های شیمیایی و میکروبی خود را بازتولید می‌کند.^{۱۲}

دهی سرمایه، اقدام به انتقال سرمایه‌ی مالی خود از کار مولد به سوی روابط مالی سوداگرانه و بخش‌های سفته بازی کنند. امری که نمونه‌ی کوچک‌اش را در بحران بازار سکه و ارز دیدیم و نمونه‌ی بزرگ آن را در ماجرای سه انحصارگر واردات خوراکی مرغ - که «بحران مرغ» را در کشور ایجاد کرد- مشاهده کردیم. آن سه تاجر به اسم حمایت از تولید و با سوسید دولتی کالای واسطه‌ی تولید را وارد نموده و انبار کردند و یا آن را به دو برابر قیمت به دیگر تولیدکنندگان مرغ فروختند.

در این بین، جیب صاحب سرمایه‌ی غیر مولد پر شد و تولیدکنندگان کوچک ورشکسته شده و کارگران آنها بیکار شدند و حجم تولید ملی نیز در این شاخه از تولید کاهش پیدا کرد و این همه در حالی رخ داد که طبقات پایین دست جامعه با مرغ نیز مانند گاو و گوسفند خداحافظی کردند و از طعمش برای آنها تنها یک خاطره ماند!

صدای سرسام‌آور بخشی از بورژوازی ایران و مخصوصاً سرمایه‌داران تجاری برای تسریع در «تک نرخی کردن ارز» و ورود به سازمان تجارت جهانی به همین دلیل بود. سیاست «چند نرخی بودن ارز» به این معناست که تولید کننده ایرانی با دلار ارزان‌تر ابزار تولید و کالاهای واسطه‌ی تولید را وارد کند و از سوئی بورژوازی تجاری با دلار گران‌تر، کالاهای مصرفی را وارد نماید تا تولید داخلی بیش از این در بازار جهانی له نشود. اگر نرخ ارز توسط بانک مرکزی به صورت تک نرخی در بیاید، شرایط به نفع بورژوازی تجاری تغییر کرده و وضعیت تولید بدتر می‌شود. چرا که صادر کننده‌ی محصول و تولید کننده‌ی ما با همان نرخ ارزی کار می‌کند که وارد کنندگان و تجار کالاهای مصرفی خارجی کار می‌کنند.

هم اقتصاد سیاسی بیکاری و سیاست خارجی مبتنی بر مبادله‌ی نا برابر

سرمایه‌داری ایرانی و طرفدارانش، از این رهگذر وجود خود را توجیه می‌کردند که: «حضور ما و انگیزه‌ی شخصی ما برای فعالیت اقتصادی موجب می‌شود که تولید افزایش یابد و بیکاری کاهش یابد»، به نظر می‌رسد با این وضعیت این طبقه مشروعیّت و فلسفه‌ی وجودی خودش را از دست داده است. به همین جهت جریان لیبرال وطنی تلاش دارد بحران اقتصادی ایران را در درجه‌ی اول ناشی از بحران سیاسی در مباحثی چون تولید انرژی اتمی و نزاع سیاسی ایران-اسرائیل و حواشی

همانطور که گفتیم، روایت لیبرال‌های وطنی از تضاد کار- سرمایه به این گونه است که عدم انعطاف بازار کار و عدم امکان تعدیل نیرو به کاهش سود سرمایه و در نتیجه کاهش انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌دار و در نهایت کاهش استخدام و کاهش اشتغال می‌انجامد.^{۱۵} در این روایت تضاد اصلی کار و سرمایه به تضاد کارگران شاغل و کارگران بیکار تقلیل می‌یابد.

ولی تجربه‌ی ایجاد انحصارات در سرمایه‌داری کشورهای صنعتی ثابت کرده است که در بهترین شرایط نیز، بحران اضافه تولید شرکت‌های خصوصی و انباشت سرمایه‌ی مالی مازاد، موجب می‌گردد که آنان اقدام به انتقال سرمایه‌ی خود از بخش پر دردرسر صنعت و کشاورزی به بخش بی دردرسر سوداگری پولی- مالی بکنند.

از سویی مشکل ناکارآمدی و بحران در شرکت‌های تولیدی ایرانی لزوماً ناشی از ۳۸۵ هزار تومان دستمزد نیروی کار نمی‌باشد. مشکلات سازمان‌های خصوصی سرمایه به باید در اموری جستجو کرد که سرمایه‌داری ایرانی توانایی اصلاح آن را ندارد و به همین دلیل همه‌ی کاسه و کوزه‌ها را بر سر طبقه‌ی کارگر می‌شکنند.

عواملی مثل «تنش‌های سیاسی، موانع فرهنگی و مذهبی از قبیل فشار مرتجعین مخالف توسعه‌ی اقتصادی، ناکارآمدی بانک‌ها و موسسات پولی و مالی در تجهیز منابع مالی صاحبان سرمایه، عدم وجود نخبگان مدیریت منابع انسانی، واردات بی‌رویه‌ی کالاهای مصرفی توسط مافیاهای اقتصادی، فساد مالی بانک‌ها و سوداگری خود سرمایه‌داران و بوروکراسی دست و پاگیر دولتی در پیش برد امور روزمره‌ی بنگاه‌ها و ...» همه جزو عواملی هستند که سرمایه‌داری ایران قادر به مهار آن - به منظور تضمین سود خود و رشد اقتصادی مناسب- نیست. لذا در این میان زور سرمایه‌داری ایرانی تنها به کارگران و کلیه‌ی نیروهای کار مزدی می‌رسد و طبیعتاً سرمایه‌داران وطنی نیز از عدم تشکل و از هم گسیختگی این طبقه سود می‌برند.

به هر جهت، از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایرانی انتظار خاصی نمی‌توان داشت. سرمایه‌داری تنها به واسطه‌ی فشار طبقه‌ی کارگر متشکل از جای خود تکان می‌خورد و ممکن است تغییری در عملکرد و اهداف خود دهد. کارآفرینان ایرانی اما گویا خیال ندارند به وظایف اجتماعی بورژوا -

وقتی کشوری توسط بلوک مقابل تحریم می‌شود، انحصار مبادلات خارجی توسط کشورهای اصلی اردوگاه با آنان کامل تر می‌گردد. در اثر این انحصار، قیمت تولیدات صادراتی این کشورها (مثل نفت برای ایران) کاهش یافته و در مقابل قیمت کالاهای وارد شده از کشور توسعه یافته تر و قوی تر، افزایش می‌یابد. این مساله موجب می‌شود که موج بیکاری، کشورهای وابسته را بیش از پیش فرا گیرد. در نتیجه، کلیه‌ی صنایع ملی و فعالیت‌های اقتصادی خرد و کلان داخلی با مشکل مواجه شده و فرصت‌های شغلی متنوع نابود می‌شود و رشد اقتصادی متاثر از تولید ملی نیز، کاهش حیرت‌انگیز خواهد داشت.

و اما، چه باید کرد؟

اقتصاد دانی مانند فردریک لیست^{***} معتقد بود که: «نظریه‌ی کارایی بازار و بهتر شدن رفاه دو طرف خریدار و فروشنده در مبادله - که توسط آدام اسمیت مطرح شد- و یا نظریه‌ی مزیت نسبی تجاری ریکاردو که مدعی استعداد انحصاری هر کشور در تولید چند کالای خاص بود»، دارای نواقص جدی است. چرا که اولاً احکام آن‌ها ابدی و جهان شمول توصیف شده بودند و ثانیاً رابطه‌ی مبادله‌ی آزاد برای کشور ضعیف تر مضر است. او معتقد بود در این قانون جنگل بازار، ضعیف حتی قبل از اینکه بخواهد قوی شود، توسط کشورهای صنعتی خورده خواهد شد و اقتصاد جهانی نیز فرصت بهره‌گیری از ظرفیت‌های بالقوه‌ی تولیدی ملل را نخواهد داشت. در زمان جوانی خود فردریک لیست، این مساله‌ی بغرنج گریبان‌گیر کشورش آلمان (به مثابه همسایه‌ی دیوار به دیوار فرانسه و انگلیس صنعتی) شده بود. لذا او برای مقابله با این وضعیت ناعادلانه در مبادله، توصیه می‌کرد که قوانین گمرکی کشورهای ضعیف‌تر مستحکم گشته و با مقررات گمرکی جدیدی (از قبیل افزایش تعرفه‌های گمرکی) واردات کنترل شود و مقررات‌زدایی بازار به سبک نظرات کسانی مثل لاک، اسمیت و هیوم منع گردد تا اقتصاد ملی به سطحی از اشتغال زایی گسترده و توسعه یافتگی داخلی برسد.^{۱۳}

بخش قابل توجهی از نظریات مکتب تاریخی آلمان و در راس آن فردریک لیست بعدها در آثار اساتید اقتصاد توسعه در کشورهای جهان سوم، تکرار شد. نظریاتی که نتایج آن نیز در مسیر توسعه‌ی ملل عقب افتاده، تا به حال ضربه‌ی مهمی به الهیات اقتصاد نو لیبرال و نمایندگان آن در ایران زده است.^{۱۴}

دموکراتیک خویش عمل کنند و گویا از تداوم این وضعیت هم، چندان بدشان نمی‌آید.

این طبقه‌ی کارگر است که باید در کنار اهداف خود، آن وظایف را نیز پیش ببرد و پروژه‌ی نا تمام مدرنیزه کردن ایران را تکمیل کند و از سوی دیگر، با هژمونی یافتن خود مطالباتش را در صدر مطالبات اقتصادی قرار دهد. در این میان، بی شک «رفع معضل بیکاری، تامین امنیت شغلی و پرداخت حقوق بیکاری، آنهم به وسیله‌ی فشار به طبقه‌ی سرمایه‌دار معاصر» از اصلی‌ترین مطالبات این طبقه محسوب می‌شود.

پا نوشت‌ها:

* . نهادگرایی عبارت است از نگرشی اقتصادی-اجتماعی که دارای منابعی چون جامعه‌شناسی وبری و زومبارتی و همچنین اقتصاد سیاسی مکتب تاریخی آلمان و نظریات توسعه‌گرایان است. اخیراً حتی این نظریه در علوم سیاسی و علوم تربیتی نیز بسط یافته است. «شاخه‌ی نهادگرایی جدید» بر خلاف نهادگرایی قدیم بیشتر به دیدگاه‌های لیبرالیستی نزدیک است. اما در یک نگاه کلی، نهادگرایی تئوری اجتماعی و اقتصادی مدنی است که به نقش نهادها (منظور از نهادها قواعد بازی جامعه که مرکب از قوانین حقوقی و سیاسی به مثابه نهادهای رسمی و همچنین فرهنگ و مذهب و هنجارها به مثابه نهادهای غیر رسمی می‌باشد) در ساختارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی توجه می‌کند و آنان را عامل اصلی توسعه‌ی سیاسی-اقتصادی یک جامعه می‌داند. هرچند نهادگرایان توضیح نمی‌دهند که چگونه در دنیای مدرن تغییرات نهادی به بن بست رسیده است و به طور مثال در ایران راه ایجاد نهادهای مولد (در نبود جامعه مدنی) چیست؟

نمایندگان این اندیشه در ایران کسانی چون: ستاریفر (مشاور اقتصادی خاتمی)، فرشاد مومنی (مشاور اقتصادی میر حسین موسوی) و احمد میدری (نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی ششم) هستند. از میان نظریه پردازان جهانی این نگرش نیز می‌توان به کسانی چون: جان کنت گالبرایت، داگلاس نورث، وبلن و آسمقلو اشاره کرد.

* * * . جان مینارد کینز اقتصاد دان بریتانیایی و از بزرگترین اصلاح‌گران نظام سرمایه‌داری و علم اقتصاد در قرن بیستم بود که برای سرپا نگه داشتن این سیستم به وسیله‌ی اعطای امتیازات جزئی و از طریق

سیاست‌های مداخله‌گرانه دولتی، تلاش‌های تئوریک زیادی را مبذول داشت.

* * * . محمد طیبیان / استاد اقتصاد لیبرال دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه شریف است که در پاسخ به مقاله‌ی یکی از رفقا در نشریه‌ی مهرنامه، این تیتراژ را برای پاسخ اش انتخاب کرده بود: «برادر جان، جنگ طبقاتی تمام شده است!»

* * * . فردریک لیست، اقتصاددان بورژوازی آلمانی (که می‌توان گفت جزو معدود اقتصاددانانی است که مارکس از او در کتاب سرمایه تا حدی تمجید می‌کند و او را با نقد کوبنده‌ی خود بی‌حیثیت نمی‌کند) از تئوریسین‌های مکتبی اقتصادی به نام مکتب تاریخی آلمان در قرن نوزدهم است. این مکتب از اقتصاددانان لیبرال آلمانی (مثل خود لیست، اشمولر و دیگران) تشکیل شده بود که با وجود توافق در برخی از نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک لیبرال و نظریات ریکاردو و اسمیت -با توجه به شرایط تاریخی ویژه‌ی کشورها و از جمله خود آلمان کهن- به روش‌شناسی جهان شمول اقتصاد سیاسی راست نقدهای جالبی وارد کردند و در برخی مبانی شناخت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی اقتصاد لیبرال تجدید نظر نمودند. (تاریخ اندیشه‌های اقتصادی / ژید - ریست / ترجمه کریم سنجابی / انتشارات دانشگاه تهران / صفحات ۴۴۲ تا صفحه ۴۵۱ پیرامون فردریک لیست و اقتصاد ملی)

توضیحات:

۱. سخنرانی ایراد شده/ دکتر فرشاد مومنی / دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی در مورد وال استریت / آذر ۱۳۹۰

۲. امروزه علی‌رغم اینکه نام سازمان سیاسی حاکم بر کشور چین (حزب کمونیست!) است، ولی دستمزد یک کارگر چینی به طور متوسط حدود هفت دلار در روز می‌باشد و از سویی اوضاع دهقانی نیز تاسف بار تر است چرا که اغلب روستائیان با درآمد حدود یک و نیم دلار در روز زندگی می‌کنند. در این زمینه ن.ک به: «چین و پویش‌های انباشت سرمایه / مارتین لندزبرگ-پاول

«نقدی به نظریه‌ی نئولیبرالیستی دولت رانت خوار نفتی» / نوشته‌ی دکتر محمد قراگوزلو / مرداد ۱۳۸۹، بحث‌های مفیدی طرح نموده و نگاه نیروهای چپ و مترقی را در ارتباط با مسئله‌ی نفت و اقتصاد نفتی ایران را خلاصه کرده است.

۱۱. در این زمینه مراجعه کنید به: نقد مواضع مدافعان مداخله‌ی بشردوستانه / عابد توانچه/ پائیز ۱۳۹۰:

<http://www.sobh-emrooz.com/archives/2203>

(بخش ترزا و آنتی ترزهای مربوط به سیاست خارجی لیبرال‌ها)

۱۲. البته ناگفته نماند که کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس نیز، سالیانه چند برابر این مبلغ را از آمریکا سلاح خریداری می‌کنند. به این مبالغ، خریدهای نظامی پر هزینه‌ی هند و اردن را نیز باید اضافه کرد.

۱۳. اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی / فردریک لیست / ترجمه‌ی عزیز کیاوند / نشر دیدار / پیشگفتار مترجم

۱۴. در این رابطه پروسه توسعه اقتصادی بورژوازی برزیل، هندوستان و ژاپن در دهه‌ی ۶۰ میلادی قابل توجه است.

۱۵. تاملی بر پیش نویس اصلاحیه‌ی قانون کار ایران/ف.رئیس دانا و م.مالجو/صفحه‌ی ۶/ پرتال جامع علوم انسانی

برکت / ترجمه‌ی دکتر احمد سیف / شماره‌ی هشتم نشریه‌ی الکترونیکی مهرگان»

۳. نظریه و سیاست‌های اقتصاد کلان / جلد دوم / عباس شاکری / نشر ارفع / فصل ششم (منحنی فیلیپس/ تورم). همچنین نگاه کنید به نقدهای فریدمن به این نظریه در همان جا

۴. اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری / دکتر فرشاد مومنی / نشر نقش و نگار / پائیز ۱۳۸۶ / صفحات ۱۲ الی ۱۴ از مقدمه و همچنین بنگرید به شماره‌ی ۲۴ ماهنامه‌ی نسیم بیداری و گفتگوی این نشریه با فرشاد مومنی تحت عنوان: «تعدیل ساختاری به اسم عدالت محوری اجرا شد». همچنین ملاحظه‌ی آمارهای بانک مرکزی و مقایسه‌های نرخ بیکاری بین دوران توقف سیاست تعدیل ساختاری (از ۷۵ تا ۸۵) و اجرای دوباره‌ی آن در دوران دولت فعلی که به نرخ بیکاری ۲۰ درصد نیز رسیده است نیز، خالی از لطف نیست.

۵. دکترین شوک / ناومی کلاین / ترجمه‌ی خلیل شهابی / نشر کتاب آمه، همچنین نگاه کنید به اثر ارزنده‌ی محمد قراگوزلو تحت عنوان «بحران: نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال» / نشر نگاه / فصل دوم

۶. در این زمینه مراجعه کنید به یادداشت یوسف ابادری تحت عنوان «دولت دهم‌هایکی ترین دولت تاریخ ایران است»: <http://www.sobh-emrooz.com/archives/3022>

۷. دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ / کارل مارکس / ترجمه حسن مرتضوی / نشر آگه / صفحه ۱۲۴

۸. تبارهای دولت‌های استبدادی / پری اندرسون / ترجمه حسن مرتضوی / نشر ثالث / فصل مربوط به "بلاد اسلامی"، همچنین ن.ک به مصاحبه‌ی دکتر شاپور اعتماد در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۱۴ مهرنامه پیرامون کتاب پری اندرسون

۹. منظور از «خوشه چینی» در ادبیات عامیانه‌ی روستائیان جنوب ایران، عمل گروهی از خانواده‌های ضعیف دهقانی بود که محصول زائد یا بر زمین ریخته شده در پروسه‌ی برداشت محصول را جمع می‌کردند که این افراد را «خوشه چین» می‌خواندند. آن‌ها پس از اصلاحات ارضی در دوران حکومت پهلوی دوم به زاغه نشینان شهری تبدیل شدند.

۱۰. البته لازم است در برابر این نقد اقتصاد نفتی، مراقب باشیم به دام «ضد نفتی گرای» و تز حمایت از خصوصی سازی نفت - که لیبرال‌های وطنی از ترس اقتصاد نفتی طرح کردند- نیفتیم. در این زمینه مقاله‌ی قابل توجه



سرود انترناسیونال

ترجمه احمد شاملو

برخیزید ، دوزخیان زمین!

برخیزید زنجیریان گرسنگی

عقل از دهانه‌ی آتشفشان خویش تندروار می‌غرد

اینک! فوران نهایی است این.

بساط گذشته بروییم،

به پا خیزید! خیل بردگان به پا خیزید!

جهان از بیناد دگرگون می‌شود

هیچیم کنون، همه گردیم!

نبرد نهایی است این

به هم گرد آییم

و فردا بین الملل

طریق بشری خواهد شد

رهاننده‌ی برتری در کار نیست

نه آسمان، نه قیصر، نه خطیب

خود به رهایی خویش برخیزیم، ای تولیدگران

رستگاری مشترک را برپا داریم!

تا راهزن، آنچه را که ربوده رها کند

تا روح از بند رهایی یابد

خود به کوره‌ی خویش بردمیم

و آهن را گرما گرم بکوئیم

نبرد نهایی است این

به هم گرد آییم

و فردا بین الملل

طریق بشری خواهد شد

کارگران برزگران

فرقه‌ی عظیم زحمتکشانییم ما

جهان جز از آن آدمیان نیست

مسکن بی مصرفان جای دیگری است

تا کی از شیره‌ی جان ما بنوشید!

اما ، امروز و فردا

چندان که غرابان و کرکسان نابود شوند

آفتاب، جاودانه خواهد درخشید

نبرد نهایی است این

به هم گرد آییم

و فردا بین الملل

طریق بشری خواهد شد



روز کارگر

«کارگران کارخانه‌ی..... شش ماه است که حقوق نگرفته‌اند»

تلفن زنگ زد. وقتی به سمت تلفن می‌رفت، جیب شلوارش به میز اطو گیر کرد و کنار جیب‌اش شکافته شد.

«مردمی که در راه پله‌های دادگستری‌ها سرگردانند»

از پاسخ دادن به تلفن منصرف شد...

«رضایت دولت از روند خصوصی‌سازی در بخش حامل‌های انرژی»

حالا باید فکری هم برای شلوار شکافته شده می‌کرد...

«دو شرور در ... به دار مجازات آویخته شدند»

از آن جا که شلوار مناسب دیگری نداشت به دوخت و دوز شلوارش مشغول شد...

«محکومیت مجدد ... به خاطر نقض حقوق بشر»

موبایل‌اش زنگ می‌زند، به او خبر می‌دهند که کارگرهای کارخانه اعتصاب کرده‌اند و اوضاع خیلی خراب است...

پیراهن‌اش را با همان لکه‌ی بزرگ چای، و شلوار را اطو نکرده پوشید و کیف‌اش را زیر بغل زد و با عجله رفت...



مسعود حسینی

لباس‌هایش را کامل پوشیده بود و همین‌طور که صبحانه می‌خورد تیتروهای روزنامه‌ی امروز_یازدهم اردیبهشت_ را نگاه می‌انداخت...

«بر اثر انفجار یک بمب در ... ۳۰۰ نفر کشته و زخمی شدند»

کمی نگران به نظر می‌رسید، ماشین‌اش تعمیرگاه بود و از صبح زود هم به شدت باران می‌بارید...

«برخورد شدید پلیس با کارگران اعتصابی...»

آرنج‌اش به لبه‌ی میز برخورد کرد و استکان چایی روی پیراهن‌اش ریخت...

«تورم ۳۵ درصدی در راه است»

کم کم داشت دیرش می‌شد ...

«سارقین مسلح پس از سرقت ... از محل گریختند»

سراغ کم‌لباس‌هایش رفت تا پیراهن مناسب پیدا کند...

«تهدید ... به استفاده از بمب اتم در مقابل ...»

هیچ کدام از پیراهن‌هایش اطو کشیده، نبود...

«پسری پدرش را در وان حمام خفه کرد»

با عجله به اطو کردن یکی از پیراهن‌ها مشغول شد...

«شایعه‌ی بمب‌گذاری در ورزشگاه ... باعث لغو بازی دو تیم ... و ... شد»

حسابی دست‌پاچه بود...

فروش محصول ندارد. ولی هنرمند باید با تهیه مواد اولیه و با صرف نیروی خلاقه خود محصول هنری را تولید کرده و مبادرت به فروش آن کند.

لزوم سندیکا برای هنرمندان به مثابه

کارگران

محسن ثقفی

اما کارفرمای اصلی هنرمند شرکت یا فرد دیگری است که در ازای پرداخت مبلغ توافقی شده‌ای اقدام به خرید اثر هنری می‌کند. با این تفاوت که محصول تولید شده توسط هنرمند زمانی عنوان محصول کسب می‌کند که فرد خریدار از آن محصول خوشش بیاید و اقدام به تکثیر یا نمایش و پخش آن محصول کند. حال بحث قیمت و ارزش محصول هنری پیش می‌آید که هنرمند مجبور به قبول مبلغ مشخص از طرف خریدار محصول هنری می‌باشد. زیرا اگر تن به خواست خریدار ندهد به اصطلاح سرش بی کلاه مانده و باید گشنگی بکشد.

اما محصول هنری چیست؟

اثر نوشته شده توسط آهنگساز، تابلوی کشیده شده توسط نقاش، نمایشنامه نوشته شده توسط نویسنده، قطعه اجرا شده توسط نوازنده یا رهبر ارکستر، پیکره تراشیده شده توسط مجسمه‌ساز و یا نمایشنامه تمرین شده توسط بازیگران و کارگردان.

در این بین مساله دیگری نیز مطرح است:

چون بزرگترین خریدار آثار هنری دولت است پس هنرمند برای امرای معاش یا باید مطابق سلاقی دولت حاکمه اقدام به آفرینش اثر هنری کند یا برای انبار و کشوی میز خود اثر هنری تولید کند. آفرینش اثر هنری برای دولت حاکمه شرایط خاصی دارد. در کشورها و نظام‌های سیاسی که دولت‌های ایدئولوژیک (دارای تفکر خاص عقیدتی و سیاسی) بر آنها حاکمند هنر نه به مثابه مفهوم اصلی آن که به عنوان بخش تبلیغی ایدئولوژی حاکم مطرح می‌شود و دولت‌ها اقدام به خرید و حمایت مالی از کسانی می‌کنند که آثار شبه هنری تبلیغی تولید می‌کنند و این خطر را ایجاد می‌کنند که هنر و هنرمند از بعد خلاقیت هنر دور شده و به سوء استفاده از هنر روی می‌آورد.

در کشورها و نظام‌های سرمایه‌داری که در آنها بخش خصوصی و سرمایه‌های شخصی اهرم اقتصادی را در اختیار دارند نیز آفرینش اثر هنری نه به خاطر خود هنر که به خاطر سود فروش اثر هنری مورد توجه است. در این نظام‌ها شرکت‌های خصوصی تولید و پخش آثار هنری اقدام به خرید، سفارش و پخش آثاری می‌کنند که در کوتاه‌ترین زمان، بیشترین سود را نصیب سرمایه‌گذار کند. در این سیستم اجرا و نمایش اثر هنری نه به دلیل محتوای اثر، که به خاطر فروش بیشتر

امروزه در ابتدای هزاره سوم تعریف نیروی کار و کارگر وسیع‌تر از آن است که در قرن نوزدهم بوده است. در ابتدای سرمایه‌داری، نیروی کار عمدتاً به کارگرانی اطلاق می‌شد که در کارخانه‌ها مشغول کار بوده و از فروش نیروی کارشان و دریافت دستمزد ارتزاق می‌کردند. در آن زمان خیل عظیم کارگران بخش تولید، بخش فنی، مهندسان، تکنسین‌ها، مدرسین و معلمین، طراحان و نقشه‌کشان، برنامه ریزان و مدیران، کارمندان بانک‌ها، امور مالی، حسابداری و کامپیوتر به وسعت امروزی وجود نداشت.

امروزه با توجه به کلیه مسائل اجتماعی و با توجه به آنکه قشر عظیمی از جامعه در ازای مصرف نیروی کارشان دستمزد می‌گیرند، باید تعریف جدیدی از کارگر ارائه شود. بعضی از جامعه‌شناسان کارگر را به دریافت‌کننده دستمزد و یا مزد بگیر تعریف کرده‌اند.

اما طبعاً تمام مزدبگیران را نمی‌توان کارگر نامید زیرا که در جامعه امروز بسیاری از افراد در قبال دریافت دستمزد کار مفید انجام نمی‌دهند. مثلاً کسانی که کارهای نامشروع انجام داده یا به خدمت باجگیران در آمده یا دسته‌های مزدور و تبهکار را تشکیل می‌دهند، کارگرانی مزدبگیر نیستند. همچنین وابستگان دولتی که در جهت تحکیم حکومت کار کرده و دستمزد دریافت می‌کنند را نمی‌توان کارگر نامید.

در نتیجه امروز می‌توان کارگر را این چنین تعریف کرد: «کسی که در ازای دستمزدی کمتر از ارزش واقعی برای انجام کار مفید و مشروع، نیروی کارش را می‌فروشد و از رانت حکومتی استفاده نمی‌کند.»

با این تعاریف هنرمند را می‌توان کارگری متخصص معرفی کرد که باید در ازای مبلغی بسیار اندک مبادرت به فروش نیروی کار و محصول خود کند بنابراین هنرمند کارگری است که علاوه بر نیروی بازو از نیروی ذهن و قدرت خلاقه خویش نیز استفاده می‌کند. اما تفاوت شاخص کارگر و هنرمند در مساله دیگری نهفته است. کارگر در ازای دستمزدی اندک با نیروی کار خود محصولی خلق می‌کند که مواد اولیه آن را سرمایه‌دار یا کارفرما در اختیار او قرار می‌دهد و کارگر تعهدی در قبال

برای یک شرکت تولیدکننده لوازم آرایشی و بهداشتی را فراهم می‌کند تا با سوء استفاده از هنرهای تجسمی، سینما و موسیقی که زمانی برای رشد آگاهی انسان از ستم روا شده بر انسان و طغیان علیه ظلم استفاده می‌شد، اقدام به تبلیغ و فروش محصولات خود کند و به این وسیله (ایجاد نیاز برای مصرف کننده) هم جیب خود را پرتر از دیروز کند و هم جیب مصرف کننده که حاضر است از شکم خود بزند و دچار سوء تغذیه بشود ولی زیباتر جلوه کند را خالی‌تر از روز قبل.

در این آشفته بازار سوء استفاده‌ها است که لزوم وجود «سندیکا» و «اتحایه‌های صنفی» برای مشاغل هنری که حالا هنرمند را نه به عنوان کارگری خلاق و با ذهن پیچیده که به عنوان تولیدکننده انبوه آثار تبلیغی تبدیل کرده، احساس می‌شود.

البته سندیکا نه برای عوامل سرمایه‌داری‌های دولتی و خصوصی، بلکه برای دفاع از حقوق اندک هنرمندان متعهدی که در این جهان هنرکوب و هنرمندگش با اندک توان فریادی که از گلوئی زخمی‌شان بیرون می‌آید تا از اضمحلال هنر راستین جلوگیری کنند.

عملکرد سندیکا برای هنرمندان دقیقاً مشابه عملکرد سندیکا برای کارگران است. سندیکا برای کارگران به معنای اعتراض به حقوق پایمال شده، عقب افتاده و جلوگیری از اخراج کارگران به بهانه تعدیل نیروی کار است. سندیکا وظیفه سازماندهی اعتصابات سراسری و گسترده را بر عهده دارد. و نیز وظیفه پرداخت حقوق به کارگران در حال اعتصاب را.

کارگران خود مسئولین سندیکا را با استفاده از ابزار دموکراتیک انتخاب کرده و با پرداخت حق عضویت حمایت می‌کنند تا سندیکا از حقوق آنان در موقع لزوم دفاع کند.

حال همین وظایف را برای سندیکای هنرمندان فرض کنید.

سندیکای هنرمندان با شیوه‌ها و ابزاری که توسط هنرمندان در اختیار دارد می‌تواند از دزدیدن اثر هنری جلوگیری کند. خواستار وضع قوانین حمایتی و بیمه‌های اجتماعی (بیکاری از کار افتادگی و بیمه‌های درمانی) باشد. از حقوق هنرمند به هر شکلی حمایت کند و حتی در کشوری مثل ایران وضع کننده سیاست‌های هنری و فرهنگی باشد.

شاید با خود بگوئید در ایران چنین سندیکاهایی وجود دارد مثل: خانه موسیقی، خانه تاتر، خانه سینما، خانه هنرمندان، انجمن صنفی عکاسان و روزنامه نگاران، انجمن صنفی نقاشان و...

مورد توجه قرار می‌گیرد. در این شیوه سبک هنری نه توسط هنرمند که توسط سرمایه‌دار آنها به دلیل در اختیار گرفتن بازار فروش تولید و ابداع می‌شود و هنرمند نه به عنوان خالق اثر که به عنوان انجام‌دهنده سفارش مطرح می‌گردد. موسیقی، تاتر، نقاشی، مجسمه‌سازی، عکاسی، معماری و... سفارشی شده و فاقد محتوا می‌شود. سطح انتظار و رشد آگاهی اجتماعی به کمترین میزان خود رسیده و تولید انبوه اثر هنری به شعور مخاطب آسیب می‌رساند و مخاطب هنر و اثر هنری را که جامعه است در یک رکود نخوت‌ناک و مرداب گونه توأم با ایجاد فرهنگ مصرف سوق می‌دهد. خلاقیت از بین رفته و مصرف‌گرایی رواج پیدا می‌کند. سرمایه جهانی حتی از ایجاد شاخه و رشته‌های جدید هنری سود کلان می‌برد و به فکر استفاده ابزاری از هنر برای فروش بیشتر و کسب سود افزون‌تر سود می‌جوید. از این رشته‌های نوساز می‌توان به صنعت «گرافیک» و «طراحی صنعتی» اشاره نمود.

گرافیک و طراحی صنعتی نه به عنوان هنر، که به عنوان سوء استفاده از هنر برای فروش بیشتر محصولات مصرفی، تبلیغ و فروش افزونتر کالاهای مورد نیاز و کالاهای غیر لازم و نیز به روزمرگی کشاندن هنر در جامعه مطرح می‌شوند. ایجاد بازار فروش برای محصول غیر لازم در زندگی از وظایف دو شاخه گرافیک و طراحی صنعتی می‌باشد که با سوء استفاده از حس زیبایی شناسی انسان در جهت فروش بیشتر یک محصول تلاش می‌نماید. از آن جمله می‌توان طراحی یک خودکار بسیار شیک و در عین حال بسیار گران را مثال آورد. طراحی صنعتی و گرافیک با تولید و تبلیغ یک خودکار بسیار شیک از حس زیبایی شناسی انسان سوء استفاده کرده و عملکرد خودکار را به عنوان یک وسیله مصرفی در راستای تولید فکر و اندیشه تغییر داده و به یک محصول صرفاً تجملی تبدیل می‌کند. حال آنکه خودکار باید برای نوشتن به کار می‌رود نه برای نصب در جیب بغل پیراهن و به عنوان وسیله‌ای برای بیان میزان تمکن مالی و بیانگر طبقه اجتماعی. یا به طور مثال تبلیغ قاشق مخصوص خوردن دسر توت فرنگی نیز از جمله ایجاد بازار فروش برای محصولی صرفاً مصرفی است.

بازار سرمایه و سرمایه جهانی حتی از سایر هنرها هم نگذشته و با استفاده از برد تبلیغی و روانی که در موسیقی، تاتر و هنرهای تجسمی وجود دارد برای تبلیغ فرهنگ مصرف استفاده می‌کند.

تیزرهای تبلیغاتی لوازم آرایشی از جمله این موارد است که با استفاده از عوامل بصری خیره‌کننده و جذاب و نیز استفاده از موسیقی‌های مورد طبع مخاطبان که حالا آماده برای خرید محصولات تولید شده‌اند و تمایل ذاتی انسان برای زیباتر جلوه کردن در انتظار عمومی، زمینه‌های لازم

لزوم سندیکا در کشورهای در حال توسعه به شدت احساس می‌گردد. باشد که هنرمندان مستقل با تشکیل سندیکاها اقدام به اصلاح امور کنند.

دانشجویان هنر (رشته‌های: موسیقی، تئاتر، سینما، نقاشی، مجسمه سازی، عکاسی و معماری) هم باید با طرد کردن رشته‌هایی مثل گرافیک و طراحی صنعتی و با اعتراض گسترده و سراسری نسبت به وضعیت نابسامان مدرسین و امکانات آموزشی در راستای بهبود شرایط موجود نقش موثر خود را ایفا نمایند.

به امید روزی که هنر برای اجتماع سربلندی و آزادی به ارمغان بیاورد و هنرمند بی‌دغدغه زندگی به خلق اثر هنری و رشد آگاهی اجتماع اهتمام ورزد.

منابع :

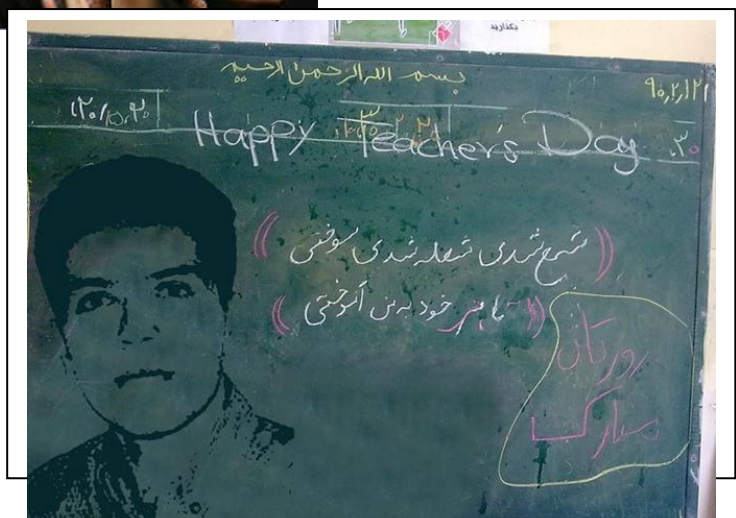
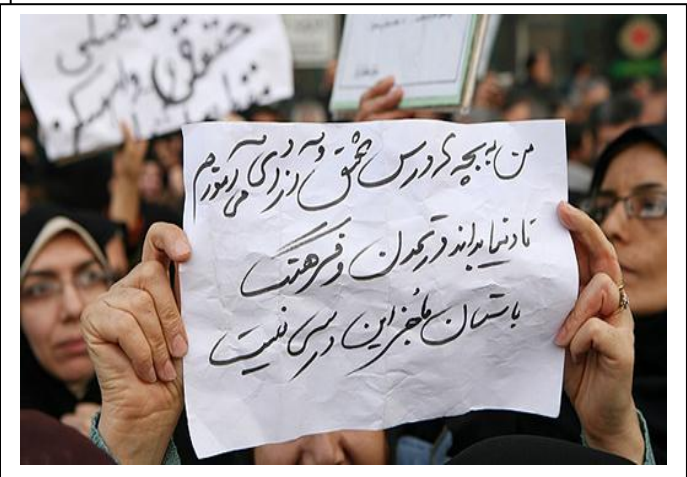
1- مقاله: کارگر کالا نیست، ویژه نامه ایران ص ۳۸ نوشته :
علیرضا ثقفی خراسانی.

اما بگذارید با ضرس قاطع بگویم که این تشکلهای نه تنها از هنر و هنرمند دفاع نمیکنند بلکه فرمایشی و دولتی بوده و در جهت حمایت از هنرمندان هیچ اقدام مثبت و چشمگیری انجام نمی‌دهند. نمونه بارز این گفته همان که این همه دزدی هنری در جامعه هنری اتفاق می‌افتد و هیچ کس را پشه‌ای هم نمی‌گزد.

بیمه‌هایی که با سر و صدای زیاد و با تبلیغات آن چنانی داده می‌شوند، با بیمه‌های خویش فرما هیچ تفاوتی نداشته و هزینه حق بیمه‌ها سرسام آور است. وضعیت هنر به اسفناک ترین شکل موجود در آمده و ناهنرمندانی تک تاز عرصه هنر شده اند. هنرمندان متعهد به رسالت هنری خود، خانه‌نشین شده و منتظر مرگند. آثار هنری ارزشمند یا در انبار موزه‌ها یا انبار و کشوی خانه‌ها مشغول خاک خوردن‌اند. هنرمندان جوان با استعداد و تحصیل کرده به دنبال کار و بی‌توشه مالی، ولی "شبه هنرمند نمایان" تازه از گرد راه رسیده به همت آشنایان عریض و طویل و با نفوذ خود در اوج تمکن مالی و آسایش زندگی. وضعیت آموزش و باز تولید نیروی کار هنری هم که وضعیتش مشخص است. گندابی با بوی مشمژکننده. شبهه هنرمندان دولتی در راس امور سیاستگذاری‌ها و آموزش کشورند و تنها چیزی که برایشان اهمیت ندارد هنر و فرهنگ است. شاید هم حق دارند زمانی «وا هنرا» سر دادند و سرشان بی کلاه ماند. حالا به فکر جیب خود افتاده اند.



۱۲ اردیبهشت، روز معلم گرامی باد



بازخوانی دو اعتصاب معلمان

دهه‌ی ۴۰ و ۸۰ شمسی

هاله صفرزاده

صدای تیراندازی هوایی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می‌شد. مجلس درحال بررسی اشل حقوقی معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف برخواست و خطاب به رییس مجلس گفت در بیرون معلمان را می‌کشند و ما اینجا لایحه‌ی حقوق معلمان را بررسی می‌کنیم. جلسه متشنج شد...

در خیابان درگیری ادامه داشت. معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند. دو تن با چاقو زخمی شده بودند و نفر سوم نیز گلوله‌ای در سر داشت. سرگرد شهرستانی رییس کلانتری با اسلحه‌ی کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود. پیکر وی روی دست معلمان با شعار "کشند یک معلم را به بیمارستان منتقل شد. متأسفانه اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد.

به دنبال آن، موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشو را فرا گرفت. مدارس تعطیل شد. تشییع جنازه‌ی باشکوهی برای وی برگزار شد.

احزاب سیاسی، گروه‌های صنفی و سندیکاهای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند. تهران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین راهپیمایی با شکوهی ندیده بود.

اعتصاب معلمان ادامه یافت. دیگر خواسته‌های معلمان تنها اضافه حقوق نبود. آنان خواستار برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی و عذرخواهی از معلمان بودند.

در کیهان ۱۴ اردیبهشت همان سال در مقاله‌ی با عنوان معلم‌اند نه اخلاص گر چنین آمده است:

"... در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان و گوشت سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می‌تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند؟ آن هم خانواده‌ای که فهم دارد، شعور دارد و وضع دیگران را می‌بیند... درحالی که مدیران رده بالا بیش از ده هزار وسیصد تومان می‌گیرند... با این همه تبعیض البته صدا در می‌آید، اعتصاب می‌شود. بچه‌های مردم درخیابان‌ها ولو می‌شوند. امتحانات متوقف می‌شود. طبقه‌ای که روح ملت و مملکت در دست اوست باید راضی باشد. باید محترم باشد و بیش از همه باید خون او محترم باشد. کسانی که روی مغز معلم تیر خالی کرده باید پیدا شوند مامور دولت باید بین طبقه‌ی معلم و دزد و راهزن فرق بگذارد..."

در ۱۸ بهمن سال ۱۳۴۰ باشگاه مهرگان که در واقع سازمان صنفی معلمان بود، قطع نامه‌ی در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد. تا اردیبهشت سال ۴۰ معلمان سراسر کشور با امضای تومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام کردند. در این سال‌ها حقوق معلمان کمتر از حقوق سایر کارمندان دولت حتی مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت بود. حقوق یک معلم لیسانسه در این سال‌ها ۴۰۰ تومان بود ولی یک لیسانسه با همان شرایط در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان حقوق دریافت می‌کرد. در اسفند سال ۳۹ در خیرها آمده که بنا به تصویب دولت حقوق معلمان ترمیم شد. حقوق کلیه معلمانی که کمتر از ۶۰۰ تومان می‌گرفتند، به ۶۰۰ تومان می‌رسد. محل تأمین این اضافه حقوق معلمان نیز دریافت شهریه در دبیرستان‌های دولتی و واگذاری دبستان‌ها به شهرداری‌ها اعلام شد. (کیهان ۲۵ اسفند ۳۹) این شهریه از ۱۰ تا ۴۰۰ ریال اعلام شد.

از ابتدای سال ۱۳۴۰ این بحث‌ها ادامه یافت و از سوی سازمان معلمان اعلام شد که در روز ۱۲ اردیبهشت سال کلیه معلمان اعتصاب خواهند کرد. روز ۱۲ اردیبهشت کلیه مدارس تهران تعطیل شد و معلمان در تظاهرات گسترده‌ای شرکت کردند.

روزنامه‌ی اطلاعات حوادث ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ را چنین گزارش کرده است:

ساعت ۸.۵ معلمان به میدان بهارستان رسیدند. معلمان از ابتدای صبح به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند. اما چون ماموران خیابان اکباتان را بسته بودند، در خیابان شاه‌آباد و اول بهارستان روی زمین نشستند. ماموران از ماشین آب‌پاش برای متفرق کردن مردم استفاده کردند. معلمان علی‌رغم این که خیس شده بودند از جای خود بلند نمی‌شدند... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت. عده‌ای به طرف ماشین‌ها رفتند و سر لوله‌های آب را به سمت دیگر گرداندند... قرار بود هیاتی از معلمان با رییس مجلس ملاقات کنند، اما سیر حوادث به گونه‌ی دیگری رقم خورد. معلمان فریاد می‌زدند و شعار می‌دادند و ماموران نیز تیر هوایی شلیک می‌کردند و با باتوم معلمان را می‌زدند.

آنان می‌گفتند: " ما برای وزارت آقای درخشش مبارزه نکردیم، بلکه مبارزه‌ی ما برای احقاق حقوق صنفی خودمان بود. ولی از جریان اعتصاب به نفع خودشان بهره‌برداری کردند. آن هنگام هیچ یک از معلمان حاضر به شکستن اعتصاب نبودند زیرا اصول مبارزه‌مان بدون نتیجه مانده بود ... " همکاری مدیران باشگاه مهرگان با دولت سبب شد که اعتراض معلمان ادامه یابد. این اعتراضات انعکاس چندانی در مطبوعات نداشت و معلمان معترض از کار اخراج می‌شدند. خبرهای کمی در این باره منتشر می‌شد.

در ۲۲ تیر در خبرها آمده که: " صبح امروز عده ای از معلمان حدود ۲۰ نفر که اخیرا از مشاغل فرهنگی برکنار شدند و... آنها به قصد اخلال به وزارت فرهنگ رفته‌اند...؟"

آقای درخشش در نطق خود به مناسبت روز معلم سال بعد چنین اظهار داشت: " متأسفانه در مبارزاتی که در پیش گرفتیم همیشه دو جناح با ما مبارزه کردند. اول جناح چپ نما و مخرب که برای این مبارزه ستیزه می‌کنند که نتوانستند اعتصاب طبقه‌ی معلمان را با هدف پوچ خودشان آلوده کنند ... ما دکان‌های آنان را تخته کردیم... جناح دوم دست‌راستی‌های گردن کلفت...

به این ترتیب روند حرکت صنفی معلمان پس از این پیروزی به تدریج دچار رکود شد و این رکود تا سال ۵۶ ادامه یافت. در این سال کانون‌های مستقل معلمان بار دیگر شکل گرفت. حتا باشگاه مهرگان نیز بار دیگر فعالیت‌های خود را آغاز کرد. اما شعارهای صنفی تحت شعاع، شعار سرنگونی شاه قرار گرفت. اعتصاب بزرگ معلمان در مهر و آبان سال ۵۷ و حضور چند صد هزار معلم و میلیون‌ها دانش آموز فراموش شدنی نیست. اما پس از پیروزی انقلاب بار دیگر معلمان آگاه و مبارز در جریان پاک‌سازی‌های گسترده در وزارت آموزش و پرورش توسط هسته‌های گزینش از کار برکنار شدند و ... باز هم رکود و سکوت و... برای مدتی جنبش مستقل معلمان را دچار رکود کرد. اما از آنجایی که بی‌عدالتی و نابرابری برای هیچ کس قابل تحمل نیست بار دیگر در دهه‌ی ۸۰ اعتراضات معلمان اوج گرفت. وضع معیشت و زندگی معلمان در دهه‌ی ۸۰ تفاوت چندانی با دهه‌ی ۴۰ ندارد. باز هم آموزگاران باید برای حداقل‌های زندگی بعد از ساعت‌ها تدریس به مسافرکشی و یا نگهداری و... حتی دست‌فروشی مشغول می‌شوند.

پس از ۱۸ تیر ۱۳۷۸، ائتلاف جبهه دوم خرداد با بهره گرفتن از فضای آن روزها و با وعده اصلاحات سیاسی و گشودن فضا برای فعالیت احزاب و اصناف و انجمن‌ها، اکثریت کرسی‌های مجلس ششم را در دست گرفتند، در همین سال‌ها چند تشکل نزدیک به جریان‌ات اصلاح-

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج شد. شاه که بار دیگر پایه‌های حکومت خود را لرزان می‌دید، دست به دامان علی امینی، سیاست‌مدار اصلاح طلب و ضد کمونیست قدیمی شد. در پی استعفای شریف امامی امینی نخست وزیر شد.

در ۱۸ اردیبهشت در اجتماع بزرگ معلمان، طی صدور قطعنامه‌ای روز ۱۲ اردیبهشت به یادبود اعتصاب معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی، روز معلم اعلام شد و مقرر شد که در این روز همه ساله کلیه مدارس و موسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شود. علی امینی به دلجویی از معلمان برآمد و خواستار مهلت برای افزایش حقوق معلمان شد. وی باب گفت‌وگو با باشگاه مهرگان را باز کرد. در مجمع عمومی معلمان که در خیابان‌های اطراف باشگاه مهرگان برگزار شد، آنان خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به عنوان وزیر فرهنگ به جز محمد درخشش (که ریاست باشگاه مهرگان را برعهده داشت) قبول نمی‌کنند. امینی چاره‌ای جز قبول نداشت.

در روز جمعه ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ اجتماع معلمین در باشگاه مهرگان تشکیل شد و درخشش گفت چون تصویب نامه‌ای در هیات دولت تهیه شده است، ما ختم اعتصاب را اعلام می‌کنیم. عده‌ی زیادی از معلمان گفتند باید شماره‌ی تصویب نامه هیات دولت در اختیار ما قرار گیرد؛ چرا تصویب نامه دولت در رادیو قرائت نشود؟ درخشش جواب داد: «چون ممکن بود سر و صدای عده دیگری از کارمندان بلند شود.» سپس پیشنهاد کرد آنها که با شکستن اعتصاب موافق هستند، دست‌ها را بلند کنند. از انتهای سالن موج اعتراض برخاست که تا جلو تریبون کشیده شد، ولی چند دسته ده نفری از چند گوشه دست‌ها را بلند کردند و درخشش گفت: «کسانی که شکستن اعتصاب را تصویب نکرده‌اند، اخلاک‌گردد، نه معلم و ما آنها را معلم نمی‌دانیم. تنها کسانی معلم هستند که شکستن اعتصاب را تصویب کردند و اگر فردا کسی پیدا شود که در سر کلاس حاضر نشود، جزو اخلاک‌گرها معرفی و دستگیر می‌شود.» و به این ترتیب اعتصاب پایان یافت.

در روزهای بعد آقای درخشش به عنوان وزیر فرهنگ سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های بسیاری انجام دادند. وی به سیاست مداری مطرح تبدیل شد. اما دیگر خبری از دستگیری قاتل دکتر خانعلی نبود. دولت پس از پایان یافتن اعتصاب معلمان مشغول سرو سامان دادن کارها بود. طرح باشگاه مهرگان برای افزایش حقوق معلمان تغییر کرد و منوط به تصویب‌نامه‌ی هیات دولت شد. معلمان از این شرایط ناراضی بودند. این معلمان حتا دیگر امکان ملاقات با محمد درخشش را هم پیدا نمی‌کردند.

شمیرانات و پرداخت هزینه های آن، با دخالت نیروهای نامشخص درهای خانه ی معلم مذکور صبح روز جمعه زنجیر شد و نمایندگان بیش از چهار ساعت زیر برف و پشت درهای بسته ی خانه معلم در منطقه درکه تهران ماندند. درهای سالن غذاخوری ای هم که برای صرف ناهار آن ها ،اجاره شده بود نیز در کمال ناباوری با دخالت ماموران انتظامی به روی معلمان بسته شد و در نهایت فعالان صنفی جلسه خود را در زیرزمین خانه یکی از همکارانشان برگزار کردند و اجبارا شب را نیز در همان محل با امکانات ضعیف گرمایی، سپری کردند. در این نشست تصمیم گرفته شد که روز ۸۵/۱۲/۱۲ با گردهمایی مقابل مجلس خواستار تحقق مطالبات خود گردند. معلمان بیش از هر چیز خواستار حفظ و ارتقای شان معلمی در جامعه هستند. در همین زمان نیز اطلاعیه ای جعلی با امضای کانون صنفی معلمان ایران توزیع گردید که لغو گردهمایی را اعلام می کرد . معلمان خواستار پی گیری قضایی موضوع ، توسط دبیرخانه کانون شدند. " مدعی العموم کجاست تا با جعل کنندگان اعلامیه کانون صنفی معلمان برخورد قانونی کند"؟

دوازده اسفند ۸۵ آموزگاران بدون هیچ وسیله ی تبلیغی گرد هم آمدند تا بعد از چند دهه فریاد بزنند: " تا حق خود نگیریم ، آرام نمی نشینیم " ، " چراغی که باشد به خانه روا ، به مسجد حرام است و هم ناروا" . میدان بهارستان بار دیگر بعد از چهل و اندی سال شاهد موج عظیم معلمانی شد که برای احقاق حقوقشان به خیابان آمده بودند. موج عظیم معلمان دسته دسته از دهانه ی ایستگاه متروی بهارستان خارج شده و به سمت ساختمان مجلس می آیند تا به تخصیص نیافتن بودجه به لایحه نظام هماهنگ حقوق و احتمال اجرا نشدن آن در سال ۸۶ اعتراض نمایند و بگویند " نظام هماهنگ اجرا باید گردد" ، " مگر تورم پلکانی بالا می رود که حقوق ها پلکانی افزایش یابد" . حضور زنان معلم تحسین همگان را بر انگیخت ، حتی همکاران مردشان را و فریاد آن ها بالاتر از همه از گوشه ی شرقی محوطه به گوش می رسید: " حیثیت و منزلت ، حق مسلم ماست " .

در انبوه جمعیت بیست هزار نفری معلمان، خانم معلم بازنشسته ای بر روی سکو ایستاد. با صدایی که تا شعاع چند متری می رسید، خطاب به مسولان گفت: آموزش و پرورش ما با دوره قبل چه فرقی کرده است؟ اگر آن زمان مدارس ملی بود امروز مدارس آن چنانی ! امکان تحصیل را از فرزندان مان گرفته است . من معلم کجا می توانم فرزندم را به آن مدارس بفرستم . در مدارس دولتی نیز محتوای آموزشی آن چنان نازل است که جایی برای رشد فرزندانمان نمی ماند و...

یکی از برگزارکنندگان نیز خطاب به رییس جمهور گفت : آقای رییس جمهور اگر شما بیست میلیون رای دارید، ما جمعیت یک میلیونی معلمان با دانش آموزان و خانواده هاشان حداقل پنجاه میلیون نفر را

طلبی مانند سازمان معلمان ایران و برخی کانون های صنفی از دولت خاتمی مجوز فعالیت گرفتند. اولین خیزش معلمان برای احقاق حقوق خود با شعار "معلمان ایران شنبه به سوی تهران" در سال ۸۰ معلمان را به مقابل مجلس و دفتر ریاست جمهوری فراخواند. مجلس در مقابل شعار " مجلس پرشیایی به کار ما نیایی" بی اعتنایی و تهدید پلیس را نثار معلمان کرد. اما دولت خاتمی در خیابان پاستور راه بر معلمان بست و به ضرب باتوم چهره واقعی و فرهنگی! خود را به معلمان نشان داد. بار دیگر مطالبات معلمان به محاق رفت هرچند این مطالبات بارها تا سال ۸۴ و پایان دوره حاکمیت به اصطلاح اصلاح طلبان تکرار شد اما تشکل های خوش بین به دولت در بسیاری موارد مانع تعمیق خواست های برحق معلمان شدند تا برآمدن دولت احمدی نژاد که در قالب شعارهای به ظاهر چپ و مردمی ، راست ترین سیاست ها را به اجرا گذاشت و موجب آسیب فراوان به طبقات فرودست از جمله معلمان گردید.

از بهمن ماه ۱۳۸۵ زمزمه ی اعتراض معلمان همه جا پخش شده بود. یکی از عوامل اعتراض معلمان نسبت به وضعیت موجود فقری است که در این گروه از جامعه به رغم، شان و منزلت اجتماعی و فرهنگی حاکم است. بیشتر معلمان زیر خط فقر زندگی می کنند. شعارهای زیبا اما بی نتیجه ی مسولان و نیز تصمیم به توزیع سهام عدالت به شیوه ی کمیته ی امدادی، بین فرهنگیان از جمله اقدامات مسولان در این سال ها بوده است . کوتاهی آشکار دولت مردان و مجلسیان در پی گیری خواست فرهنگیان و بی اعتنایی تبخترآمیز آن ها در برخورد با معلمان ، موجب شد که آن ها به شیوه ی مدنی ، تجمع در محیط های اداری آموزش و پرورش و عدم حضور در کلاس های درس متوسل شوند.

معلمان در بیانیه ها ، گردهمایی ها و مذاکرات خود با مسولان خواستار ارتقای کیفیت فضاهای آموزشی، افزایش سرانه ی آموزشی ، تجهیز مدارس به تکنولوژی آموزشی روز ، رفع بحران مدارس چند شیفته ، استیجاری و یا در معرض تخریب ، نهادینه کردن نظام مدیریت انتخابی در مدارس و تسری آن به مدیران مناطق و استانی ، تمرکز زدایی از آموزش و پرورش و ضرورت عنایت به آمایش سرزمینی در طراحی رسانه ها و محتوای آموزشی ، حذف نگاه امنیتی و حراست سالار از آموزش و پرورش و جایگزینی آن با نگاه انسان محور ، توسعه ی آزادی بیان در آموزش و پرورش و در نهایت اصلاح نظام گزینش عقیدتی معلمان هستند ، چرا که این مسائل آن ها را به محافظه کاری ، انفعال و بی انگیزگی سوق می دهد.

نمایندگان تشکل های صنفی فرهنگیان کشور بنا بر اعلام قبلی و با دعوت از سوی دبیرخانه در روز جمعه ۸۵/۱۲/۱۱ برای بررسی شرایط و اخذ تصمیم در تهران گرد هم آمدند. به رغم قرارداد با خانه ی معلم

می‌میرد، سازش نمی‌پذیرد"، معلم بپا خیز برای رفع تبعیض"، تعطیلی مدارس جواب رد مجلس".

این شعارها و شعارهای دیگر در سه روز متناوب هفته جاری به شیشه‌های مجلس خورد و طنین فریادهای معلمان به گوش ساکنان خسته خیابان‌های اطراف رسید ولی دریغ از عکس‌العمل معقول.

معلمان منتظر نتیجه مذاکرات نماینده‌ی معلمان با مجلسیان بودند. ساعت ده ونیم از معلمان خواسته شد که محل را با آرامش ترک کنند تا ۴ شنبه‌ی آینده مهلت دهند تا نمایندگان اقدامی انجام دهند. افراد شرکت کننده ناراضی از این حرکت و این که تلاششان برای شرکت در این تجمع بدون دستاوردی این گونه پایان یابد به مرور و آهسته محل را ترک کردند. گروهی از جمعیت شرکت کننده چون سیل خروشان به خیابان آمد و باسر دادن شعار به سمت سرچشمه حرکت کرد. "از فردا مدرسه تعطیل میشه"، "معلم اتحاد اتحاد"، کارگر، معلم اتحاد اتحاد" و..... شعارهایی بود که فضای خیابان سرچشمه را پر کرده بود. مقابل مسجد سپهسالار یک باره معلمان مورد هجوم گارد ویژه با لباس‌های چرمی سیاه و نیروی انتظامی قرار گرفتند، فرار مردم از زیر باتوم‌های ماموران و فریادشان که: "نیروی انتظامی خجالت خجالت" فضای خیابان را پر می‌کرد. هرگاه که کسی در چنگال آن‌ها گرفتار می‌آمد: "ولش کن ولش کن" سراسر خیابان را احاطه می‌کرد...

سه روز تجمع باشکوه معلمان هنوز هیچ پاسخ صریح و روشنی از طرف مسوولان مملکتی نگرفت. در طول این هفته این سومین روزی بود که معلمان از سراسر کشور می‌آمدند و بی نتیجه باز می‌گشتند ولی دلزده و مایوس نبودند، حتی دستگیری‌های کوتاه مدت فعالان آن‌ها، تأثیری در روحیه‌شان نداشت.

یکشنبه ۸۵/۱۲/۲۰، از ساعت پنج صبح هزاران نیروی پلیس و ضدشورش تمامی محل‌های جلو مجلس و خیابان‌های اطراف را به صورت یک دیوار انسانی احاطه کرده‌اند. باور کردنی نبود این همه نیرو برای معلمانی که چیزی جز شرافت فرهنگی - اجتماعی خود را نمی‌خواهند؟

۲۳ اسفند پروژه سرکوب، در غیاب معلمان معترض با دستگیری تعدادی از معلمان کامل شد و بار دیگر فضای یاس و ناامیدی بر فعالیت‌های معلمان سایه افکند، هر چند تشکل‌های صنفی برای ادامه اعتراضات در فروردین ۸۶ فراخوان دادند اما نیروهای امنیتی بی‌کار نشدند و بدنه معلمان را با احکام تعلیق، اخراج و توبیخ زیر ضرب گرفتند. اعتراضات به صورت ناهماهنگ در بهار ۸۶ ادامه یافت اما دولت توانسته بود همچون دولت پیشین مطالبات برحق معلمان را منکوب کند.

می‌توانیم به خیابان‌ها بکشانیم و از خانواده‌ها تقاضا کرد که در این مورد صبورانه برخورد نمایند و نگران وضعیت تحصیل فرزندان‌شان نباشند چرا که همراهی آن‌ها به نفع فرزندان‌شان نیز هست و...

وی خطاب به مسولان گفت: آفرین به وزیر نفت که ضمن حمایت از حقوق‌های ملیونی کارکنانش خواهان افزایش حقوق آن‌ها نیز شد. وزیر نفت در توجیه این درخواست خود اعلام کرد که کارکنانش ضمن این که از مدارک بالا برخوردارند، در مناطق بد آب و هوا و محروم نیز کار می‌کنند. سوال من این است که آیا معلمان ما مدارکشان کم‌تر از کارکنان آن وزارتخانه است؟ معلمان ما که در استان‌های فقر زده و محروم، خدمت می‌کنند و از حداقل امکانات نیز بی‌بهره هستند، بیش‌تر از آن‌ها مشمول این بی‌حقوقی نیستند؟ پس چه گونه است که حقوق آن‌ها ده برابر یک معلم است؟ ما اصلاً خواستار کم کردن حقوق آن‌ها نیستیم، بل که آن‌ها به جز مدیران رده بالا و برخی کارشناسان، حق خود را می‌گیرند و این حق باید به بقیه نیز داده شود: "هماهنگی حقوق خواسته مشروع ماست - هر سخنی غیر از این بیهوده و نارواست"، "دولت، مجلس، نگهبان - غافل ز فرهنگیان"

تجمع معلمان بنا به خواست مسوولان برگزار می‌شود، با این مضمون که تا حادثه‌ای پیش نیامده محل را ترک نمایند که بتوانند معلمان بیش‌تری را به میدان آوردند. با خواندن بیانیه پایانی در بعد از ظهر پایان یافت. پنجشنبه ۱۷ اسفند بار دیگر معلمان جلوی مجلس جمع شدند. سه ایستگاه نزدیک به مجلس، تعطیل و درهای آن‌ها بسته شده بود و انواع نیروهای امنیتی و پلیس تمامی فضاهای اطراف مجلس را احاطه کرده بودند. انواع اتومبیل‌های پلیس نیز تماماً کنار خیابان‌های اطراف مجلس پارک شده بود. معلمان امروز دیگر با فیش‌های حقوق خود آمده بودند. فقط معلمان را با کارت شناسایی به جلوی مجلس راه می‌دادند. اما معلمان می‌گفتند معلم که کارت شناسایی نمی‌خواهد. از چند متری قیافه‌اش فریاد می‌زند که کیست؟! مردمی که برای شرکت در این تجمع آمده بودند، اجباراً در آن پیاده‌روهای خیابان‌های روبرو می‌ایستادند. دانش‌آموزان زیادی هم آمده بودند. نیروهای پلیس با آن‌ها برخورد خشن داشتند و سریعاً آن‌ها را از محل دور می‌کردند.

در میان تجمع‌کنندگان و در هیاهوی شعارها و سخنرانی‌ها، کارت‌های قرمز رنگی در دستان بیش از بیست و پنج‌هزار معلم بالا می‌رفتند و فضای بسیار پر ایهت ایجاد می‌کرد. هزاران معلم از تهران، شهرهای اطراف و، شهرستان‌های مختلف، روز پنجشنبه ۸۵/۱۲/۱۷ مقابل درب مجلس شورای اسلامی گرد هم آمدند تا برای سومین بار در طول هفته صدای اعتراضشان را به گوش مسوولین برسانند و فریاد بزنند: "معلم

ششم- معلمان و تشکل‌های صنفی فعال نتوانستند حرکت خود را با حرکت کارگران، پرستاران و سایر زحمتکشان پیوند زنند، هر چند در سطح شعار و بیانیه آن را مطرح نمودند.

با این اوصاف مطالبات صنفی معلمان هرگز خاموش نشد و معلمان و تشکل‌هایی که داعیه دفاع از حقوق معلمان را دارند می‌توانند فصل نوینی در مسیر خود بگشایند به شرطی که اسیر و درگیر مسایل سیاسی نشوند و به بازوی حاکمیت تبدیل نگردند، گذشته خود را صادقانه نقد و بررسی کنند، بر عنصر بسیج عمومی تاکید نمایند، بر آموزش برابر و کیفی در کنار سایر مطالبات رفاهی بها دهند و بیش از هر چیز مستقل از حکومت بر حق سازماندهی و تشکل‌یابی تاکید نموده با سایر طبقات اجتماعی پیوند برقرار نمایند.

* منبع: راه آینده، شماره ۵، اردیبهشت ۸۶



با بررسی و بازخوانی این اعتصابات می‌توان جمع‌بندی مختصری از بیش از نیم قرن فعالیت معلمان به شکل زیر ارائه نمود:

اول- معلمان از قدرت بسیج‌کننده منحصر به فردی در سطح جامعه برخوردارند این موقعیت به خاطر وضعیت شغلی آنان است که از یک طرف به عنوان بزرگترین نیروی کار مزدی دولتی با حاکمیت در ارتباطند و از سوی دیگر اکثریت جامعه را به خاطر شغل معلمی مخاطب قرار می‌دهند این موقعیت، از ظرفیت تاثیرگذاری فراوانی برخوردار است به شرطی که خود معلمان نسبت به جایگاه و موقعیت خود آگاهی داشته باشند این آگاهی می‌تواند در شکل‌گیری تشکل‌های صنفی مستقل خود را متبلور نماید.

دوم- دولت‌ها نه تنها نمی‌توانند در امر پیشبرد مطالبات معلمان موثر باشند بلکه از زمان دولت اصلاح طلب علی امینی تا محمد خاتمی و حتی دولت احمدی نژاد، نقش موثری در سرکوب معلمان داشته‌اند. پس نمی‌توان در امر اجتماعی به نیروی دولت که نماینده طبقه مسلط است متکی شد.

سوم- تشکل‌ها نقش موثر و اساسی در به ثمر نشستن خواست‌های معلمان داشته‌اند اما به خاطر فقدان تشکل‌های مستقل از قدرت در بزنگاه اعتراضات و به خاطر تحلیل نادرست از شرایط و اعتماد ناپجا از دولت منافع صنفی معلمان را قربانی نموده‌اند. در اعتراضات زمان پهلوی وقتی مطالبه معلمان به تغییر وزیر و پیگیری از ناحیه دولت تقلیل یافت، اعتراضات عقیم ماند و در اسفند ۸۵ نمایندگان تشکل‌های صنفی به جای اتکا به بدنه‌ی خود، میز مذاکره و رایزنی را انتخاب نمودند به قدرت بسیج عمومی کم بها دادند و جنبش عدالت‌خواهی خود را در راه دفاع از دولت خاتمی سربریدند و در غیاب معلمان حامی خود قربانی سرکوب دولتی شدند.

چهارم- معلمان در این اعتراضات خود به مساله آموزش برابر و کیفی کم بها دادند و مطالبات خود را به امر رفاهی تقلیل دادند لذا قسمتی از بدنه اجتماعی حامی خود را از دست دادند، مطالبات باید در مسیر جنبش دموکراسی خواهی با خواست‌های سایر طبقات اجتماعی گره می‌خورد اما اسیر پیوند با بخشی از بدنه قدرت گردید.

پنجم- تشکل‌های دارای مجوز به خاطر نزدیکی به قدرت هرگز از تشکل‌یابی آزاد معلمان حمایت نکردند و آن را به عنوان یک خواسته برحق مطرح نکردند. نوعی تنگ نظری و سیاسی کاری مانع شکل‌گیری اندیشه‌های غیر دولتی در دوره‌های مختلف گردید. این فقدان راه را برای برخورد با همین تشکل‌ها نیز گشود و با تغییر دولت‌ها، دولت‌های جدید تشکل‌های دولت ساخته قبلی را در هم کوبیدند.

در باره اعتصاب معلمان در مکزیک

بهرام قدیمی

نئولیبرالی سرمایه، اشکال این مقاومت‌ها متفاوت است. اما سطح خصوصی‌سازی نیز یکسان نیست. اگر در برخی کشورها مانند شیلی دانشجویان باید مخارج آموزش خود را مستقیماً بپردازند، در مکزیک این امر از جمله با وادار کردن والدین برای مشارکت در ساختمان مدارس و مراکز آموزشی خود نمایی می‌کند. ولی هیچ موردی نیست که والدین در محتوای آموزش مردم شریک شده باشند.

در مکزیک مبارزه با روند خصوصی‌سازی‌ها و از میان بردن دستاوردهای کارگران در میان برق‌کاران و معلمان جلوه خاصی دارد.

بی‌شک از دهه‌های گذشته معلمان مکزیک یکی از ستون‌های مهم مبارزه برای جامعه‌ای بهتر بوده‌اند. از سازمان‌های توده‌ای تا گروه‌ها و احزاب چریکی در مکزیک، مهر معلمان را بر پیشانی خود دارند. به خصوص جنبش دانشجویان مدارس تربیت معلم روستایی یکی از مراکزی بوده‌اند که جنبش چپ و کمونیستی مکزیک از آن نیرو گرفته است. برای نمونه، می‌توان از دو تن از رهبران برجسته جنبش چریکی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ یعنی از خنارو باسکس (Jenaro Vasquez) و لوسیو کابانیاس (Lucio Cabanias) یاد کرد که هر کدام یک جریان چریکی را رهبری می‌کرد (۲) سندیکای رسمی معلمان مکزیک نیز همواره یکی از جریان‌هایی بوده است که در زندگی سیاسی این کشور نقش قابل توجهی داشته است.

مبارزه معلمان مکزیک، به غیر از مورد زاپاتیست‌ها، معمولاً در چارچوب سندیکاها خود را بیان کرده است. اگرچه عمدتاً کار سندیکا مذاکره کردن و چانه زنی بر سر حقوق و مزایای کارگران است، ولی در مورد مکزیک از یک سو با یک سندیکای رسمی و زرد رو به رو هستیم (سندیکای کارگران آموزش و پرورش) (۳) که حتی در چانه زنی‌های خود تا آن جا که ممکن باشد توده‌ها را دور نگه می‌دارد؛ و از سوی دیگر با یک سندیکای دیگر نیز مواجه‌ایم که تفاوت‌های بسیار بزرگی با آن دارد. این جریان، یعنی "هماهنگی ملی کارگران آموزش و پرورش" (۴) معتقد است که اگر چه مذاکرات تمام مطالبات کارگران را تأمین نمی‌کند، با این حال باید حداقل بازتاب توازن قوا باشد، و نه معاملات رهبران.

در سال ۲۰۱۳ جنبش معلمان مکزیک دوران سختی را پشت سر گذاشت. در این مبارزه با آن که نیروی بسیج معلمان از حدودی که می‌شد انتظار داشت فراتر رفت، با این حال شکست حتمی آن در این فاز، از قبل نیز قابل پیش‌بینی بود. چرا؟ زیرا هیات حاکمه مکزیک پروژه خصوصی‌سازی آموزش و پرورش را فقط یک مرحله در چارچوب خصوصی‌سازی کل ساختار اقتصادی این کشور می‌بیند و در واقع خصوصی‌سازی آموزش و پرورش، ادامه خصوصی‌سازی منابع زیرزمینی مکزیک، از جمله منابع نفت و گاز، انرژی، بیمه و خدمات اجتماعی‌ست. بنا بر این تنها ممکن است برای مدتی تسلسل این خصوصی‌سازی‌ها را بر هم زد، ولی به هر حال باید آگاه بود که با توجه با توافق‌نامه بازار آزاد آمریکای شمالی - نفتا و ائتلاف برای امنیت و پیشرفت - اسپن^۱ (ASPAN) (۱) روند خصوصی‌سازی در مکزیک به برنامه اصلی دولت‌های کانادا، ایالات متحده آمریکا و مکزیک بدل شده است. حتی اگر دولت مکزیک بخواهد عقب‌نشینی کند، فشار قدرت‌های شمالی به او چنین اجازه‌ای نخواهد داد. بنا بر این هر نوع رفرمی که سوبه‌ی مثبت داشته باشد، اجباراً از چارچوب ساختار دولتی خارج خواهد بود.

چرا خصوصی‌سازی این قدر اهمیت یافته است؟

یکی از اهداف مهم این خصوصی‌سازی‌ها باز پس گرفتن تمام دستاوردهای کارگران در رشته‌های مختلف است. یعنی بحث اصولاً بر سر این نیست که دولتی بودن این صنایع و خدمات برابر باشد با پیشرفت یا سوسیالیسم، یا هر اسم دیگری که بر آن بگذاریم؛ بلکه مهم‌ترین تأثیر این خصوصی‌سازی‌ها، بی‌ثبات شدن شغل‌ها (Precarización) و از این طریق از میان بردن دستاوردها و مطالبات کارگران و در انتها، پایین آوردن هزینه تولید است.

در مقابل این روند در کشورهای مختلف، از کانادا و ایالات متحده گرفته تا پورتوریکو، شیلی، آرژانتین و کلمبیا و... جنبش‌های مقاومت شکل گرفته است. بسته به میزان فشار به مردم و پیشرفت

نگاهش را به ساختمان جهانی دیگر در اعماق جامعه کنونی دوخته است.

برای مثال در اوآخاکا و در چیاپاس، در مناطق کوهستانی و ساحل کوچک ایالت گررو گرایش‌های پیشرفت بیشتری کسب کرده‌اند. فعالیت ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی در چیاپاس، "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" (۵) در اوآخاکا، و جنبش جدیدی که در سال گذشته در ایالت گررو شکل گرفت و برخی آن را با اشاره به قیام اوآخاکا و تشکیل شوراهای محلی، "آپوی گررو" نامیدند، تأثیرات خود را بر این جنبش نهاده‌اند. جنبش خلق‌های گررو که در سالروز قتل امیلیانو زاپاتا، در ده آوریل ۲۰۱۳ با راه پیمایی بیش از یک صد هزار نفر در شهر چیلپانسینگو و راهپیمایی همبستگی در چند شهر دیگر این ایالت در دفاع از آموزش عمومی و با شرکت معلمان و والدین آغاز شده بود، به زودی موفق شد در بسیاری از نقاط این ایالت به یک نیروی مادی بدل شود. این گروه عمدتاً از معلمان، "پلیس خلقی"، مخالفان شرکت‌های چند ملیتی معدن، و مخالفان ایجاد سد پاروتا تشکیل شد و طرح اولیه‌ی آن از اشکال فعالیت را بنا نهاد که بسیار با آن چه در قبل از آن وجود داشت تفاوت دارد. (۶)

کار مبارزات توده‌ای به جایی کشید که در بعضی شهرها دفاتر هر سه حزب مهم انتخاباتی ("انقلاب نهادینه شده"، "انقلاب دمکراتیک"، و عمل ملی) را به آتش کشیدند. تنها با سرکوب شدید ارتش و بقیه نیروهای دولتی که از ماه مه تا اوت ۲۰۱۳ ادامه یافت توانستند آن را مهار کنند.

آن چه در آخرین فعالیت‌های معلمان جلب نظر می‌کند این است که معلمان امر آموزش و پرورش را به امر همه‌ی مردم بدل کرده‌اند. به عبارتی می‌توان گفت که "هماهنگی" یک جنبش سندیکایی موازی و رقیب نیست، بلکه جنبشی است صنفی-سیاسی در معنای وسیع کلمه.

باید به خاطر داشت که معلمان مکزیکی در سال‌های گذشته مبارزات بسیاری را برای احقاق حقوق خویش سازماندهی کرده‌اند؛ اما در مبارزات سال ۲۰۱۳، معلمان تنها برای بهتر شدن شرایط کار و اوضاع زندگی‌شان و حتی در مقابله با تهاجم علیه حقوق شغلی خود مبارزه نکردند. آنان در گفتمان خود از حقوق بومیان تا مشکلات زیست

"هماهنگی ملی کارگران آموزش و پرورش" از آغاز فعالیت خود همیشه، در کنار گرایش‌های سیاسی گوناگون، در درون صفوف خود دارای جریان‌های مختلف مارکسیستی بوده است. امروزه این امر در ایالت‌ها و در بخش‌های مختلف "هماهنگی"، در مبارزه ایدئولوژیکی و حتی گاهی در مبارزه‌ی سیاسی بین گروه‌ها انعکاس می‌یابد. اگرچه در ایالت اوآخاکا، در بخش‌هایی از ایالت‌های گررو و چیاپاس، و حتی می‌چوآکان، این درگیری‌ها توانسته یک حرکت رزمنده (میلیتانت) محلی را به وجود بیاورد؛ با این حال، بی‌شک تأثیر دیدگاه‌هایی که بین "نماینده سندیکا" و "توده" تشکیلاتی تمایز قائل می‌شود، هنوز در این جریان قابل رؤیت است. اگر چه در مجامع عمومی، توده‌های تشکیلاتی می‌توانند روی سیاست "هماهنگی" تأثیر گذار باشند و یا تصمیماتی را تغییر دهند، ولی در اکثر موارد هنوز سیاست‌ها در سطوح بالای سندیکا تعیین می‌شوند. این رهبران همان‌هایی هستند که می‌کوشند در مذاکرات در صف اول قرار داشته باشند و جلوی رادیکالیسم بدنه‌ی سندیکا را بگیرند. در پاییز سال ۲۰۱۳ توده‌های سازمانی انتقادات شدیدی را علیه رهبران بخش ۲۲ سندیکا نسبت به عدم حضور آنان در خیابان و در حرکت‌های اعتراضی، در کنار بقیه‌ی فعالان مطرح کردند. چون معمولاً در حرکت‌های اعتراضی، زمانی که فعالان سندیکا در مراکز شهرها اردوگاه برپا می‌کنند، رهبران محلی نیز حضور فعال دارند.

مبارزات معلمان در مکزیکی از حدود مبارزات جاری بر سر حقوق و مزایای شغلی فراتر می‌رود. و وقتی در پاییز گذشته قرار گذاشته شد سندیکا در ایالات مختلف به طور جداگانه با دولت مذاکره کند، اعضای "هماهنگی" رهبران‌شان را با این عنوان که قصد دارند شعله‌ی اعتراضات را پایین بکشند، به باد انتقاد شدیدی گرفتند.

خطوط سیاسی مختلف در لحظات مختلفی خود را بیان می‌کنند. اگر می‌بینیم که برای مثال در یک دوره در ایالت میچوآکان طرفداران ائتلاف با "حزب انقلاب دمکراتیک" (PRD) اکثریت را به دست آورد، در همان حال شاهدیم که برخی از گرایش‌های درون "هماهنگی" با مطرح کردن "خود مختاری"، "قدرت خلق"، "بنای جامعه" همراه با خانواده‌ها، دانش آموزان مدارس و محلات، روش‌های مبارزاتی‌ای را پیشنهاد می‌کنند که دیگر چشم به بالا ندارد و

نسبت به معلمان اعتصابی نشان می‌دادند، با این حال بودند مناطقی که در آن تحت تأثیر تبلیغات جانب دولت را گرفتند.

به منظور آشنایی بیشتر مخاطبان فارسی زبان با مطالبات و مبارزات معلمان متشکل شده در "هماهنگی ملی کارگران آموزش و پرورش" که جریان اصلی سازمان دهنده مبارزات معلمان مکزیکی است، دو مصاحبه با معلمانی که در بطن این مبارزات فعال بوده‌اند انجام داده‌ایم (در اردوگاه معلمان، واقع در میدان انقلاب مکزیکوسیتی که در ادامه می‌آید).

فروردین ۱۳۹۳ (مارس ۲۰۱۴)

1- Alianza para la Seguridad y Prosperidad de America del Nort

۲- گرایش این دو معلم به محروم‌ترین توده‌های جامعه و

شباهت‌های مشی سیاسی آنان با صمد بهرنگی، گویای مسؤلیت پذیری و قابلیت‌های این قشر در جوامعی مانند مکزیکی و ایران است.

3- El Sindicato Nacional de Trabajadores de la Educación-SNTE

4- La Coordinadora Nacional de Trabajadores de la Educación - CNTE

5- APPO-Asamblea Popular de los Pueblos de Oaxaca

۶- ن. ک. به:

<http://desinformemonos.org/2013/04/nace-el-movimiento-popular-de-guerrero-apuesta-popular-ante-el-caciquismo-politico/>



محیطی، از نیازهای زحمتکشان روستایی تا کارگران شهری را نیز در نظر داشتند.

رفرم اخیر دولت مکزیکی در عین حال که یک ضد رفرم شغلی‌ست، در همان حال ضد رفرمی ست علیه آموزش مجانی و عمومی و به طور کلی علیه محتوای آموزش، بدون در نظر گرفتن تفاوت مختصات فرهنگی و قومی در این کشور. این "رفرم" در واقع خصوصی‌سازی آموزش و پرورش در سطح گسترده است. در سال‌های اخیر "هماهنگی" با برپایی سمینارها و فوروم‌های بسیار (با همکاری روشنفکران و دانشگاہیان) کوشیده است طرحی از یک رفرم آموزشی ارائه کند که حقوق فرهنگ‌های مختلف و طبقات محروم جامعه را در بر بگیرد. با این حال میزان نزدیکی رهبران "هماهنگی" با مردم، در همه ایالت‌ها یکی نیست.

دولت با کم کردن دروس در رشته‌های علوم اجتماعی، هنری، تاریخ، ادبی و افزایش رشته‌هایی که صنعت بدان نیازمند است، آموزش و پرورش را وسیله‌ای می‌سازد که پاسخ‌گوی نیازهای سرمایه داری کنونی در مکزیکی باشد. و از سوی دیگر، درکی کالایی از مقوله‌ی آموزش و پرورش را گسترش می‌دهد. یعنی آموزش و پرورش باید قابل خرید و فروش باشد. از منظر دولت، با خصوصی کردن، آموزش و پرورش در اختیار صاحبان سرمایه قرار می‌گیرد تا کارایی و کاربردهای آن تضمین گردد. واضح است که در چنین ساختاری، وظیفه‌ی معلم این است که سیستم را بازتولید کند و به ناچار باید تحت کنترل ایدئولوژیکی و سیاسی آن قرار گیرد.

باری، تا آن جا که اطلاعات نگارنده اجازه می‌دهد، پایان اعتصاب معلمان در مکزیکی پس از مدت طولانی مبارزه علل مختلفی داشت. در حالی که در برخی مناطق معلمان به علت عدم یک بدیل قابل تصور عقب‌نشینی کردند، در مناطق دیگری "سندیکای کارگران آموزش و پرورش" مبارزه را به سازش کشاند و باز در مناطق دیگری، از جمله در اوآخاکا به علت فشار نیروهای طرفدار دولت، از جمله اشغال مدارس و راه ندادن معلمان عضو "هماهنگی ملی کارگران آموزش و پرورش" به مدارس، آنها مجبور شدند به کلاس‌ها بازگردند تا از اجرای چنین تاکتیکی پیشگیری شود. والدین دانش آموزان نیز در سراسر کشور عکس‌العمل یک دستی نداشتند. اگرچه در اکثر موارد والدین نظر مثبتی

مصاحبه با فرناندو سوبرانس و ریگوبرتو بائوتیستا از رهبران "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا" (۱)

کمپ معلم‌های معترض به اصلاحات آموزشی، بنای یادبود
انقلاب، میدان انقلاب، مکزیکوسیتی
بهرام قدیمی / ترجمه مینا سرگردان
(۹ اکتبر ۲۰۱۳ - ۱۷ مهر ۹۲)

لطفا قبل از هر چیز خودتان را معرفی کنید و بگویید ما در
کجا هستیم؟

ریگوبرتو بائوتیستا: خوب ما الان در کنار بنای یادبود انقلاب در
مکزیکوسیتی هستیم که یک بنای خیلی مهم و سمبلیک برای
مکزیک‌ها است و کسانی که در اینجا حضور دارند آقای فرناندو
سوبرانس، آقای داماسو لویز، آقای ریگوبرتو بائوتیستا و خانم سوفیا
یولاندا، آقای خاویر مندوسا، آقای خولیان خیمنز و خانم بتاتریس گوتیرز
که همگی معلم هستند. ما از گروه‌های نژادی مختلف هستیم اما به
خاطر یک هدف مشترکی اینجا جمع شدیم که مخالفت با یک سری
تغییراتی است که در قانون اساسی کشور ما قرار داده بشود.

گفتید که از نژادها و قوم‌های مختلف هستید، ممکن است
بگویید از چه قوم‌هایی؟
ریگوبرتو بائوتیستا: میستکو، ساپوتکو، تریکی و کوتس

چه چیزی شما را به هم پیوند می‌دهد؟

ریگوبرتو بائوتیستا: آن چیزی که ما را به هم پیوند می‌دهد اعتقاد به کار
کردن شانه به شانه با مردم است. ما می‌خواهیم که بچه‌های بومی از
آموزشی برخوردار باشند که با ساختارها و رسوم بومیان خوانایی داشته
باشد. همچنین برای همه‌ی ما دانسته‌هایی که در جوامع بومی مکزیک
وجود دارند غیرقابل چشم‌پوشی‌اند و ما می‌خواهیم که این دانسته‌ها
سیستماتیک شوند و ما باید در سیستماتیزه کردن این دانسته‌ها همکاری
کنیم. این چیزی است که ما را به هم پیوند می‌دهد.

شما اعضای یک سندیکای فدرال مدرسان هستید،
سندیکایی زرد است و هم راستا با سیاست‌های دولتی، بنا
بر این شما اینجا چه می‌کنید؟

فرناندو سوبرانس: بله همینطور است ما اعضای سندیکای ملی کارگران
آموزش هستیم که از سال ۱۹۴۳ که بوجود آمد و از بدو تأسیس به
دولت خودش را به ما چسباند؛ پیش از این سندیکاهای مختلفی در کل
کشور وجود داشت که برای دولت کنترل کردن آنها را مشکل می‌کرد.
کنترل کردن یک سندیکا خیلی راحتتر از کنترل کردن چند سندیکا است
و این هم درست است که در این سندیکا همواره "خان" بازی بود و
آخرین "خان" آن خانم ال وستر گوردیو، در حال حاضر در زندان است.
این خانم را به جرم فساد به زندان انداختند، ولی بقیه‌ی اعضای تیمش
که آنها هم فاسداند همچنان سر کار خود هستند. برای مثال در اوآخاکا
یک گروهی از آنان هست که تنها کارشان خبرچینی است.

منظورتان بخش ۲۲ است؟

فرناندو سوبرانس: نه، ما خودمان بخش ۲۲ هستیم و سندیکای کارگران
آموزش در حدود ۶۰ تا بخش مختلف دارد.

نه آن بخشی که خبرچینی میکنند همان بخش ۵۹ است؟

فرناندو سوبرانس: نه، ما به آنها خبرچین می‌گوییم ولی خودشان
می‌خواهند تحت عنوان بخش ۵۹ شناخته بشوند. برای ما آنها یک گروه
آدم‌های خائن هستند که از طرف دولت از آنها حمایت می‌شود و آنها هر
کاری که دولت بخواهد انجام می‌دهند. برای مثال الان که همه در
اعتصاب هستند، آنها دارند کار می‌کنند و سر کارشان هستند و با ارزیابی
مجدد مدرسان موافق هستند و البته این ارزیابی ایست که قرار است
همه‌ی ما در آن رد شویم و همچنین موافق هستند با خصوصی‌سازی
آموزش که من فکر می‌کنم هدف نهایی این اصلاحات است.

پس شما اینجا چه کاری می‌کنید؟

فرناندو سوبرانس: درست است که ما اعضای سندیکای ملی کارگران
آموزش هستیم ولی داخل این سندیکا جریان‌های مختلفی وجود دارد که
همیشه یکی از جریان‌ها، جریان دولتی است که وابسته است به "حزب
انقلاب نهادینه" شده و "حزب عمل ملی" و هر حزبی که سر کار باشد.
این افراد عموماً اکثریت این سندیکا را تشکیل می‌دهند اما خوب جریان
دیگری هم در این سندیکا وجود دارد که همان CNTE که همان

خودمان بگردیم و جنبش معلمان را به یک جنبش اجتماعی تبدیل کنیم. نه تنها در مقابله با اصلاحات آموزشی، بلکه همچنین در مخالفت با دیگر اصلاحات مثل اصلاحات مالیاتی یا اصلاحات در زمینه‌ی انرژی. اما این کار تنها کار مدرسین نیست و نمی‌توان تمام مسئولیت را به دوش معلمان انداخت. یعنی باید قضیه‌ی جنبش اجتماعی کلی‌تری باشد و ما فقط می‌توانیم به منزله‌ی جرقه‌ای باشیم که آتشی را روشن کند و این مبارزه باید یک مبارزه‌ی مردمی شدید و بلندمدت باشد. به همین خاطر الان برنامه ریختیم برای نافرمانی مدنی و برای استقامت در این مبارزه. ولی خب وقتی که شما می‌خواهید این نافرمانی مدنی را به جامعه، به روستاها و شهرهای کوچک ببرید، نمی‌توانید بروید و به آنها بگویید ما قرار است نافرمانی مدنی بکنیم. باید طور دیگری با ترمیناسیون‌های دیگری با آنها حرف زد. باید در نظر گرفته شود که شرایط آنها چه گونه است و آنها نافرمانی را چگونه می‌فهمند و چطور می‌شود این برنامه را با جامعه تطابق داد.

برای مثال یکی از اقداماتی که دولت فدرال می‌خواهد در چارچوب این اصلاحات آموزشی انجام بدهد این است که از کلیه مدارس که در این کشور وجود دارند آمارگیری بکند. مساله‌ای که ما در حال حاضر بر سرش توافق کردیم این است که در این آمارگیری شرکت نکنیم و به آنان اطلاعاتی را که می‌خواهند چه کار کنند؟ و یا اگر شرکت نکنیم و عمداً رد بشویم باز می‌خواهند چه کار کنند؟ مساله پیدا کردن شیوه‌های مختلف برای مبارزه است. این شیوه‌ها می‌تواند راه پیمایی، تجمع و یا محاصره کردن باشد، اشغال سفارت خانه‌های صاحب جهان! همین بغل در خیابان رفرما، [منظور سفارت آمریکاست. م.]

شما تجربه جنبش "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" را دارید که امروزه در سطح جهانی شناخته شده است. این تجربه در مبارزه‌ی کنونی شما چه تأثیری دارد؟

فرناندو سویرانس: این تجربه هم در درون ما تأثیر گذاشته و هم در دولت. حتی من فکر می‌کنم که این امریکایی‌ها که همیشه در همه چیز فضولی می‌کنند هم از آن به بعد، یعنی از سال ۲۰۰۶ به این طرف دارند با دقت بیشتری عکس‌العمل خلقی‌ها یا پدیده‌های اجتماعی

دفتر "هماهنگی ملی کارگران آموزش" است، این هماهنگی از دسامبر سال ۱۹۷۹ در ایالت چیپاس تشکیل شده و دقیقاً هدف آن دموکراتیزه کردن این سندیکا است و تلاش برای بهبود بخشیدن به حقوق مدرسان است و بهتر کردن شرایط کاری آنها.

ولی تا حالا موفق نشدیم این سندیکا را دموکراتیزه کنیم و تنها در بعضی از ایالت‌ها مثل اوآخاکا، چیپاس و گروو موفق شدیم که این کار را انجام بدهیم. ولی چه تضمینی برای دموکراتیزه کردن آنها وجود دارد؟ حالا همه به پا خواستند و شورش کردند زیرا آب از سرشان گذشته، ولی ضمانتی در کار نیست که سندیکا دموکراتیزه بشود، حتی بخش‌های دموکراتیزه شده هم زیر ضرب انحرافات ایدئولوژیک سرمایه‌داری و دولت قرار دارند، خیلی از مواقع رکود ایجاد کرده و در برخی موارد باعث تکرار "خان بازی" شده، یعنی علیه مردم. رهبرانی بودند که خودشان را فروختند، ولی نمی‌توانند جلوی این جنبش را بگیرند. "هماهنگی" یک جنبش توده‌ای است برای دموکراتیزه کردن سندیکا کارگران آموزش مبارزه می‌کند. همچنین برای بهتر شدن شرایط کاری بهتر کردن درآمدهای معلمان و غیره. ولی حالا مساله بر سر بهتر شدن حقوق معلمان نیست، حالا موضوع بر سر حفظ مشاغل است؛ قضیه مبارزه با خصوصی‌سازی آموزش و پرورش است. برای این است که بار بر دوش والدین دانش آموزان گذاشته نشود. یعنی رایگان بودن آموزش برای مردم.

اما خب داشتن آموزش دولتی رایگان هم به خودی خود فایده‌ای ندارد اگه آن ارزش‌هایی که در این مدرسه‌ها تدریس می‌شود بچه‌ها را به سمت مصرف‌گرایی یا در راستای منافع شرکت‌های بزرگ چند ملیتی هدایت کند. این همنوایی در گفتمان در سطح بین‌المللی اتفاقی نیست که اهداف سرمایه‌های چند ملیتی را پیش می‌برند. به همین علت گفتمان آقای فوکس (رئیس جمهور اسبق) و رئیس جمهوری ایران بهم دیگه انقدر شبیه اند، برای اینکه این آدم‌ها در یک راستا دارند حرکت می‌کنند و به نوعی سر و ته یه کرباس اند و مبارزه‌ی ما دقیقاً علیه همین گفتمان است. شاید ظاهر کار این طور به نظر نرسد، اما حقیقت این است که ما داریم علیه چنین سیاستی مبارزه می‌کنیم و چنین مبارزه‌ای باید یک مبارزه‌ی بین‌المللی باشد. اما همواره باید با شرایط محلی تطبیق داده شود، با شرایط هر کشور و جامعه‌ای. مثلاً ما الان بیش از ۴۰ روز، تقریباً دو ماه است که اینجا هستیم و حالا باید به مناطق خودمان برگردیم و در آنجا دوباره نیرو بگیریم. زیرا که خب چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است. ما باید به ایالت

را مورد مطالعه قرار می‌دهند. یعنی این که خلق‌ها در رابطه با مسأله فرهنگی یا اجتماعی چگونه هستند و چطور عکس‌العمل نشان می‌دهند. خود این امر که جنبش معلمان ایالت اوآخاکا قوی‌ست و همه در آن متحد هستند، از نتایج تجربه‌های گذشته است و جدیدترین این تجربیات "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" است. این تصویر در موضع‌گیری دولت هم مشخص است. دولت می‌توانست بگوید که حالا همه شماها اخراجید یا پولتان را نمی‌دهیم. من فکر می‌کنم علتش این باشد که دولت دائم به تجربه‌ی "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" می‌اندیشد. این جنبش مهمی بود و چیز کوچکی نبود، اما با وجود اینکه جنبش مهمی بود، باز هم آن چیزی که ما دقیقاً می‌خواستیم نبود. آن چیزی که ما می‌خواستیم نشد، چون "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" جنبش بسیار گوناگونی بود و درونش همه جوری آدم پیدا می‌شد از جمله افرادی که خواب سیاستمدار شدن می‌دیدند. این افراد کسانی هستند که سمت و قدرت می‌خواهند. نه مثل فلانی که با اسب سر و کار داشت [اشاره دارد به یکی از رهبران انقلاب مکزیک، امیلیانو زاپاتا که شغلش تربیت اسب بود. م.] و قدرت نمی‌خواست و نه مثل زاپاتیست‌های امروز که دنبال مقام و پست رئیس جمهوری نیستند. این نگاه دیگری‌ست. با این نگاه بود که "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" شکل گرفت. ولی بودند افرادی که بلندپروازی‌های سیاسی داشتند.

اما منظور من این بود که در خود اوآخاکا اقوام مختلفی وجود دارند و هرکدام از این اقوام، تجربیات مختص به خودش را دارد. این گوناگونی اقوام و تجربیات آنها چه تأثیری روی مبارزه شما گذاشته و کجا اثراتش دیده می‌شود؟

فرناندو سویرانس: ببینید، اوآخاکا دارای ۵۷۰ بخشداری است. در حالی که کل کشور حدود ۲۵۰۰ بخشداری دارد. در خود اوآخاکا از این تعداد ۵۷۰ بخشداری که، نزدیک ۴۲۸ یا الان فکر می‌کنم ۴۱۰ بخشداری، اتوریتیه‌هایشان را با انتخابات احزاب مشخص نمی‌کنند و خود این مسأله خیلی مهم و با مفهوم است. یک جنبه دیگری هم هست که در بخشی از فرهنگ اقوام بومی را تشکیل می‌دهد. در ایالت اوآخاکا با ۱۶ زبان مختلف گویش می‌کنند، با لهجه‌های مختلف با خصوصیات خودش و یک مسأله دیگری هم هست که مسأله کار یا جنبه‌ی کار در بین خلق‌هاست. منظورم کاری هست که در قبال آن حقوقی گرفته

نمی‌شود یعنی کار درآمدزا نیست. به عنوان مثال ساختمان‌هایی که در روستاهایش ساخته شده، از طریق همین نوع کار ساخته شده است. در ایالت‌های شمالی مکزیک که از خیلی لحاظ غنی هستند مثلاً از نظر کشاورزی، خیلی از افراد از ایالت اوآخاکا برای کار به آنجا مهاجرت می‌کنند. حتی وقتی شما وارد شهرهای بزرگ می‌شوید و ساختمان شهرداری را می‌بینید، متوجه می‌شوید که چندان هم ساختمان‌های زیبا و تر و تمیزی نیستند و آدم دلش می‌گیرد، اما وقتی به اوآخاکا می‌روید، در شهرهای خیلی کوچک و فقیر هم یک کاخ شهرداری باشکوه می‌بینید که از خودتان می‌پرسید که اصلاً این را چطور اینجا ساخته‌اند؟ البته از چند سال پیش به این طرف، دولت هم

حمایت‌هایی کرده است. مثلاً جریان‌های بخش ۲۸ و ۳۳ ولی خب اکثر این ساختمان‌ها از طریق کار اختیاری و داوطلبانه ساخته شده‌اند که خودش مستلزم متشکل کردن مردم و همچنین مستلزم دولتی است که از طرف احزاب سیاسی انتخاب نشده باشد. یکی از زبان‌شناسان و مردم‌شناسانی که در طول سالیان با ما کار می‌کرد و حالا مرده است، مطالعاتی انجام داده در مورد کمونالیته در ایالت اوآخاکا، نمی‌دانم در مورد این چیزی شنیده‌اید یا نه؟ این شخص در این مطالعات خودش می‌گوید که نظام کمونال بر ستون‌های مختلفی استوار است. یکی از این ستون‌ها قلمرو کمونال است. ستون دیگر دولت و سیستم سلسله مراتب است. ستون دیگر کار جمعی و داوطلبانه است. جالب این است که ستون دیگر جشن است که محیطی همزیستی مردم است و در آن با یکدیگر گفتگو و تبادل نظر دارند. چون در مورد خیلی از روستاها اتفاق می‌افتد که حداقل نیمی از مردمش در نقاط دیگری کار و زندگی می‌کنند. اما روز جشن یا روز مردگان یا اعیاد مذهبی به روستایشان برمی‌گردند. این جشن‌ها در واقع موقعیتی هستند که مردم مقاماتشان را تعیین می‌کنند. این‌ها روزهای انتخابات هستند و نه روزهایی که "مؤسسه فدرال انتخابات" یا احزاب سیاسی تعیین می‌کنند.

به نوعی ما همین سنت را حفظ کرده‌ایم و در جلسه‌های مجمع معلمان هم کاملاً حضورشان دیده می‌شود و تأثیر خیلی زیادی دارد. وقتی "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" رسمیت یافت چند اصل را پایه قرار داد. یکی از این اصول که جزء مهمترین آن‌ها بود، بازگشت به آداب و رسوم اقوام بومی بود. البته عملی نشد. اگر می‌شد "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" چیز دیگری می‌شد و این برهه زمانی از ماه می تا نوامبر که نهایتاً با سرکوب به پایان رسید، طور دیگری پایان می‌یافت یا اینکه حتی اگر سرکوب هم وجود داشت، "مجلس خلقی مردم

ریگوبرتو باؤتئیستا: این تصمیم‌گیری‌های توسط چند نفر خاص انجام نمی‌شود. ما ۲۴ دفتر نظارت داریم که هرکدام از این‌ها برای خودش یک ناظر دارد و علاوه بر این تعداد زیادی هم معاونین فنی داریم که این‌ها به رفقای ما در مسائل آموزشی کمک می‌کنند. وقتی یک تصمیم‌گیری باید انجام بشود، خصوصاً اگر این تصمیم‌گیری اضطراری باشد، ما مجبور هستیم جلسه بزرگی تشکیل بدهیم. علاوه بر این‌ها ۲۴ نماینده سندیکایی هم وجود دارند که البته تعدادشان بیشتر است اما ۲۴ نفر تعیین شده اند. به همین خاطر وقتی که زمان تصمیم‌گیری فرا می‌رسد، ما مجبوریم همه‌ی این افراد را جمع کنیم و همایش داشته باشیم. اگر این تصمیم‌گیری خیلی بزرگ باشد، تمام ۱۰۹۰ نفری که رفقایمان هستند، باید برای این تصمیم‌گیری جمع بشوند. ضمناً هر سه سال یک بار ساختار سندیکا تغییر پیدا می‌کند. یعنی مسؤلیت‌ها به طور گردشی بین اعضای مختلف تقسیم می‌شوند و هر سه سال افراد متفاوتی این پست‌ها را در اختیار می‌گیرند. یعنی هیچ‌کس بیش از ۳ سال در یک پست باقی نمی‌ماند، و خود بدنه‌ی تشکیلات تصمیم می‌گیرد که چه کسانی، چه پست و مسؤلیتی در اختیار داشته باشند. در حال حاضر هم کسانی که رهبری این سندیکا را بر عهده داریم، افرادی از اقوام مختلف هستیم و در مدت زمان کوتاهی، افراد جدیدی از اقوام مختلف جای ما را خواهند گرفت و این مسؤلیت رهبری، سازماندهی و متشکل‌سازی را بر عهده خواهند داشت.

شما می‌گویید که تصمیماتتان در یک مجمع عمومی گرفته می‌شود. اما جمع کردن این آدم‌ها دور یکدیگر وقت می‌برد و وقتی مبارزه جریان داشته باشد، نمی‌تواند این زمانبندی‌ها را به این دقت انجام بدهد، یعنی وقت مبارزه از قبل تعیین نمی‌شود و به صورت خودجوش اتفاق می‌افتد. شما چطور می‌توانید این قضیه را کنترل کنید، چطور می‌توانید این تصمیم‌گیری‌ها و زمانی را که برایشان لازم است و عکس‌العمل اعضای سندیکا نسبت به یک موضوع را، با شرایط مبارزه وقف بدهید؟

ریگوبرتو باؤتئیستا: از طریق شورای فنی که شامل ۲۴ ناظر است، ۲۴ نماینده سندیکایی و مشاورین فنی. اما زمانی که باید در سطح ایالتی یا بخش‌های هر ایالت تصمیم‌گیری بشود، کافیست اتخاذ تصمیمات

اوآخاکا" و حضور آن در شهرها و روستاهای مختلف اساساً طور دیگری می‌بود. البته تأثیر این جوامع بومی و فرهنگ آنها علاوه "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" و مجمع مدرسین، در "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا - سمپیو" هم دیده می‌شود.

اگر ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا - سمپیو، "بخشی از هماهنگی بخش ۲۲" است، چرا خودش را به این اسم صدا نمی‌زند؟ چرا نمی‌گوید ما بخش ۲۲ هستیم، می‌گوید ما یه چیزی در داخل بخش ۲۲ هستیم، مگه با هم دیگه فرقی دارند؟

فرناندو سوبرانس: می‌شود گفت ما چهره‌های متفاوتی داریم، مثلاً به عنوان بخش ۲۲، ما یک هیات سندیکایی هستیم. یعنی ساختار ما به این ترتیب است که سندیکای ملی که بخش‌های مختلفی در ایالت‌های مختلف دارد و هر بخش ایالتی هم هیات‌های سندیکایی خودش را دارد. مثلاً ما هیات شماره ۲۱۱ از بخش ۲۲ هستیم. اما از دیدگاه کاری هم، ما سلسله مراتب خودمان را داریم، از آن چیزی که مربوط می‌شود به رؤسا و ناظران. ما ۱۰۹۰ همکار هستیم. تمامی این افراد در این سلسله مراتب جایگاهی برای خود دارند. اما تعداد ما آنقدر هست که می‌توانستیم ۲۰ تا هیات مختلف را تشکیل بدهیم، با این حال همه ما عضو یک هیات هستیم.

یعنی اگر به دنبال رأی آوردن توی مجلس و ... بودیم، حتماً چنین کاری را می‌کردیم، اما چیزی که برای ما اهمیت دارد این است که با هم متحد باشیم و از طرف دیگر هم یک جامعه مدنی را تشکیل می‌دهیم که هاون سمپیو است.

رابطه بین اعضای مختلف داخل این سندیکا، مثلاً کسی که تازه به این سندیکا ملحق شده یا کسانی که رهبران سندیکایی هستند، چه گونه است و چطور تعیین می‌شود و تصمیم‌گیری‌ها در کجا و توسط چه کسانی انجام می‌گیرد و خط‌مشی‌های مبارزه را چه کسی تعیین می‌کند؟

فرناندو سوبرانس: البته ساختار وجود دارد، اما نهایتاً مقصد تمامی ساختارها همان مجمع عمومی است. فکر می‌کنم هرکدام از رفقا بتوانند برایتان توضیح دهد.

اجتماعی، چهره‌ی جامعه مدنی شکل می‌گیرد و کسانی که پیش از پیوستن به سندیکا، همچنان بخشی از جامعه مدنی هستند، به شکل گیری و ساختن چهره این جامعه مدنی کمک می‌کنند. برای ادامه دادن این مبارزه، وقتی وزارت آموزش و پرورش، زحمات و فعالیت‌های این معلمان را به رسمیت می‌شناسد، به این ترتیب کم‌کم ساختار رسمیت می‌یابد و تبدیل می‌شود به آن چیزی که هست، با سه چهره مختلف اجتماعی، سندیکایی و بومی. این سه چهره همواره با یکدیگر کار می‌کنند، با یکدیگر گام بر می‌دارند و خودشان را به نیازهایی که وجود دارد وقف می‌دهند و در آن راستا حرکت می‌کنند.

موضوعی آرام نمی‌گذارد! می‌دانیم که جنبش‌ها از یک شبه وجود نمی‌آیند، همیشه یک قبل و بعدی دارند. به این معنی که برای من سخت است فکر کنم که جنبش معلمان، از هیچ تجربه دیگری الهام نگرفته یا هیچ جریان دیگری نیست که روی آن تأثیر گذاشته باشد. نظر شما چیست؟

فرناندو سوبرانس: خوب پاسخ شما در حقیقت همین هست که الان رفیقمان داشت می‌گفت. این تجربیات و دانسته‌های اقوام بومی‌ست که تمام اعضای این سازمان داریم و با خود وارد این سازمان کرده‌ایم. منظورم همه تجربیات کمونالیته است که وقتی ما به این سندیکا پیوستیم، به عنوان شخصیت هر کدام وارد سندیکا شد. وقتی با یکدیگر جمع می‌شویم و گفتگو می‌کنیم، این تجربیات را با هم تقسیم می‌کنیم. این است که به این جنبش جان می‌بخشد. آن چهره سندیکایی هم، به لطف همین قضیه است که زنده و فعال می‌ماند. یعنی تجربیاتی که هر کدام از ما در شهر و روستای خودش، با خود آورده و شیوه و نوع فعالیت ما، در چهره سازمانمان منعکس می‌شود. ریگوبرتو بانوتیستا: به نظر می‌رسد از زمان تولد "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا - سنپیو"، استراتژی‌های مبارزه ترویج می‌شوند. در دهه هفتاد تجمعی در مقابل ساختمان وزارت آموزش و پرورش اتفاق افتاد که تا آن وقت بی‌سابقه بود. برخی از این ویژگی‌ها، مختصات و حتی برخی از مقررات سنپیو را بخش ۲۲ از آن خود کرده است و فکر می‌کنم این همان چیز است که باعث افتخار ما و کسانی است که به سنپیو تعلق داریم. حتی پایه‌گذاران این سازمان هم می‌باید به نوعی از همین شیوه‌های مبارزه استفاده کنند؛ مثل اشغال کردن،

در مجمع ایالتی انجام شود. یعنی جایی که همکاران ما به نمایندگی از ما در سطح ایالتی تصمیم‌گیری می‌کنند. خوب فکر می‌کنم این قضیه شباهت‌هایی دارد به مجامع و یا "شورای دولت خوب" ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی در چیپاس. با وجود آن که یک سری شباهت‌هایی دارد، اما من فکر می‌کنم "شورای دولت خوب" خیلی بهتر متشکل هستند.

آیا شما از آنها یاد گرفتید یا آنها از شما؟ یا اینکه هر کس به شیوه خودش به این نتایج رسیده است؟

ریگوبرتو بانوتیستا: این مسأله بخشی از ماهیت اقوام بومی‌ست. ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی در سال ۱۹۹۴ شناخته شد اما من مطمئنم که قبل از آن هم روی سیستم خودشان کار می‌کردند. ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی در سال ۱۹۷۴ شکل گرفت و از دانش و تجربیات اقوام بومی برای شکل‌گیری خودش استفاده کرد.

سؤال: می‌گویید که این سازمان شما، سازمانی نبود که ۴ تا آدم روشن‌فکر بنشینند و آن را بنا کنند و سازماندهی کنند و قوانینش را بنویسند، بلکه تجربیات و سنن مبارزاتی مردمشان را جمع کرده، آنها را به ابزاری برای مبارزه‌ی امروزی تبدیل کردند؟

ریگوبرتو بانوتیستا: بله دقیقاً همینطور است. این چیزی است که ما به عبارت دیگر بهش کمونالیته می‌گوییم.

فرناندو سوبرانس: در حقیقت سازمان ما در ابتدا مثل یک سازمان اجتماعی متولد می‌شود و بر اساس یک سری نیاز. پاسخ به این نیازها تبدیل شد به اهداف مشترکی که تمام این اقوام را به یکدیگر پیوند داد و متحد کرد. در ابتدا فقط فعالیت عملی بود که خودش را نشان می‌داد و بعدها شکل یک سازمان متشکل به خود گرفت و به تدریج تبدیل شد به "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا". یعنی می‌توانیم بگوییم که این "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا"، چهره اجتماعی این سندیکاست.

هر رفیقی که شغل معلمی را شروع می‌کند، عضو این سندیکا، یعنی "بخش ۲۲ اوآخاکا" می‌شود. تمامی این افرادی که به این سندیکا می‌پیوندند، از اقوام مختلف بومی اوآخاکا هستند و با خودشان تجربیات، شیوه‌های کاری محل‌های خودشان را به "بخش ۲۲ اوآخاکا" می‌آورند. به این ترتیب داخل این سندیکا آن چهره‌ی

که در حقیقت بوجود آوردن این بریگادها، بعد از جنبش ۶۸ بود که باب شد.

مسأله دیگر تشکیل ساختارهایی است که از کنترل دولتی و نهادهاست. منظورم همین کمیته‌های مبارزه است که در سال ۶۸ ریشه دارند. شاید ما به طور ناخودآگاه این کمیته‌ها را ایجاد کردیم و به آن جنبش فکر نمی‌کردیم. ولی این تأثیری است که جنبش ۶۸ روی همه گذاشته است. در دهه ۷۰ هم که ما بوجود آمدیم، هم در اوآخاکا و در نقاط دیگر کشور، جنبش‌های دیگری وجود داشتند. یکی از این جنبش‌ها، جنبش مستقل سندیکایی بود. بعد از سال ۶۸ هنوز یک جنبش دانشجویی خیلی قوی در ایالت اوآخاکا وجود داشت. جنبش دیگری در سطح ملی بود که بدون آگاهی از آن که سیاستگذاری‌هایش توسط ایالت متحده انجام می‌شد، به آن پیوستیم. [می‌خندد] منافع و اهداف این جنبش با منافع بومیان همسو بود. منظورم اشغال زمین‌هاست. یعنی زمین‌هایی که بومیان از زمان استعمار مکزیک تا به آن زمان از دست داده بودند. در دهه ۷۰ در سراسر کشور اراضی اشغال می‌شد. ما در آن زمان به عنوان معلمان از اشغال اراضی حمایت کردیم. اما بعداً فهمیدیم که این جنبش با وجود اینکه به نوعی در خود شهرها و روستاها در جهت بازپس‌گیری زمین‌ها توسط خود روستاییان شکل گرفته بود، از جانب ایالات متحده حمایت می‌شد. آن هم از طریق "طرح اتحاد برای پیشرفت". زمانی که در کوبا انقلاب شد، امریکایی‌ها به این فکر افتادند که چطور می‌توان انقلاب کوبا را ایزوله کرد. یکی از راهکارهایشان، انجام اصلاحات ارضی در تمامی امریکای لاتین بود که مورد مخالفت دولت‌ها و خان‌های محلی واقع شد. این جنبش بازپس‌گیری زمین‌ها در مکزیک بسیار گستره بود و ما هم از آن حمایت می‌کردیم تا وقتی متوجه شدیم که از جوانب دیگری هم از این جنبش حمایت می‌شود، حتی در چارچوب اصلاحات کشاورزی. چنین جنبشی و حمایت ما از آن، یک تجربه است در زمینه مبارزات روستایی. از آن هم خیلی چیزها یاد گرفتیم.

در مورد دانشجویها هم همینطور بود، در عین حال که از آن‌ها حمایت می‌کردیم، خیلی چیزها از آنان یاد گرفتیم. همین اتفاق هم در مورد سندیکاهای مستقل هم افتاد. در مورد دانشجویها یک مسأله خیلی مهم وجود داشت، آن هم مسأله تشکیل "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا" بود و ما خودمان نمی‌دانستیم "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا" چی هست و این را از دانشجویان یاد گرفتیم. منظورم

اردوگاه زدن و تجمعات گسترده، چون نتیجه بخش بود. برخی سازمان‌های دیگر هم به همین شیوه‌ها روی آوردند.

همه اقوام بومی مکزیک که در اوآخاکا زندگی نمی‌کنند. از شمال تا جنوب کشور، در ایالت‌های مختلف، اقوام بومی مختلفی دارند. هر کدام از آنها، داستان، زبان، فرهنگ، تجربیات و شیوه‌های خودشان را دارد. آیا زمانی بود که شما به این فکر کنید که باید از تجربیات بقیه اقوام مکزیک استفاده کنید؟

ریگوبرتو بائوتیستا: آری. بخش‌هایی برایمان جالب هست، خصوصاً ایالت چیپاس. به خاطر یه سری اصول و ارزش‌هایی که آنها دارند. منظورم اقوام بومی ایالت چیپاس هست. برای مثال همین قضیه "فرمانبر فرمان دادن." چرا که این شیوه‌ای است که در اقوام مختلف وجود دارد اما ما هرگز آن را به عنوان شعار نگاه نکردیم و روی آن تأکید نکرده بودیم. در حالی که این در روستاها اتفاق می‌افتد.

دارید می‌گویید از آن‌ها یاد گرفتید که شیوه‌های تشکل و سازماندهی مردم خودتان را به کار ببندید؟

ریگوبرتو بائوتیستا: بله درست است. ما کارهایی را که قبلاً انجام می‌دادیم، بازنگری و ارزیابی کردیم و دوباره به ارزش آن‌ها پی بردیم.

آیا هیچ رابطه سازمانی میان شما و سازمان‌های دیگری مثل کنگره ملی بومیان و سازمان‌هایی از این دست، وجود دارد؟

فرناندو سوبرانس: همان طور که گفتید، انگار چیزی آرامتان نمی‌گذارد و اجازه نمی‌دهد امشب بخوابید، همان طور که گفتید، البته هیچ جنبشی در یک شب بوجود نمی‌آید و در یک شب تشکل نمی‌شود. اما گاهی شرایط و مسائل خاصی باعث می‌شوند که جنبشی نیرو بگیرد و ظهور کند. خیلی وقت‌ها هم در جنبش‌ها، چیزهایی از سر گرفته می‌شوند که ممکن است خود آدم با آگاهی آن‌ها را انجام ندهد. مثلاً جنبش سال ۶۸ در مکزیک بر همه جنبش‌های دیگر اثر گذاشت. برای مثال مسأله‌ای که هم در بخش ۲۲، هم در "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا" به آن توجه نشان داد، تشکیل بریگادها (تیپ‌ها) بود.

به معنی این است که ما در چارچوب فرهنگ و تجربیات خلق‌های آن با آنها کار کنیم، از تجربیات آنها استفاده کنیم، از تجربیات اقوام دیگر و حتی از تجربیات بین‌المللی هم نهایت استفاده را ببریم که به شکل مکانیکی نمی‌توان آن را در یک جغرافیا و یا کشور دیگری پیاده کرد. اما می‌شود از تجربیات آنها درس گرفت و حتماً این تجربیات چیزی به آدم یاد می‌دهند.

از این به بعد برنامه شما چیست؟ گویا قرار است عده‌ای برگردند به شهرها و ایالت‌ها، عده‌ای هم اینجا در مکزیکوسیتی بمانند؟

فرناندو سوبرانس: توافق شده که به مناطق خودمان برگردیم و فقط بخشی از ما، یک کمیسیون در پایتخت باقی بماند.

منظورتان از کمیسیون چیست؟

فرناندو سوبرانس: منظورم بخشی از معلمان است. ولی در عین حال ضروری است که به شهرهای مان برگردیم.

در روستاهایتان چه خواهید کرد؟

فرناندو سوبرانس: آنچه با هم قرار گذاشته‌ایم اقدام مقاومت صلح آمیز مدنی‌ست. ما خواستار آنیم که از واژه‌هایی استفاده کنیم که در میان اقوام بومی هم به کار می‌روند و فهمیده می‌شوند. یکی از دیگر جبران زمان از دست رفته است. یعنی برای دانش آموزان کلاس‌هایی را جبران کنیم که از دست داده‌اند. یک برنامه آموزشی بدیل وجود دارد، جبران کردن بی‌معنی خواهد بود وقتی آموزش پرورش گوناگونی اقوام بومی را در نظر نداشته باشد. بنابراین یکی از برنامه‌ریزی‌های ما، بنای یک آموزش و پرورش بدیل هست، با در نظر گرفتن کمونالیته‌ی اقوام بومی و پاسخ به نیازهای آنان و یافتن پاسخ به سیاست‌های نئولیبرالی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی.

شما از یک سیستم آموزش بدیل حرف می‌زنید، آیا ایده خاصی دارید؟ آیا متدهایی مانند ماکارنکو یا پائولو فریره را در نظر دارید؟

من فکر می‌کنم بشود فقط به یک نویسنده و یا گرایش فکر کرد. "بخش ۲۲" برنامه‌ای دارد که به نام "پتو" یعنی "برنامه تحول سازی آموزش در اوآخاکا". این برنامه بر اساس شیوه‌های آموزش و

به طور خاص "رستوران خلقی دانشجویی" است که توسط دانشجویان و استادان ایالت اوآخاکا تشکیل شده بود. آنجا فهمیدیم که در قانون چنین حقی مبنی بر تشکیل "اتلاف" وجود دارد و ما می‌توانیم از آن طریق کارمان را بهتر پیش ببریم. در نهایت در سال ۱۹۷۴ "اتلاف" خودمان را تشکیل دادیم. همینطور که می‌بینید، ما تأثیرات زیادی از جنبش‌های مختلف پذیرفتیم.

البته می‌شود گفت که در سطح بین‌المللی هم جنبش‌ها و اتفاقات مختلف روی ما تأثیر گذاشتند. برای مثال در دهه ۷۰ در اکثر دانشگاه‌های جهان، خصوصاً در رشته‌های علوم انسانی، آموزش و پرورش در راستای افکار و اندیشه‌های مارکسیستی صورت می‌گرفت، همانطور که شما اشاره کرده بودید. الان قضیه کاملاً فرق کرده و کسی علاقه‌ای ندارد درباره مارکسیسم صحبت بکند! یا بعضی‌ها هم از مارکسیسم حرف می‌زنند و با دولت‌ها مذاکره می‌کنند. بعد از سال ۶۸ هم خیلی‌ها از شهرها به روستاها رفتند. بعضی‌هایشان با شکل و شمایل هیپی‌ها و یک سری دیگر رفتند که حلقه‌های کتابخوانی و مطالعه را تشکیل دادند و برخی دیگر مستقیم به چریک‌ها پیوستند. تمام این‌ها بر روی مبارزه ما تأثیر می‌گذارند، گاهی اوقات آگاهانه و و سایر وقت‌ها به صورت ناخودآگاه. ولی تجربیات زیادی انباشته می‌شود. برای مثال خود این جنبش معلمان هم روند خاص خودش را داشت. وقتی این جنبش در سال ۸۰ شکل می‌گیرد، ما از ۶ سال قبلش متشکل شده بودیم. ما نقش موثری داشتیم. چرا که ۶ سال تجربه داشتیم. اما خب اگر به راهپیمایی‌ها نگاه کنیم، به شعارها، پلاکاردها ... می‌بینیم چه می‌گفتند، چه می‌نوشتند، اولین پلاکاردها و پارچه‌نوشته‌ها نام بنیتو خوارز را بر خود داشتند. [تنها رئیس جمهور بومی مکزیک]. یک اوآخاکایی که علیه اشغال فرانسوی‌ها "مقاومت" کرد. عین رئیس جمهور فعلی پینا نیتو! حتی یه شعاری بود که می‌گفت: "اگر خوارز هنوز زنده بود ما را در این مبارزه همراهی می‌کرد". اما خب با گذشت زمان و رشد جنبش و بزرگ‌تر شدن آن، بسیاری از این شعارها هم تغییر پیدا کرد. چهره‌هایی مانند فلورس ماگون، چه گوآرا و زاپاتا نقش برجسته تری یافتند. همچنین لوسو کابانیاس و خارو باسکس. و شعار "اگر خوارز زنده بود همراه ما می‌آمد"، تبدیل شد به "اگر خوارز زنده بود، چه پدری که از ما در نمی‌آورد." خلاصه با مطالعه بیشتر و یادگیری، تغییرات بی‌وجود می‌آیند ولی این تجربیات هم ارزشمند هستند. در نهایت من فکر می‌کنم که ریشه‌ی کار ما خلق‌ها هستند.

الان هم که ما به جوامع و دهات خودمان برگردیم، باید دوباره کارکردن با اقوام، بومیان، پدر مادرها را شروع کنیم. به علاوه این امر

فرناندو سوبرانس: کاملاً حرف شما درست است. دقیقاً همینطور است. مفهوم کمونالیته با ستون‌هایی که برایتان توضیح دادم در ارتباط است با قلمرو، با دولت کمونال، با جشن‌های سنتی، در زبان و یک سری ارزش‌ها... در همین چارچوب همستگی در درون جامعه و با خلق‌های دیگر غیرقابل چشم پوشی است. اما روی یک نکته باید تأکید کنم که تمام این موضوعات، بیش از آن که گفتمان باشد، عمل است. برای مثال در حیطه‌ی کمونالیته، ارزش کار را آنچه گفته می‌شود تعیین نمی‌کنند، بلکه عمل معین می‌کند. زیرا گاهی گتمان‌ها با اعمال همخوانی ندارند.

بنا بر این شما خودتان را به عنوان یک سازمان کمونالیست می‌شناسید؟

فرناندو سوبرانس: سعی می‌کنیم چنین باشیم. حتی در آغاز کار هم که هنوز چنین مفهومی را نمی‌شناختیم، کوشیدیم این طور عمل کنیم. گرچه همان طور که رفیقم گفت در عمل این مفهوم در میان بومیان وجود داشته و آن را زندگی می‌کردند. هنوز به صورت مفهوم تعریف شده‌ای در نیامده بود. روی خود این مفهوم هنوز بحث است. حتی هنوز روشنفکرانی در اوآخاکا هستند که با این مفهوم موافق نیستند. ولی این مفهومی است که برای ما کارآمد بوده و برای خلق‌ها هم کارکرد داشته است. حتی در بخش ۲۲ هم قبلاً در مورد این مفهوم صحبت نمی‌شد اما الان حتماً در مورد مفهوم کمونالیته هم صحبت می‌کنند. حتی بخشی هم که مسئولیت در حقیقت تبیین و برنامه‌ریزی این آموزش و پرورش بدیل را دارد، کمونالیته را موضوع مرکزی خودش قرار داده است. می‌توانم بگویم که ما سازمانی هستیم که دارد سعی می‌کند سازمانی با چنین ویژگی‌هایی باشد. ما موانع زیادی هم بر سر راه داریم و برای شروع، ما فقط از یک تیره بومی نیستیم، ما از اقوام مختلف هستیم؛ البته شرکت خلق‌های مختلف باعث غنی‌تر شدن سازمان می‌شود.

شما معلم هستید، نه کارگرید نه سرمایه‌دار، معلمید. معلم می‌تواند در یک مدرسه خصوصی درس بدهد و وضعیت کمی بهتر باشد یا معلم یکی از مدارس دولتی باشد مثل بسیاری از رفقای شما. ولی اگر بخواهیم با واژه‌های

عمل انتقادی پایه‌گذاری شده. اولین کسی که این را مطرح کرد فریره بود ولی خیلی‌ها بعد از او روی این مسأله کار کرده اند. از جمله خود ما به عنوان "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا" در دهه ۷۰ روی خیلی از مسائل فکر کردیم. وقتی از آموزش و پرورش ستم‌دیدگان یا آموزش‌رهائی‌بخش صحبت می‌کنیم، همان زمانی که آموزش و پرورش به عنوان یکی از ابزارهای ایدئولوژیک دولت‌ها هست، از خودمان پرسیدیم که چطور ما داریم به نوعی با دولت همکاری می‌کنیم؟ وقتی ما با نظرات فریره آشنا شدیم، به این نتیجه رسیدیم که از جایگاه مدرس هم وظایفی هست که باید انجام داد. باز هم فکر می‌کنم که نمی‌توانیم به یک تئورسین و نویسنده خاص محدود بمانیم. ما از فریره خیلی الهام گرفتیم، آثار ماکارنکو را خواندیم و فرینه که یک تئورسین آموزش فرانسوی‌ست. عقاید فرینه را جمهوری‌خواهانی با خود آوردند که در زمان فرانکو از اسپانیا به مکزیک و کوبا پناهنده شدند. این امر برای ما بسیار آموزنده بود. ولی هیچ مکتب و جریان فکری آموزشی نیست که بتواند تمام گوناگونی‌ها و فرهنگ و آداب رسوم اقوام را در نظر بگیرد. اما البته این واضح است که ما از همه‌ی اون‌ها می‌توانیم بیاموزیم. ما از فریره و فرینه خیلی چیزها یاد گرفتیم اما هیچکدام از آنها در مورد مسأله کمونالیته صحبت نمی‌کنند. چون این مفهوم در ایالت اوآخاکا ایجاد شده و حتی در خود مکزیک هم از مفهوم کمونالیته استفاده نمی‌شود اما در ایالت اوآخاکا حتی در قانون ایالتی آموزش و پرورش هم این مفهوم لحاظ شده. آنچه واضح است این است که مفهوم کمونالیته در اصول و ارزش‌های "بخش ۲۲"، در "ائتلاف معلمان و مروجان بومی اوآخاکا" و در اپو - "مجلس خلقی مردم اوآخاکا" لحاظ شده است.

شما از کمونالیته چه برداشتی دارید؟

فرناندو سوبرانس: این مفهومی در حال ساخته شدن است و هنوز جای کار دارد. اما اگر بخواهیم به طور کلی بگوییم، به معنی شیوه زندگی و چگونگی بودن و وجود اقوام بومی است و در جوهر خود همان چیزی است که به آنها اجازه داد صدها سال مقاومت کنند.

آیا می‌توان چنین برداشت کرد که این مفهوم کمونالیته شما را مجبور می‌کند با کمونالیته‌های اقوام بومی دیگر در ایالت‌های دیگر مبادله‌ی آرا داشته باشید؟



طبقاتی تعریف کنیم، شما خودتان را در چه طبقه‌ی اجتماعی قرار می‌دهید؟
فرمانده سوبرانس: ما کارگریم، مانند کارگران استثمار می‌شویم.

یعنی شما آموزش و پرورش را به عنوان بخشی از مبارزه طبقاتی می‌بینید که قصد دارد در مقابل سرمایه‌داران، با دولت سرمایه‌داری مقاومت کند؟

فرمانده سوبرانس: اگرچه دیگر کمتر از واژه یا مفهوم مبارزه طبقاتی استفاده می‌شود و در دانشگاه‌ها هم کسی از آن حرف نمی‌زند، اما در نهایت، بله ما بخشی از مبارزه طبقاتی هستیم. شاید نه با آن مفهوم سنتی مبارزه بورژوازی و پرولتاریا که شاید در مکزیک در مورد آنها به اندازه کافی مطالعه نشده، ولی درست است. ما در چارچوب دهقانان و بومیان بیشتر می‌گنجیم، اما ما هم مانند آنان استثمار شده ایم و به عنوان سازمان همراه با آنان مبارزه می‌کنیم.

مصاحبه با میگل ایدالگو کاسترو

از رهبران "بخش ۲۲ - هماهنگی کارگران

آموزش و پرورش"

۹ اکتبر ۲۰۱۳، میدان انقلاب، کمپ معترضان به اصلاحات آموزشی

ترجمه مینا سرگردان

میگل ایدالگو کاسترو، از رهبران "بخش ۲۲ سندیکای ایالت اوآخاکا، هماهنگی کارگران آموزش و پرورش" است که فراکسیون معترض درونی سندیکای کارگران آموزش و پرورش به حساب می‌آید.

شما در مخالفت با آنچه که اصلاحات آموزشی دولت نامیده می‌شود در اینجا هستید، ممکن است برای من توضیح بدهید چرا؟

میگل ایدالگو کاسترو: آنچه که دولت به عنوان اصلاحات آموزشی پیش می‌برد در حقیقت اصلاحات آموزشی نیست بلکه هدف آن اعمال کنترل کاری است، به این علت که این اصلاحات همانطور که یک اصلاحات آموزشی باید باشد، هیچ گونه تغییرات علمی و آموزشی را در بر ندارد، بلکه در حقیقت قصد آن کنترل کاری و اعمال این کنترل از طرف دولت فدرال بر کارکنان آموزش و پرورش است. پس در حقیقت

به من گفتید که شما به افکار و اندیشه‌های فلورس ماگون گرایش دارید. فلورس ماگون کسی است که در مورد اقوام بومی و حقوق آنها صحبت می‌کند. آیا این همان چیزی است که از او آموختید و به آن توجه می‌کنید؟

فرمانده سوبرانس: نه. نمی‌توان این طور گفت. من برای شما موقعی از ماگون صحبت کردم که داشتم از بنیتو خوارز [رئیس جمهور مکزیک از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۲] صحبت می‌کردم. البته هر دو این‌ها از اوآخاکا هستند، اما خوارز بسیار شناخته شده است و حکم یک قдіس را دارد. ما داریم سعی می‌کنیم ماگون هم به خاطر افکار و عقایدی که داشت به رسمیت شناخته شود. همان طور که می‌دانید، ماگون خودش را آنارشویست می‌دانست و نظراتش در چارچوب انقلاب مکزیک روشنتر از همه بود. خیلی از ایده‌های ماگون و زاپاتا هنوز هم که هنوز به کارمان می‌خورند، درست هستند و مصداق دارند. البته نمی‌توان گفت که جنبش ما یک جنبش ماگونیست است، خیر. اما من فکر می‌کنم که اگر اینان امروزه زنده بودند، برنامه‌های دیگری را طرح می‌کردند.

هدف اصلی اعمال این کنترل است همانطور که بیست سال پیش هم اتفاق افتاد و در این راستا دولت قصد دارد مفاد مواد ۳ و ۷۳ قانون اساسی مکزیک را تغییر دهد. ایجاد تغییرات در این دو ماده قانون اساسی، علاوه بر اینکه حقوق کاری ما را مورد تهدید قرار می‌دهد، حق خلق مکزیک به آموزش و پرورش دولتی و رایگان را هم به خطر می‌اندازد. در قانون اساسی مکزیک حق آموزش و پرورش رایگان، برای تمام مکزیکی‌ها به عنوان یک حق انسانی لحاظ شده است، اما آنها می‌خواهند با تغییر در مواد ۳ و ۷۳، این حق را از ملت مکزیک بگیرند و آموزش و پرورش را به بخش خصوصی بسپارند. به خصوص طبقه فقیر که امکان رفتن به مدارس خصوصی را ندارد. بنابراین بودن ما در اینجا در واقع ابراز مخالفت با این طرح دولت فدرال در راستای یا در رابطه‌ی با خصوصی‌سازی آموزش و پرورش است.

اما مساله‌ای که خیلی باید رویش دقت کرد و برای ما واضح و روشن است این است که اصلاحاتی که در زمینه آموزشی تصویب شدند، فقط ایده دولت فدرال نبوده بلکه دستور سازمان‌های بزرگ بین‌المللی به دولت فدرال است. سازمان‌هایی مثل سازمان همکاری برای توسعه اقتصادی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی؛ این سازمان‌ها به کشورهایی که می‌توانند تحت سلطه آنها باشند یا اینکه به نوعی این امکان وجود دارد که این سازمان‌ها در آنها بتوانند دست ببرند و تغییراتی ایجاد بکنند، دستوراتی می‌دهند. پس قضیه به این شکل است که این سازمان‌های بزرگ بین‌المللی یک چنین فرمانی را صادر می‌کنند و رئیس جمهور ما که از طریق خریدن آرا به ریاست جمهوری رسیده، می‌خواهد این فرمان را در لوای یک قانون تحمیل کند. بنابراین اعتراض ما نسبت به قوانینی‌ست که حقوق بشری کارگران و کودکان مکزیک زیر پا می‌گذارند.

گفتید دولت مکزیک دستورهای نهادهای بین‌المللی را به قوانین تبدیل می‌کند، به نظر شما چرا این نهادهای بین‌المللی می‌خواهند آموزش و پرورش در مکزیک خصوصی شود و چه نفعی برای آنها دارد؟

میگل ایدالگو کاسترو: از نظر ما نفع این اصلاحات برای این نهادها، سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی است. نظام جدید جهانی که تحت عنوان

نظام نئولیبرال هم شناخته می‌شود پدیده‌ای است که در حقیقت هدفش جهانی کردن و به نوعی یکپارچه کردن تمامی خدمات در تمامی کشورها است و نهایتاً خصوصی کردن تدریجی این خدمات. در مورد مکزیک بسیار جای تاسف دارد که این نظام جدید، این نظام نئولیبرال، تحت عنوان جهانی کردن قصد دارد کشور را تکه تکه بفروشد. اصلاحات آموزش و پرورش فقط یکی از این اصلاحات و قوانینی‌ست که دولت در سر دارد. ما در آستانه‌ی تصویب اصلاحات انرژی هم هستیم که هدف اصلی آن فروش صنعت نفت مکزیک است. از طرف دیگر طرح اصلاحات مالیاتی در دست بررسی است که هدف آن جایگزینی درآمد نفتی با مالیات کارگران است. به عبارت دیگر اصلاحات راهی برای تحویل دادن کشور به این نهادهای بین‌المللی است در چارچوب نظام جدید جهانی یا آنچه از نظر سیاسی نئولیبرالیسم خوانده می‌شود. هدف آنها غلبه بر کل جهان است، برای مثال غلبه بر قلمرو دهقانان در مکزیک. همچنین در زیر سلطه کشیدن آموزش و پرورش و زیر نظر داشتن دیگر روندهای سیاسی و حتی غلبه بر جنبه‌های فرهنگی که در کشور ما مکزیک وجود دارد.

دولت فدرال از طریق رسانه‌های جمعی کارزاری تبلیغاتی به راه انداخته و به افکار عمومی می‌گوید این اصلاحات به آموزش و پرورش کمک خواهند کرد و یک عده شورشی تنبل که دوست ندارند کار کنند، برای خودشان سر و صدا راه انداختند. دولت لیستی انتشار داده که مدعی‌ست نام کسانی در آن آمده که به عنوان معلم حقوق می‌گیرند ولی کار نمی‌کنند. در مقابل این اقدام دولت و تبلیغات آن موضع‌گیری شما چیست؟

میگل ایدالگو کاسترو: دولت فدرال که از طریق پیشنهاد دادن چنین اصلاحاتی منافع ملت مکزیک را به خطر می‌اندازد، نشان داده است که دشمن این ملت است. دولت متحدان خودش را دارد. از جمله این متحدان رسانه‌های ارتباط جمعی هستند، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها. با همین وسائل دولت سعی دارد مبارزه ما را منفی جلوه داده و بگوید که ما معلمان، آدم‌های تنبلی هستیم. ولی برای ما آشکار

آموزش CNTE از سندیکای کارگران آموزش جدا کنیم به خاطر اینکه توی خود سندیکای آموزش و پرورش افرادی هستند، از جمله چماقداران سندیکا که حقوق می‌گیرند و هیچ مسئولیت سندیکایی هم ندارند.

دولت مدعی‌ست که بین بخش ۲۲ و سندیکای رسمی هیچ فرقی نمی‌گذارد. شما فکر می‌کنید که در صورت اجرای این اصلاحات دولت چه کار خواهد کرد؟

میگل ایدالگو کاسترو: ما فکر می‌کنیم که دولت کار را با مخالفان درون سندیکا شروع می‌کند. ممکن است در ایالت چیپاس شروع کنند یا اوآخاکا، گرررو یا مورلوس که در آن معلمان مخالفتشان را با این اصلاحات نشان داده اند.

در چنین صورتی دولت حملاتش را علیه سندیکاهای مستقل آغاز می‌کند. چه چیزی از این سندیکاها برای دولت دردآور است؟

میگل ایدالگو کاسترو: موضوع بر سر این است که سندیکاهای مستقل سدی هستند در مقابل رشد اقتصادی نئولیبرال. سندیکا به مفهوم سازمان کارگران. سازمانی که در آن برای حقوق‌شان مبارزه می‌کنند. نئولیبرالیسم می‌کوشد جلوی هر عمل متشکل یرا بگیرد. بنا بر این برای برنامه‌های این سرمایه داری وحشی، سندیکا به عنوان ظرفی از انسان‌های متشکل، مزاحم به حساب می‌آید.

برای آن که به همین کمپ اعتراضی باز گردیم، ممکن است بگویید از چه زمانی و چگونه آغاز کردید؟ چه ایالاتی آغاز کردند و از چه زمانی در میدان انقلاب تجمع کرده‌اید؟

میگل ایدالگو کاسترو: ما از ۱۹ اوت در این اردوگاه هستیم. ولی اولین اردوگاه ما در زوکولی پایتخت بود. [میدان اصلی شهر مکزیکوزوکلو] قلب شهر مکزیکو است و فرض بر این است که این از مکان‌های عمومی‌ست. آنجا حدود بیست و پنج هزار تا سی هزار معلم از ایالت

است که در اینجا مشکل معلم نیست، بلکه مشکل آن سیاست آموزشی است که دولت سعی می‌کند به کرسی بنشاند. وقتی ساختار سیاسی آموزش و پرورش عمل نکند و این اصلاحاتی که مطرح کردند خود دچار معایب زیادی است، به جای برطرف کردن مشکلات ساختاری، دولت سعی می‌کند معلم را مورد اتهام قرار می‌دهد و می‌گوید او مقصر است. با این کار سعی در پنهان کردن کسانی دارد که حقوق شغلی و حقوق بشری مدرسان و حقوق انسانی بچه‌های مکزیکی را مورد حمله قرار می‌دهند.

این نکته مهمی‌ست، زیرا برای ما مدرسان آشکار است که با دولتی طرف هستیم پر از فساد. دولتی که اعمال خودش را بر اساس و طبق دروغگویی پیش می‌برد و مهمتر اینکه متحدانش رسانه‌های عمومی و ارتباط جمعی هستند و همین رسانه‌های ارتباط جمعی هستند که با دروغگویی و کذب می‌خواهند ملت مکزیکی را علیه ما بشورانند، یعنی علیه جنبش ما... امروزه این جنبش معلمان است... اما هر گاه یک جنبش اجتماعی به راه بیفتد، فوراً رسانه‌های عمومی تبلیغات منفی خود را علیه آن جنبش شروع می‌کنند.

و این اتهامی که شما حقوق می‌گیرید اما کار نمی‌کنید چه؟

میگل ایدالگو کاسترو: این مبارزه مدرسان داستان درازی دارد و یک گذشته طولانی هم دارد برای مثال "بخش ۲۲ ایالت اوآخاکا" حدود ۳۳ سال است که مبارزه می‌کند. برای اینکه ما بتوانیم این ساختار مبارزه‌ی اجتماعی را از طرف معلمان شانه به شانه با خلق پیش ببریم احتیاج داریم که این ساختار آزاد باشد. رفقا برای انجام وظایف سندیکایی‌شان باید وقت آزاد داشته باشند. آنها در مورد همین موضوع حرف می‌زنند.

منظور شما این است که آن عده‌ای که سر کلاس‌های درس نمی‌روند به کار تشکیلاتی می‌پردازند؟

میگل ایدالگو کاسترو: همین طور است. ولی این امر تمام عمر نیست. ۳ سال یک بار ساختار سندیکای ما تغییر می‌کند و وقتی رفقای ما مسوولیت سندیکای‌شان به پایان می‌رسد، دوباره به کلاس‌های درس باز می‌گردند. همین جاست که ما باید دفتر هماهنگی ملی کارگران

می‌کنند، نه نقطه‌ای و نه ویرگولی از طرح اولیه‌ای را که داشتند، عوض نکردند. قانون به همان شکلی تصویب شد که "سازمان همکاری برای توسعه اقتصادی" فرستاده بود. به عبارتی ما را به سخره گرفتند. تمام این همایش‌هایی که خود دولت قول داده بود حاصل کارشان در این قانون در نظر گرفته شود. بدین شکل ما به دولت اعتماد کردیم و فکر می‌کردیم که واقعا نظرات مان را به حساب خواهند آورد. ما احساس کردیم دولت به ما خیانت کرده، ما را به سخره گرفته ...

محتوی بحث‌ها واقعا آموزش و پرورش بود. می‌خواستیم ببینیم چه گونه می‌شود کار را بهتر کرد. ما خواستار کیفیت بهتر بودیم و این امر به معنی مخارج بیشتر در تهیه امکانات و آموزش معلمان است و این خواست دولت نبود. دولت از زیر بار مسئولیتش شانه خالی کرد. ما حتی اشکالی را برای بررسی کار معلمان و ارزشیابی آنان پیشنهاد کردیم.

هماهنگی چند عضو دارد؟

میگل ایدالگو کاسترو: بخش ۲۲ سندیکا در اوآخاکا حدود پنجاه هزار عضو داریم.

چرا وقتی شما را از زوکلو اخراج می‌کنند، شما را به اینجا می‌فرستد؟

میگل ایدالگو کاسترو: این جا مزاحم هیچ کس نیستیم.

آیا شما در دوران اعتراض با خانواده‌های دانش آموزان ارتباط داشتید؟

میگل ایدالگو کاسترو: ما قبل از آغاز حرکت مان و آمدن به مکزیکو، با والدین دانش آموزان جلسه گذاشتیم و در مورد مطالبات مان با آنان حرف زدیم. به آنها گفتیم که این اصلاحات علیه کیست؟ به والدین گفتند که آنها نیز بازندگان این اصلاحات خواهند بود. برای ما ارتباط با خانواده‌ها بسیار مهم است. فکر می‌کنم می‌بایست بیش از این‌ها با آنان در ارتباط می‌بودیم زیرا دست آخر متحدان طبیعی ما والدین دانش آموزانند و باید با آنان کار کنیم.

اوآخاکا بودیم و تا روز ۱۳ سپتامبر بودیم. برنامه این بود که با گذشت زمان ایالات دیگر به این تجمع بپیوندند.

در روز ۱۳ سپتامبر دولت فدرال به ما اولتیماتوم داد که زوکلو را تخلیه کنیم. "بخش ۲۲ اوآخاکا" تصمیم گرفتیم محل را ترک نکنیم. به دو دلیل: اول این که زوکلو مکان عمومی است برای تمام شهروندان مکزیک. دوم این که کرامت انسانی مان را داریم و به خاطر یک اولتیماتوم که یک دولت منفور صادر می‌کند حاضر به ترک محل نیستیم. بنا بر این تصمیم گرفتیم بمانیم و سرکوب را تحمل کنیم. عملا ما را با سرکوب شدید از میدان بیرون راندند. تعداد زیادی از رفقا مجروح شدند، خود من مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. این مقاومت به مستحکم‌تر شدن مان در فعالیت سیاسی کمک کرد.

از روزی حرف می‌زنیم که هزاران سرباز که لباس پلیس به تن کرده بودند (می‌گویم سرباز برای آن که برای ما ثابت شده است) با تانک و سلاح لازم آمده بودند و بسیار خشونت به خرج دادند. تلویزیون اعلام کرد که زوکلو به صورتی مسالمت‌آمیز تخلیه شد.

چه گروه‌ها و احزابی به شما کمک دادند؟

داریم از مردم معمولی حرف می‌زنیم. انسان‌هایی که هر روز سر کارشان می‌روند، به ما یاری رساندند و ما را با کمک‌هایشان غافلگیر کردند. گاهی خانواده‌ای سر می‌رسید و برایمان خوراکی و نوشیدنی و البسه می‌آورد. گاهی هم برخی سازمان‌های اجتماعی می‌آمدند. اما بیشتر کمک‌ها را از افراد ناشناسی دریافت کردیم که از جنبش ما حمایت می‌کردند.

شما طی ماه‌های گذشته همایش‌های گوناگونی برگزار

کردید. چه هدفی داشتید؟

میگل ایدالگو کاسترو: در اوان کار ما مدتی را به این مشغول بودیم. دولت می‌گفت که با خانواده‌ها، با شهروندان و معلمان و محققان نشست‌های متعددی در سطح استان‌ها و کشور سازمان می‌دهد که نتیجه آن به شکل اصلاحات آموزشی در بیاید. ما به دولت اعتماد کردیم و گمان کردیم که واقعا دیدگاه‌های ما را به حساب خواهند آورد. حاصل کار این می‌شود که وقتی اصلاحات را در مجلس تصویب

حالا تاکتیک‌مان را عوض کرده‌ایم. بسیاری از ما به ایالت‌هایمان باز می‌گردیم و این جا را به شیوه "نمابندگی" نگه می‌داریم. شعار ما تقویت همایش‌ها با والدین است و تقویت اعتقاد رفقا به این که دائم بیست درصد معلمان در میدان انقلاب شهر مکزیکو بمانند. تا روز ۱۴ اکتبر در شهر مکزیکو ماندند و از آن روز ۲۰ درصد اعضای بخش ۲۲ در شهر مکزیک می‌مانند و این افراد به شکل گردشی جای خود را به گروه دیگری از معلمان می‌دهند. اولین کاری که در مناطق خود خواهیم کرد، برگزاری جلسات در مدارس با خانواده‌هاست. والدین دانش‌آموزان بخش مهمی از جنبش ما هستند.

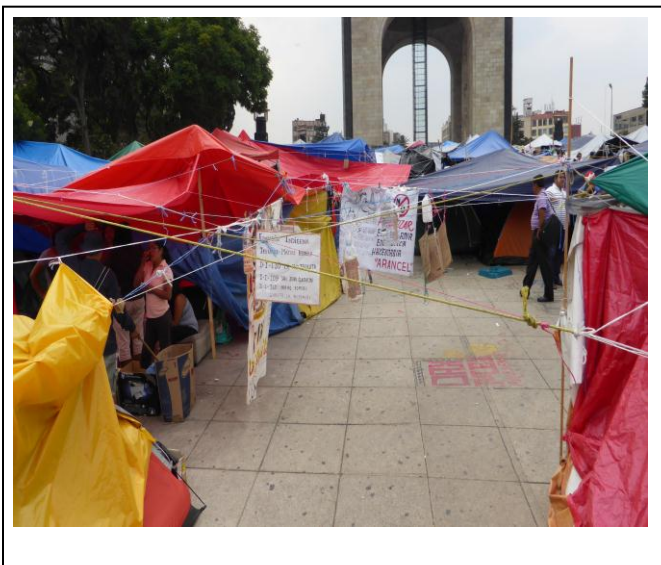


برخورد سازمان‌های سیاسی نظامی با شما چگونه بود؟

میگل ایدالگو کاسترو: در سال ۲۰۰۶ شورای خلقی مردم اوآخاکا تشکیل می‌شود. این شورا با شرکت بسیار فعال و تشکیلاتی معلمان و در این مورد خاص بخش ۲۲ سندیکا شکل گرفت. ما از سوی سازمان‌های سیاسی نظامی، از جمله ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی، حمایت معنوی شدیم، هیچکدامشان سعی نکردند در کار ما دخالت کنند. آنها مبارزه دموکراتیک ما را که در چارچوب فعالیت‌های مسالمت‌آمیز پیش می‌رود به رسمیت می‌شناسند. ما می‌خواهیم شرایط کاری را بهتر کنیم. آنها می‌خواهند جهان را عوض کنند.

آیا می‌خواهید چیزی اضافه کنید؟

میگل ایدالگو کاسترو: به عقیده‌ی ما مبارزه‌ی ما مبارزه‌ی است بین‌المللی، مبارزه‌ی علیه نئولیبرالیسم و علیه سرمایه‌داری جهانی که می‌خواهد حقوق بشر، طبیعت و ارزش‌های اجتماعی را از بین ببرد.



- La Coalición de Maestros y Promotores Indígenas de Oaxaca- CMPIO

دارم زنید

علی یزدانی

دستان من که زبان با قلم گشود
دستان من که وکالت ز سر گرفت
دستان من که فرو ریخت
کاخ دروغتان

دارش زنید پس .

دستان من که هم‌ره صد صنف و انجمن
دستان دادخواه و پینه بسته و بیدادسوز من

دستان صلح جوی و کاری و پی سوز

شام غم

پیگیر صلح و دانش و شور آفرین و شاد
همراه و هم پیاله‌ی مستان عشق و داد

دارش زنید پس

که آواز صلح ما

ز کران تا کرانه برد

وقتی که دار پاسخ فریاد داد ماست

وقتی که دار پاسخ هر گفتگوی ماست

وقتی که چشم و گوش و زبان، هم‌رهان دست
همراه خلق، دید و شنید و گفت

دارش زنید پس

دست و دو گوش و چشم و زبان را

اما

قومی به صف

خلقی به راه

چشمان شهر بیدار

با گوش‌ها که دیگر

رازش نمانده ناشنیده هیچ

وز کوی و برزن این شهر پُر ندا

دارها به پا کنید

از بهر دست‌ها و دیده‌ها

دارها به پا کنید

از بهر گوش‌ها و زبان‌های سرخ و تیز

یک سو صدای شیون مادر

یک سوی پدر که می‌رسد راه

با دست‌های پینه بسته و خسته

دارش زنید که آن‌ها

بشنیده‌اند صد سخن از دست‌های من

صف‌هایشان با اعتقاد نان و نمک می‌رسد به هم

این مردم گنه نکرده شنیدند دستان دست من

دارش زنید پس

حتی کلاغ‌ها که در این فصل برگ‌ریز

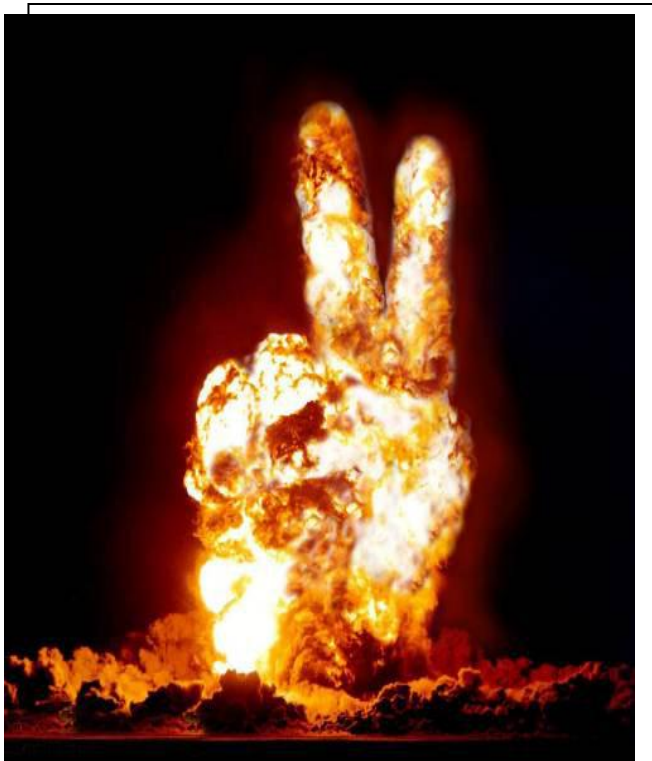
همراه من به خزان، شوم گفته‌اند

پس دارشان زنید .

اینک که دار

تنها جواب شما بر کلام ماست

دارم زنید پس .



جامعه ای برابر رسید، اما در جهان واقع چنین نیست فرصت برابر آموزشی همچنان یک رویای دست نیافته است.

فرصت برابر آموزشی در نظام طبقاتی امری موهوم است، اما در نظام آموزشی همین فرصت نابرابر چگونه موجب بازتولید مناسبات اجتماعی نابرابر می‌شود؟ بعبارت دیگر نظام آموزشی چگونه در شکل‌دهی نیروی کار با هدف بازتولید نقش ایفا می‌کند؟ در این نوشتار کوتاه تنها به نقش راهنمای تحصیلی و مشاوران تحصیلی در امر بازتولید اشاره می‌کنم.

بعد از اتمام دوره تحصیلی راهنمایی^۱، و در طول سال اول متوسطه نقش مشاوران تحصیلی برای انتخاب رشته دانش‌آموزان برجسته می‌شود، آنان در اصل جهت شغلی آینده دانش‌آموزان را بر مبنای دستورالعمل‌ها، قوانین و کتابچه‌های راهنما مشخص می‌کنند، نگاهی اجمالی به جهت‌گیری راهنمایی تحصیلی دانش‌آموزان و نوع هدایت آنان نشان می‌دهد که جهت‌گیری هدایت تحصیلی به سمتی است که فرزندان طبقات فرودست در جامعه به سمت رشته‌های علوم انسانی و کار و دانش سوق داده می‌شوند. این جهت دهی از طریق قرار دادن حد نصاب برای سایر رشته عملیاتی می‌شود. اما چرا دانش‌آموزان طبقات فرودست قادر نیستند در دروس ریاضی و فیزیک نمره لازم را کسب نمایند؟ یکی از اصلی‌ترین علل ناکارآمدی نظام آموزشی دولتی در شیوه و ارایه این درس به دانش‌آموزان است پس ه بجز اندک دانش‌آموزان سخت‌کوش، این دانش‌آموزان مجبورند برای پیشرفت به بازار بیرون مدرسه یعنی کتاب‌ها، آموزشگاه‌ها، کلاس‌های خصوصی و ... روی بیاورند، آموزش کالایی شده نیاز به پول دارد و طیف عظیمی از دانش‌آموزان از پرداخت آن عاجزند. این دانش‌آموزان و والدینشان در یک پروسه مغزشویی توسط معلمان و مشاوران توجیه می‌شوند که بهترین و تنها مسیر ادامه تحصیل مسیری است که آنها سریع را به بازار کار پیوند زند و ثبت نام

^۱ - این شیوه در نظام قدیم آموزشی است و نقش راهنمایی تحصیلی در نظام آموزشی جدید مبتنی به تحول بنیادین یعنی ۶-۳-۳ با تغییرات اندک به همین صورت اعمال می‌گردد.

هنرستان‌های کار و دانش و بازتولید نیروی کار

جعفر ابراهیمی

استثمار و مناسبات استثماری این ویژگی را دارد که قادر است خود را در مناسبات گوناگون باز تولید نماید. هر چند بسیاری از این مناسبات به لحاظ فرم خصلت استثمارکنندگی را به وضوح باز نمایی ننماید. بسیاری از قوانین به ظاهر مدرن و برابر در جامعه نقشی به جز بازتولید مناسبات نابرابر اجتماعی بر عهده ندارند. اما رسیدن به محتوای کارکرد این قوانین نیاز به تامل عمیق و نیز ردیابی بازخورد این قوانین است. از جمله‌ی این قوانین و مناسبت‌ها می‌توان به ساختار و قوانین نظام‌های آموزشی در سطوح مختلف اشاره نمود. از منظر برخی جامعه‌شناسان نظام‌های آموزشی در تحلیل نهایی در اختیار طبقه‌ی مسلط و در راستای بازتولید مناسبات ناعادلانه اجتماعی به خصوص در ارتباط با نیروهای کار است. با این تحلیل مدرسه مکانی است که در آن مدیران، معلمان و مشاوران ناخودآگاه در راستای بازتولید مناسبات اجتماعی عمل می‌کنند، بی‌شک بسیاری از آنان به نقش خود در شکل‌دهی به ساختار جامعه به عنوان عامل سرکوب پنهان وقوف ندارند اما در عمل آنها از طریق برنامه درسی آشکار و پنهانی که دریافت و به کودکان ارایه می‌کنند نقشی خود را ایفا می‌نمایند.

بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای صنعتی تلاش برای ریشه کن نمودن بی‌سوادی در دستور کار دولت‌ها قرار گرفت، قطب‌بندی بر مبنای بلوک غرب و شرق، امری که در کشورهای در حال توسعه در سه دهه اخیر شاهد آن بودیم. بیلان دولت‌ها از افزایش سطح رشد سواد در جوامع به مخاطب این امر را تلقین می‌کند که به ظاهر رویای فرصت‌های برابر آموزشی محقق شده است و از همین منظر می‌توان به

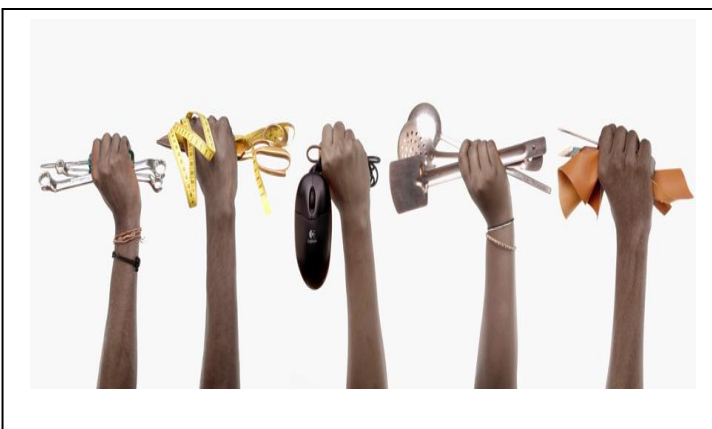
سواد به تنهایی شاخصی برای توسعه یافتگی جوامع نیست و در برخی موارد گمراه کننده است از این منظر نمی‌توان به دولت‌هایی که مجری برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول هستند در عرصه‌ی آموزش اعتماد نمود.

دولت‌ها طی ۲۰ سال اخیر به گسترش هنرستان‌های فنی و کار و دانش در مناطق محروم اقدام نموده‌اند، در همین راستا نیز مشاورانی که در رسیدگی به مشکلات آموزشی و روانی دانش‌آموزان بسیار ضعیف و بی‌انگیزه هستند بسیار قانونمند و منسجم و طبق آیین‌نامه عمل می‌کنند و در بازتولید نیروی کار و مناسبات اجتماعی نابرابر فعالانه عمل می‌کنند اما با برآمدن دولت موسوم به تدبیر و امید با سیاست‌های نتولیبرالیستی نقش نظام آموزشی برجسته‌تر شده است. به‌خصوص اینکه در سخنان فانی وزیر آموزش و پرورش نیز زمزمه‌هایی از واگذاری این هنرستان‌ها به بخش خصوصی و کارخانه‌ها شنیده می‌شد.



در هنرستان‌های کار و دانش یک انتخاب! مناسب است. موضوع به اینجا ختم نمی‌شود. تعداد زیادی از دانش‌آموزان سخت‌کوش که حتی مجوز ثبت نام در رشته‌های نظری را کسب کرده‌اند در مناطق محروم با سدی به نام کمبود ظرفیت در مدارس روبرو می‌شوند این دانش‌آموزان به طرزی عجیب بعد از جلسه مشاوره احتمالی متقاعد می‌شوند که با توجه به شغل پدر برای ادامه تحصیل در رشته‌های فنی و کار و دانش مستعدترند.

در واقع این وضعیت اقتصادی طبقات فرودست جامعه است که فرزندان‌شان را به سمت این رشته‌ها سوق می‌دهند نه سعادت‌مندی‌ای که بیهوده به آنان مژده داده می‌شود. در این مراکز فرزندان کارگران برای بازار کار فردا آموزش می‌بینند. تا صاحبان سرمایه فرزندان خود را از طریق ثروت و به اتکای ناعادلانه‌ترین آزمون آموزشی یعنی "کنکور" به رشته‌های لوکس برسانند. در عرصه‌ای که تنها رقیب طبقه متوسط است، طبقه متوسطی، متوهم و منفعل، که تنها مسیر رو به رشد خود را در کسب مدارک دانشگاهی می‌بیند و می‌کوشد با تحرک طبقاتی خود را با طبقه فرادست پیوند زند بی‌آنکه در اصالت جامعه طبقاتی شک کند. لذا امروز افزایش سطح سواد و رشد افراد با



برای آنان که در زندان‌اند

آزاد خواهیم شد از این محبس مخوف

و گرد یاس مدفون‌مان می‌کرد

اگر نبود پچیچه‌های اعتصاب در کارخانه‌ها

اگر نبود صدای بوق اعتراض ترن‌ها بر ریل

اگر نبود صدای مشت‌ها که هوا را می‌شکافت

خلقی بودیم پراکنده اما خواستگار خوشبختی

گروهی از ما به دنبال سیمرغ برابری

به سوی قاف آزادی

و گروهی به دنبال آب حیوان

بر مسلک خضر استوار

مسیر قاف را با خون فرش کردند

سیمرغمان را نیافتیم

آب حیوان را نیز کسی نیافت.

در پیچی از تاریخ

همه با هم

گرفتار زندانی مقدس شدیم

که نه قالی سلیمان

نه آب خضر

نه ید بیضا

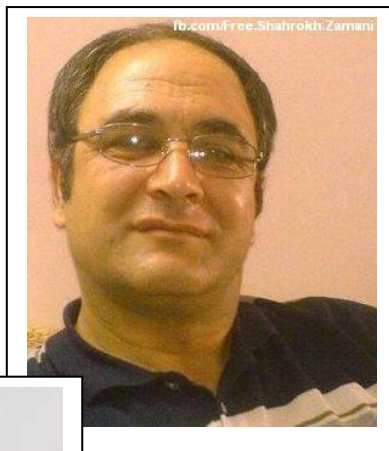
و نه دم مسیحا را

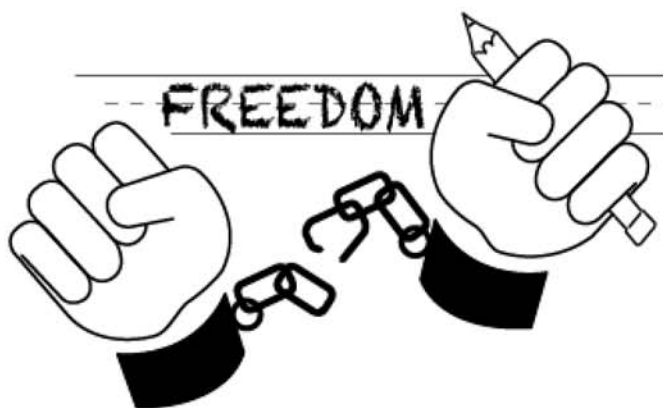
یارای برابری با قفل خیره سر

بر دروازه‌ی مقدس این محبس مخوف نبود

ما بودیم و گرداگردمان قفسی به بزرگی زندگی

نا امیددی بوی ناک





<http://kanoonmodafean1.blogspot.com>

Email: kanoon.m.h.kargar@gmail.com